# رسالة الكتائب

# في ردية الثعالب

للفاضل الكامل زبدة الاماثل وفخر الافاضل قدوة المحققين امام المتكلمين مولانا مولوی حیدر علی صاحب لا زالت ظلال عاطفته علی رؤس المستفیدین

در مطبع ... المطابع دهلی باهتمام خواجه علی ... [illegible]

[illegible]

[illegible] طبع پوشید

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی حبیبه محمد خیر البریة اجمعین وعلی اله واصحابه الطیبین الطاهرین

اما بعد میگوید کمترین [illegible] سید علی سجاد [illegible] که در وقتیکه کتاب مسمی [illegible] الکلام [illegible]

تهذیب و ترتیب [illegible] تصانیف [illegible] المتشیعین المتکلمین جلیل المراتب رفیع الشان سبحان علیخان [illegible]

[illegible] اندک اندک [illegible] سال [illegible] بر این [illegible] اسکندر [illegible] الدین حسین [illegible]

[illegible] معلوم شد که [illegible] الیقین فی الکلام [illegible] و تصحیح دارد و [illegible] مباحث [illegible]

[illegible] حاصل [illegible] اکثر [illegible] بنمود [illegible] جوابات شکوک اوهام [illegible]

ایات قرانی و احادیث رسول ربانی صلی الله علیه وسلم که بطریق [illegible] اهل حق [illegible]

[illegible] انصاف [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] الناس [illegible]

مشرف به پیش آمد و گاه گاه بنده را نظر بر احسانات که به تعجیل آورده بودم یاد میکرد و بعد چندی سال [illegible]

حالت بیماری باراده تبدیل آب و هوا اجازتی از سرکار خود گرفته در بلده لکهنو رسید بحکم [illegible]

پروردگار برای دیدنش رفتم و در آنجا دریافتم که بیماری سخت شده بود از وقت فائده ای

می‌شناسد حال زارش رحم کردم و او را بمکان خود آوردم قضارا روزی شخصی خط رسانید و او

در تب لرزه مبتلا بود سرکار نظر من عنوانش افتاد چنان که خط خانصاحب والا مناقب است و او

از مخلصان احباشان است در تب لرزه افتاده آواز دادم که خط خانصاحب آمده گفت بخوانید بار [illegible]

چون مکتوب کشادم بیقین معلوم شد که این شخص از شیعه ضعیف الایمان است و در تحصیل کتب و مهیا کردن

تصنیف برای احباشان میکوشد و [illegible] ذل الخلایق [illegible] مشهور به مکاتیب [illegible]

تا آنکه روزی بعنایات ازلی بآرزوی خود رسیدم یعنی بعض مکاتیب جناب [illegible] چند [illegible]

خطوط شخص مذکور بدستم افتاد و بعد از مطالعه آن بوضوح انجامید که مضامین مکاتیب مکتوب الیه [illegible]

[illegible] حقوق [illegible] کرده‌اند و با اینهمه بسیاری از مکنونات خاطر خود را بر صفحات مکاتیب

واگر صحبت و تعارف حاصل میبود چه قدر از مضامین و اسرار قلوب ایشان که خبر علیم بذات الصدور

کسی را اطلاع نتواند شد بر منصه ظهور جلوه میشود و این هم بعرض ثبوت رسید که ملازمان جناب

منابع المناصب بار دیگر کتاب [illegible] قدر الاستعداد زیاده از حد امکان سعی بلیغ بتقدیم

رسانیده‌اند و دقیقه‌ای نامرعی نگذاشته‌اند لکن [illegible] منجر [illegible] و ناصر [illegible]

الغرض حال آن مکاتیب بقول بزرگان بگفتن چه حاجت که [illegible] [illegible]

کند شکار [illegible] و [illegible] قصه [illegible]

نفس مستتر مباد که فقیر در پی شدت کربت و غربت با وصف کثرت مکروهات و شغل
تدریس طلبه علوم و انتخاب مطالب ضروریه از کتب شیعه و هم تصحیح و مقابله کتاب ازالة الغین
عن بصارة العین که برای بعضی از احباب می‌نویسانم به تبییض جواب بعضی از اوراق حضرت
خان صاحب که زبدهٔ انفس و آفاق که بمعنی لفظ اهلبیت و آنکه جناب شیخ قنباب سیده نساء العالمین
بضعه خاتم المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین طبق احادیث کلینی امام الائمه طائفه شیعه
اهلبیت طیبین داخل یا از جماعت فاسده خارج اند متعلق وار مشغول بودم که بهمان ایام
واحباب و اصدقای بلده لکهنو و مضافاتش از حاملین آثار و حافظین اسرار که اطلاع بر
این خطوط داشتند عرصه را بر فقیر کثیر التقصیر تنگ ساختند باصرار تمام و الحاح مالا
کلام دست بدامن فقیر درپیچیدند و مبالغه را باکمال رسانیدند و گفتند که اگر
جناب مخدوم حضرت از این مهم غفلت فرمایند و فراوان حسرت و اسف اهل
اخلاص کشند از بعد از طبع این مکاتیب احیانا بحسب ضرورت اتفاق خواهد افتاد
بجای خود نخواهد بود و تصدیق آن شفاها از خدمت مقدس شان به پهلوی استماع خواهد
آمد نیز بانجاح مرام شان با وصف فقدان فرصت دامن چیدم و بعجلت تمام بتحریر
این اوراق در دسته و بر گوشیدم و از انجا که بعد از ملاحظه این مکاتیب ناظرین را
به دقائق کید بهای امامیه و ظلمت فساد منشها ایشان پی میبرند رساله الکشف
فی رد تمة الثعالب و الغرائب باشش نهادم اکنون شروع مقصود میکنم و بعد
هر مکتوب که بعضی بخط خاص بعضی از آن بمهر قبض اختصاص مزین است

عبارات بلاغت اساس که می‌آید علی قدر الضرورة بتوضیح آن خواهم پرداخت تا اوامر و
احوال قلبی عجز و زبونی حضرت خان عالیشان و تمامی مستعدان شیعه از اصولیه و از وجه مبالغ
کتاب منتهی الکلام واضح و لایح شود والله ولی التوفیق و بعد از رسم التحقیق مکتوب و اکرام
مولوی صاحب منبع المناقب حاوی الفضائل و حائز الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات [illegible]
الانسان مخدوم و مکرم ذو المجد و الکرم دامت رافته‌م بعد سلام مسنون نیاز مشحون [illegible]
مواصلت کثیر الافادت که لاتناهی ولین جاد تعدیدش [illegible] اند بود [illegible] مضمره دارند
منطبع مرآت ضمیر منیر تدخیر بسیار ز نعمت عطای غیر مترقب یعنی منیفه عاطفانه [illegible]
ساحت صدور گردیده رهین منت در مسند بهای بیانی ساحت ملا [illegible] قوائم
حقیقت منضم بصفا طینت عطا کرده‌اند میباید که فقط اتحاد نوعی برای الفت [illegible]
کافی نسبت [illegible] که دواعی احراز نواحی صنعت دامت که [illegible] مقتضیات [illegible]
معاضد باشد و بالاتر از همه اثر صحیح نبوی است الحق الارواح جنود مجنده [illegible]
ایتلفت که مثبت موالفت از بدو ازل است و در جنب اینهمه علاقه [illegible] عدم [illegible]
اعتبار ساقط و منضم برین است این عنایت ملا زمان که بی سبق [illegible]
مبدل شد سپاس این عاطفت خارج از حیز بیان و چگونه نباشد که [illegible]
اخر [illegible] همت باعلای کلمه حق است و ثنا [illegible] جناب [illegible]
[illegible] و ذریت عترت طیبین و طاهرین یعنی حضرت علامه محقق [illegible] الیوم [illegible]
شهید رابع المشار الیه بلسان اعلی درجات فی فرادیس الجنان که [illegible]

بابا به الفراین قوت ایمان جناب را بمیراث مکرر رسیده و بنازم برای جنابت ذهن ثاقب
جناب که در اندک مایه فرصت بکنه نفس الامری تحریر ناصب رسیده مایه فخار شیعه گردید
هم بعد مطالعه تالیفش یافتم همین است که ارشاد شده یعنی ولی نعمتش که ذی مقدار است کتب
فریقین مشهور و غیر مشهور خیلی جمع کرده و این شخص مع معاونان عدیده باستقرار و تصفح مواد
اعتراض به احادیث فرقه محقه بهم رسانیده والا در جواب اصل اعضال طریق خبط عشوا سپرده
و برهان سلف اهل سنت کتب ما به الکثر میدید حرجه رانی از جانب فرقه شیعه بود و از سنها
مجیب و منصب مانع و معترض نسبت مستدل و مجیب قوی میباشد فضل ابن روزبهان فی المجلد
و ابطال الباطل ذی این طریقه شده که جد امجد جناب تغمده الله بغفرانه و باغت شستشو
کما ینبغی بکتاب احقاق الحق فرموده بعد و نصر الله کابلی در صواقع این طریقه را تکمیل داده وقفاها
اثرش بلکه انتحال و سرقه شاه عبدالعزیز دهلوی ذات اکنون گوش تحفه هم موت در جواب ناظر
هم میباید و علی هذا القیاس که اگر کتابش بیجواب ماند عوام خوانی هم مدعیانش یعنی متعصبان از معاونه
دفاع اهل حق را پریشان خواهد کرد لکن حقیقت حال اینکه این شخص با وجود کتب مطلوبه ضد و معاونین
در مدت قریب چهار سال این هفوات السلاک تحریر کشید و هنوز از جواب فقط رساله حدیث حوض
فارغ نشده تا الیوم سی کوچک و کلان تر دسته فرستاده و غالبا سوا مسلک ثانی کم از ده
نباشد مسلک ثانی را هم خدام ده حصه نوشته پس کتاب پنجاه جزو جواب الحدیث که جزء حدیث
بیش نیست خواهد بود و جواب کل کتاب المتن میباید لااقل که صد جزو باشد و بنده تنها
معاون از عهده تالیف برنمی توانم آمد و کتابها که بنده دارم کافی ونسند برای تتبع نیست

و درین جواب ابا و حرف شناسی معتبر نیست تا بالکل چه رسد و علی هذا قیاس [illegible]
حضرات شفقا که بحسن ظن این مهمان را از عداد طلبه بشمارند با محکی عنه اصلا انطباق ندارد چه مبلغ
علم خود هم اگر بیان سازم غالبا محمول بر تزکیهٔ نفس شود علمم همین قدر است که [illegible] علمی خود آگاهم
ارسی اگر مثل ملا زبان که طول باع در فنون معقول و منقول از عنوان تحریر سطور عنایت نامه [illegible]
و بدهم مشعر جواب شود و این قدر الا درک هم بقدر استعداد و شریک باشد البته از عهده [illegible]
بدر آمدن ممکن و هزار آفرین علو همت سامی که حسبة لله للرسول عزم اعانت دارند
بر منهای [illegible] عزم برای انصرام اینهم [illegible] باشد لعل الله [illegible] لیکن حیف سازم که [illegible]
بسیار مقتضی تصمیم اراده اول الخلیقه سب الاهمال از خاک تیره هند بیرون نمی توانم
لیکن ازینجا البته قصد دیار مغربی بعد مشیت ایزدی ضروری می بینم سهل است بر خود متحتم کرده ام
که هر کجا و بهر حال که باشم ازین شغل خیر [illegible] ندارم والله میسر کل عسیر [illegible]
حال و مقال نهایت کمال صفا و شعر مشهور حافظ [illegible] هر سمای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا
گذری بر مقام ما افتد [illegible] از عواطف کریمانه که صفا و [illegible] اعانت [illegible]
اعنی شعر رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست [illegible]
و انچه از رهگذر فرط شفقت در باب ملاقات مولوی سلامت الله [illegible] فرموده اند [illegible]
مشهور الاصل [illegible] یکسال کامل شد با وجود [illegible] فانی [illegible] تا ترا ملاقات
و بعده که [illegible] که شرح [illegible] طلب [illegible] اتفاق [illegible] افتاد و تا الیوم [illegible]
طرفین [illegible] اتفاق نشد و [illegible] اهل الله [illegible]

دری سفر باید شمار الیه را اهل تخلیه بشرش بعلت ارتباط با بنده بدنام کرده اند بلکه شهره
ساخته اند که معزی الیه وعده اعانت در جواب بعضی از صحب کرده است و هر چند این سخن
بی اصل است لکن اگر بمعدات اسباب این امر و جهر قدرت میبود تعجب نمیبود موعی الیه را خصوصت
بسیار بجناب تقدس مآب حضرت قبله و کعبه شیخنا و مقتدانا مجتهد العصر و الزمان بوده است
وانچه سوء ادب که از او واقع شده باعث بعضی از اصحاب بوده اند و معی الیه صوفی مشرب است
و بنده مبتنی الصوفی لا مذهب ابی الحسین بوده ام و کذلک فیما نحن فیه تعصب این قوم کثیر اللوم
اقتضای وقت است و کذلک بالعکس غالبا سعی الصوفی ابن الوقت همین باشد و تفصیل این
مجمل که مقتضی باسهاب است خبر مشافهه معروض که الحال نمی تواند رسید آنچه از سرکار
حضرت مجتهد العصر و الزمان مد ظله العالی بسعایت بعضی سعاة چکیده خامه لطف رسیده بود
باعث حقیقت نشناسان اصول و اخبار را از قبیل متقابل با نقیض میگیرند و باختلاف باعث
اثارت غبار خاطر یکدیگر میشوند جناب بابا همیشه را ارشادات فرموده اند لهذا دست
در دامن کشیده ام مکرر جائی اجازت دارم باجناب مستطاب حضرت قبله و کعبه محمد [illegible]
و جناب شفیق شان قبله و کعبه دارین جناب سید حسین صاحب معروف بسید میر نصا[illegible]
مد ظلهما العالی عرض ساخته ام و اجازت توقع دارم که نوشته و جناب افادت نصاب
[illegible] جناب [illegible] میشوند و [illegible] بخدمت جناب محمد حسین صاحب [illegible] متذکر شده
[illegible] توان [illegible] و هر چند که از وصول [illegible] بعلت [illegible]
تشده که تا اوایل رسیدن با کمر آنها دو چار خواهم بود زیاده فرط تمنا

حصول مواصلت وافر الافادت چه عرصه دهر زمانه بر وفق مرام ملازمان در دوران باد
بالنبی المصطفی و آله الامجاد و علیه و علیهم صلوات رب العباد سبحان علی ۱۲۲۱ از نقل این مکتوب
چند فائده حاصل شد یکی آنکه در تصنیف منتهی الکلام تصحیح و تفحص تام بعمل آمده و چون مؤلفش
معارضات را پیش کرده و داد جدل و الزام داده مؤنت و مشقت در جوابش برابر اهم
واقع ست و مخفی نماند که چون ازین مکتوب بهجت اسلوب هویدا شد که مکتوب الیه یعنی مولوی
نور الدین حسین اکبرآبادی با جناب خانصاحب سنی مذهب و تعارف سابق جوه دیگر داشته
بادی این وادی گشته پس ابتدای مورد وادی شعور که هنوز مسلک اول هم نزد خانصاحب
سپاه شوکت و ابهت دستگاه تمام نرسیده و نه جناب شان مطالبه قدر موصول بعنوان رد
هم فایز گردیده اند و مسلک ثانی را بدرجه سبز و تعبیر میکنند بهمین قدر اکتفا کردند که فلانی
اصل عضال را بخوبی نداده ولیکن جواب معارضاتش برامیده گونه اشکال واقع ست
در مکاتیب دیگر از نالیها بعمل خواهد آمد و بدل هنوز خواهند گریست و سر بسیار کرا
گاهی بسنگ جراحت و زمانی بر سنگ مر خواهند گشت کما ستعرفه انشاء الله تعالی و دوم
آنکه فضل و ربهان رحمة الله علیه سالک این طریق و ساقی این حق گشته و ملا محمد
قدس سره العزیز سابق واقع بوده اند امر اول بکمال تبحر جناب فضیلتمآب دلالت دارد
و از ملاحظه آن چنان مینماید که کتاب ابطال الباطل را مانند دیگر کتب حتی تحفه اثنا عشریه
کما ینبغی تفصیلا انشاء الله المستعان کما ینبغی دیده اند و مطالب آنرا بمیزان عقل و
سنجیده و حال امر ثانی از ورق گردانی منتهی الکلام خود واضح تواند شد حتی که

سامع و ناظرش از لاف و گزاف حضرت مدعی انصاف متحیر میشود و سیوم آنکه چنان
ایمعنی که جواب منتهی الکلام با وجود حامل المتن بودنش به بیست جزو میشود اندشد دلیل بر این است
که قطع نظر از تاریخ دانی در تالیف و تصنیف هم ملکه راسخ و دستگاه کامل حاصل کرده
از معمولات سلف تا خلف لا معدود و دی و شاذی که کلام شان از قبیل لغو و مغالطات است
که جواب شان نسبت بسوال اضعاف مضاعف میباشد نگاه کنی بجواب کتاب انصاف
که فضلای سابقین مثل ابو القاسم بلخی نوشته اند و مستمر شد نامش گذاشته باز ابو جعفر صاحب
انصاف به ترتیب مستثبت داد اعتساف نقض آن داده پس فاضل بلخی به تالیف نقض المستثبت
پرداخته آنگاه علمای امامیه قدس سرهم برد آن شتافته اند چنانچه از رسایل قدما حال صغیر و کبیر
سوال و جواب توانی یافت که درین گونه بمجاوبه اکتفا شد و علمای حال هم از قرین ما صاحب
حکایات نیز به تراجم این علما تعرض میکنند کما لا یخفی علی المتصفحین و اگر بآن کتب و رسایل ظفر نیابی
باری شافی سید مرتضی علم الهدی ثمانینی که جواب قاضی القضاة عبد الجبار تصنیف ساخته
رجوع کن که اصل کلام قاضی القضات بچه مقدار است و جوابش که شافی مسمی شده و تلخیص آن
که اهل حق نوشته‌اند گویا نسبت بتون شتر بار و اگر اولیای فاضل معاصر گویند که
آقای ما این کتابها را بخواب هم ندیده اند باری از کتاب سید نور الدین اصفهانی ابطال
الباطل و جوابش که قاضی نور الله شوشتری شهید ثالث امامیه در احقاق الحق نوشته
و حضرت فاقد النظیر به تتبع آن مدعی هستند کما سیأتی انشاء الله تعالی هشیار باید
اینهمه یکطرف بار دیگر بتحفه اثنا عشریه مراجعت فرمایند و ببینند که سوال و اعتراض چه

اما سیه در چند سطر میباشد و جوابش از کجا بکجا میرسد و مجلدات نزهه میرزا محمد بادی بدخشی
که بر باب اول تحفه و ثالث و رابع و خامس و تاسع نوشته و صوارم و حسام حضرت مجتهد سید
جائسی هم بملاحظه در آمده باشد که باضافت متن بصد چندان رسیده و انهم نیز تکمیل جواب باب
تحریر خود را بجواب استفتای لارشید المتکلمین شید المتاخرین انار الله برهانه الی یوم
الدین هم فراموش فرمودند و کتاب الضباح را که از بینات و واضحات است هیچ یاد نکرد
و ازینجا معلوم توان کرد که جواب منتهی الکلام بدون هزار جزو متصور نیست از اینجا ست
انچه بر یک و صفحه از منتهی الکلام درباره تخلف حضرت مرتضوی از بیعت صدیقی و محجی و
ذهاب فاطمی و دخول و خروج انجناب بمعیه اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین تحقیق کرده اند در
چهار یا پنج جزو مرتب گشته پس بحکم شریعت و توقع منصف که جواب منتهی الکلام با و عصمت
حامل المتن بودن بصد جزو خواهد رسید نزد کمترین حضرت بکرامت و خرق عادت چیزی مجهول
نتواند شد فرق این هست که این مخلص معتقد بجهة حسن ظنی که دارم این امر را بر حضرت شهید
بازی حضرت الیه ربنا حمل میکنم و حضرت صدیق امامیه یعنی ابوذر غفاری رضی الله عنه
با آنکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین مواخات او را با حضرت سلمان
فارسی بستند بدین سر نکون شدن فرقان قرنخشبی را و چیلی آن که از دست حضرت
سلمان فارسی صید و یافت دیوانه وار گشتند و در ورطه تحیر و جنون افتادند و قریب بود
که گریبان خود را چاک زنند کما فی حیات القلوب و فصله فی خاتمة المنتهی و از خصم
صدیق خود را بصدیق خود ترجیح می باید داد و هرگز نباید پرسید که در قول سلمی القیو

یعنی کرامت الاولیا حق چه اعتقاد داری چنانچه مطالعه اوراق مذکوره بر آن شاهد است
الغرض کلام این مقام هم در تحریر مباحث شیعه و سنی هم در مکاتیب غرائب است اسباب عجائب
روزگار می نماید و سر لفظ و معنی آن قلوب اهل بصیرت می باید مرئی نکرده بعد ادراک آن
خلق را زار زار می باید گریست و خاک حسرت و افسوس بمفارق خویش می باید ریخت
آنکه آنجناب در دفتر عارفین و سر غنه واصلین که بکمال زهد و توکل متصف گردیده بمرتبه وحدة الوجود
عیاناً و جهرة فرا رسیده اند با وصف تنفر خانصاحب قدردان فیض رسان بکشاکشی و جهد
بلیغ ملاقات کردند و بعد مرور زمان یسیر نوبت بجائی رسید که اگر سعادت و اسباب
معاش مهیا میشد و خانصاحب عمیم الامتنان کیسه لصابون نمی زدند و مفلس نمی شدند
حضرت سرامد صوفیه با وصف عدم تبحر در کتب کلامیه چنانچه بر همگنان ظاهر است قصور
فرمودند مع ذلک در قلب مبارک مخاطب الامرات چنان نخستند و بسمع مقدس جناب
رسیدند که آنچه در باره حضرت امیر کرم الله وجهه در جواب مکتوب اخیر مجتهد الزمان سلمه
نوشته بودند و ذکرش مناسب نمی نماید باعث آن نکرده شیان گرد و اندو دامن جناب تقدس
قباب این صوفی صافی ازین لوث پاک بود و العیاذ بالله هیچ نمیدانم که درینمقام چگونه
که مراعات ادب قفل سکوت بر زبانم زده ساکنین لکهنو از علما و فضلا و طلبه شیعه
سنی میدانند که چقدر تعجیل بنا بر خودنمائیها از جناب شان بوقوع آمده و بنده چقدر
از نوشتن آن الفاظ و لو کان نقلا و الزاما ایشانرا منع کردم و در رو برو دست بسته
و غیره قلم از دست شان ربوده ام ولیکن هرگز ممتنع نشدند و چنانچه بعد از تصنیف رساله

بسیار است العین که محض برای حفظ ناموس و رعایت الحاح و اصرار ایشان اتفاق افتاد
بتأکید بلیغ منع کردم که این رساله را الحکیم رئیس الحاذقین حبیب الله شیخ صاحب که بعد از
وصول استفتا بودند از دست خود نباید داد بلکه بوساطت دیگران پیش الشان با جناب
مجتهد الزمان باید فرستاد و زنهار گوش باید زد ز تقصیر نهادند و شد آنچه شد و تحریر
الفاظ معلوم هم عمل برای زین کمترین نمود القصه چنین شد کلاسه قدر
اشیون که در موسم بهار برای حضرت عارف کامل ارشد که فیض اثر خانقاه تعالی
سیر سید کیفیتهای عجیب بر روی کار آورده و به استشمام رایحه خوش افزا باغ ایم را
بر اهل کشف کل کرده هر چند درین عبارت جناب مستطاب اکمل اجمال سپرده بود
و بیان آن را از خاطر بر مشافهه ملاقات موقوف داشته بودند لیکن برای واکاوین بعدت حقیقت
شیخ الشیوخ بار دیگر جای تفصیل نمی ماند مکتوب دیگر مرادی صاحب جامع المناقب
حاوی الفضائل جامع الفواضل تعالی و دامان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان حضرت قوم
ذو المجد والکرم دامت رافتهم مشعر اشتیاقی لتقرب حضرتکم شرف الاسم بالعلم
سلام نیاز انضمام را مقدمه کلام ساخته مضمرات خاطر جامد را المعروض که ارشق
که دوره و نامه شرف عنوان بلاغت توامان که خط از فصحی استعدادان سابق الاق
بیکشند و دو نشان گشته شعر که باشم از رباد آورده تا
رسالتی معنی نحو و تجدید اتفاق مقارن آن باز دو حجت ثالثی تا
هر انجم سید بند الخ و عرض ساریم که درین ما

وجع الفؤاد عارضم شده بود شافی حقیقی نجات بخشید مگر ضعف اعصاب عارض شده و دیگر مشاغل
الانام که شرحش طویل علاوه مستطیع بدین تحریرش بالاستعجال نشدم چه وقت بسیار اندک عجیب و
دیگر و هر چند جسته جسته که دیدم جواب نقض بس سست نوشته لیکن از انصاف بعید نباید که
که تحریرش تحریر سر کرده تو اجب قریب این زمان یعنی مولف تحفه اثنا عشریه که بسیار جستجو و
چه تتبع و تصفح کتب فرقه حقه بسیار کرده و بعض احادیث چنان آورده که بطلانش مستغنی عن الجواب
و این نیست که تقویت مذهب خود توانست کرد چه بطلان آن مذهب بسیار از اعدا هم هویدا است
لکن وسوسه شیطانی در اذهان دیگر دیگر که تمیز ملت سواد اعظم اسلام حال او این ظاهر
و هر کاه نقض روایات ملت حقه هم متعذر الجواب باشد چه توان کرد و این کتاب یعنی جواب
بالاستیعاب کشیدنی تنها بنده نیست و حضرات مجتهدین طلبهای شایسته بجا لم داشتند
و در این باب که عنایات مخصوص حال من نیست بلکه واجب کفائی بذمه جناب مجتهدین یا
واجب مگر من اینجا و جناب شان آنجا و مشاغل کثیره و ناصب کتب بسیار جمع کرده مشکل
این هست که در معارضه بالمثل اگر بیان دلایل سابقه را اعاده کردیم هم مذهبان ناصب
اسلاف خود را استهزا میگویند که ان هذا الا اساطیر الاولین بدل بشنیدن کلام
می آید و اولا سخن تازه از کجا توان آورد و ثانیا بنده فی الجمله سواد که دارم متتبع
ناپیدا و اگر کسی از طلبه هست سلیقه استنباط ندارد و بسیار روایات بر می آید که
بادی الرای مفید نمی نماید و لعل معارضه مسکت خصم نباشد علاوه ناصب که باعث این
تحریر هست ذی مقدرت و بنده در تنزل کیسه بضاعت ندارم مخصوص که عواقب

وسفر هم در پیش که سر کجا که خواهم بود دست ازین شغل باز نشستن نخواهم کشید و مواخذات
لفظی را نشنیده خوش ندارم حکایتی که بجناب رسیده با محکی عنه تطابق ندارد و هنوز چنانکه
گذارش رفت کتابش را جز ورق گردانی ندیده ام دو جا برده ام نظر افتاده یکی مشتمل بر
معنی منسوب له نوشته که طلبیده بیست و یکی غالیه حضرت امام محمد باقر علیه و علی آبائه الصلوات
را محمد بن الحسن نگاشته و این از وسعت نیست بعد ملاحظه تفصیل باید دید و غلط شده و در روایت
بخاری آورده هرگاه ملاحظه شود حقیقتش هویدا گردد و بنده در اوان تالیف این رسائل با هیچکس
با امور دنیوی بوده ام و در ابتلای مسئله مولوی علیم الله نامی شخصی بود و بنده که او شان سید بودند
بجناب مجتهدین عصر دام ظلهما میفرستادم و آنچه مینوشتم باز بدقیق نظر میدیدم و حضرت
مجتهدین هم بنظر رضا میدیدند و بالعکس هیچ ابائیست پس تعجبی نیست و با کسی ملاقات ندارم مگر
از مستعدان شنیده ام که چندان استعداد در علوم متداوله ندارد و تنها نوشتن او
خلاف عقل و نقل در امر تصنیف مشکلی بسیار دارد مع هذا چنانکه سابق عرض شده در مدت
چهار سال پنج این تالیف نموده بنده را بجواب آن لااقل ده سال که میباید اینقدر هم عمر من
باقی نیست و لهذا اراده دارم که اگر تحریر اتفاق افتد بر مقامیکه بختم رسد پیش مشار الیه
بفرستم مگر باید دید و هنوز اصفحه چند باسلوب جدید و طرز تازه بسیاک تحریر کشیده
بودم و آنهم نزد مومی الیه فرستادم جناب اگر قباحتی نمیبینند دیگری نکرده اند
بسنانند و وجه فرستادن همین بود که بیش هم خلجان جواب تازه باقی ماند و امر
طول اللجه قابل اعتنا نیست او با بنده کم بها میکند و بنده دل سرد بها و مع هذا از

دهاست و کول خوردنی هم هست رسیدم براینکه ملازمان درین ستر و کتمان هیچ فایده ای نبوده
اند کدام سر مکتوم هست که بذریعهٔ تقیه بر آن مطلع خواهند شد تالیفش را که خود نوشته بودند
مینفرستند این اگر سببی از اسباب دنیوی باعث باشد تا به گشودن‌ها در آن شهر هست تا گریز و الا
این آرزومند را بمقدم منت توام شادمان فرمایند و حسب الایما حضرت مجتهدین
مد ظلهما از حال ملازمان چیزی نوشتم والاول منحوس است که مکتوم بودن کمالات ملازمان
ستم بر جان انصاف است رجا که تا ارتفاع جلباب مفارقت بهمین نسق یاد فرمایند و شنویها
زمین منت سپر بوده باشند زیاده بجز باد و رب العباد | سبحان علی ۱۲۳۱ | الحمد لله ان
مکتوب لقد وقت بدست آمد چند چیز است یکی آنکه تحریر فقیر را سماع او انتقاد
بر تحریر حضرت استاد البریه صاحب قوت قدسیه مصنف تحفهٔ اثنا عشریه ترجیح میدهند
و سبب آنرا تتبع کثیر و استقرار تام مایه اظهار می‌نهند و احادیثی را که در معارضهٔ فقها ثابت
بالمثل بکتاب منتهی الکلام ایراد کرده‌ام بظاهر ممتنع الجواب میدانند و از ینجاست که آنچه
در رسالهٔ امامت بخیال خویش نوشته‌اند بکتاب این هیچمدان هیچ تعلق ندارد و منسوب می‌سازند
با وصف گذشتن مدت هفت سال قدرتی نیافته اند که چند جزو یرا از کتاب این هیچمدان نقض نمایند
و آنچه درین چند ماه از شهر رمضان تا وقت تحریر این اوراق که هجدهم ماه صفر است سنه
دو صد و شصت و یک هجری و قفیر چند جزو فرستاده اند جواب یکورق از کتاب
مذکور نیست و آنهم مبنی بر آنکه قیود عبارت بلکه سطور تمام از میان ساقط کرده
چنانچه در رسالهٔ ایشان حافظه علی من خرج من اهل البیت فاطمة تحریر نقض دید

گرفته و سوم مباد که خان الملتجی مان از جواب مباحث تحفه عهده برآ شوند و از دار و گیر حضرت
علامه مولوی که در مباحث امامت بسلک تحریر کشیده اند نجات یابند چنانچه بعضی هم از سکات
دیگر سر از طور برکشید و قلوب طالبین اطمینان کلی می بخشد دوم آنکه بعد از دیدن منتهی الکلام
متذبذب و تردد واقع اند که کدام یکی از مذهب اسلام حق است اگر اهل سنت بر باطل اند
پاری در مذهب شیعیان این که دو رنها و فسا و ها راه یافته و جواب آن جاه دست که در منتهی الکلام
بمعارضات و قلب کلامی تقریرات شیعه مندرج است از قدرت علمای شیعه بیرون است اکنون
چه میباید کرد من هر چند جناب مجتهدین آل متوجه اند و عنایت کامل مبذول فرموده اند و لیکن در
معارضات بالمثل سوادی جاید برکسی یافته نمیشود و دست کوشش بجکی بجواب کتاب نمیرسد
سوم آنکه بعضی اخذات لفظی می یکشاد و در عبارت کتاب منتهی الکلام تخشت اعتراض
نمیابید نهاد که چرا واقع دیگر مسیح مغالطه نمیابد هم یکی آنکه نسبت بعضی منسوب الیه نوشته و غلط
که به تسهیل تر دوست آنکه نام بزرگی را از ائمه هدی علیهم السلام بجای نام دیگری گرفته و آنچه
که کتاب کون ابادی امامیه یعنی رموز الصالحین که مباحث کلامیه هم در آن مندرج یافته
بر صحت او و ضعف دلیل سر وشن است چنانچه آنکه لفظ مستخلف در منتهی الکلام واقع شده یا شده
کما لایخفی بالفطن که بزعم خود صحیح پنداشته اند یعنی لفظ منسوب الیه آنچه غلط می نماید پس آنکه در
ضمن لفظ مذکور بنیاد را هم استعمال نمی باید چنانچه بعد ازین مکاتیب دیگر خود جناب امیر
اولی الالباب اعتراف بدان کرده اند و را و شش جهت را برای تاویل بسته و یافته اند
معرکه علم بر مستقبلان با انصاف آورده و مکتوب الیه یعنی ملا نور الدین حسین ایشان از برین مغلطه

که صادر شد و درین تخطئه که خود در راه خطا پیموده‌اند آگاه نموده الحمد لله که هرگاه باب مواخذه
لفظ نتوانند گشود و بحث در عبارت خاکسار که فن انشا را نمیدانم چنانچه در مقدمات
منتهی الکلام به بسط و تفصیل نوشته‌ام نمی‌توانند کرد در مباحث کلامیه که بالیقین استعداد
ندارند و اسامی کتب ضروریه هم ندانند و تا تحفه اثنا عشریه نیز ندیده‌اند بتقصیر که اندک
ممارستی در فن کلام دارم برنمی‌آیند بلکه عهده برائی از تسهیلات سفهای کما لا یخفی چهارم
آنکه چون مغلطه خود را در روایت صحیح بخاری که در آخر مسلک اول است بعنوانی یافته‌اند
که عذری یارد هم بمقتضای داب خود تقریر نمی‌توانند کرد ناچار و مضطر گشته خواسته‌اند که
ذریعه دیگران مثل مولوی علیم الله مهانی و حضرت مجتهد الزمانی اندازند و ذات والا صفات
خویش را ازین نقیصه منزه و مبرا سازند و ازینجا متحقق شد که همه کس درین مسائل خصوص
رساله حدیث الحوض که متن منتهی الکلام است شریک بوده‌اند و با اینهمه اتفاق و اجتماع
علمای امامیه حال رساله معلوم معلوم همگنان گشته و خود جناب حکیم الملوک و فخر زبده عالیشان
ایشان یعنی انجناب [illegible] و مطوقیتهم و دیگر بزرگان از ثقات امامیه بشرکت علمای شیعه
تفحصات کرده‌اند و شیخ مهان آقا بر همین حضرت سلطان مناظرین هم [illegible] گفته
ولیکن اقرار حضرت خانصاحب را دل ذلیل توان گفت اما دعوی اینمعنی که بنده تتبع کتب امامیه
بمعاونت دیگران کرده‌ام پس حاشا که مطابق واقع باشد بلی عند ایشان همین است
الا المرء یقیس علی نفسه در تصحیح روایات و مطالعه کتب امامیه و شنوید و تحقیق عبارات و مطالب
کتاب با احدی از علما که حال اشتغال شان معلوم زمانیان است شوری نکرده‌ام و ازین

که کسی تا امروز دعوی نکرده و نتوانند کرد که فلانی در امری از این امور استعانت از من کرده
یعنی کاتبین و مصححین نگاه داشته بودم ولیکن همگنان میدانند که تصحیح کتاب منتهی الکلام نیز در آن
شرکت بنده با وصف فقدان فرصت بود از نماز عصر تا شام وقت تصحیح آن قدر گرفته بود
و اوراق آن را که خوشنویس اول مینویسد و بعد از مقابله و صحت مطبوع میشود میدیدم
و بعد از طبع کتاب آنچه از سوانح گذشته نیز بر تمامی علما و فضلا آشکار است ترتیب اسباب طبع
مطبوع تا دو سه ماه در تراخی افتاده بود و چون اندک نایره غیظ و غضب حکام فرو نشسته چند
دکانی خالی از اغیار فراهم آمدند و دیگر روز که از چاشت تا عصر صد نسخه از آن برید داده
چون این کار بکمال عجلت انصرام یافت بسیاری از نسخ کتاب مسطوره باعتبار اوراق بیاض
و ناقص می‌آمد بعد از این سیاق آن نیز بدست بنده واقع شده قریب پنجاه نسخه را
از آغاز تا انجام من دیده‌ام و زواید را بیرون کشیده‌ام و بجبر نقصان کوشیده‌ام
اکثری از کاتبان که آخر سنه لکهنو بودند در تخلف آنچه فیمابین مقرر گشته بود دیدند تنها ماندم
حتی که بار محنت آنها نیز در بقایای کتاب بر من می‌افتاد الغرض هیچ مصنفی قبل از من
در این محنت و مشقت گرفتار و مبتلا نشده آنچه مرا پیش آمد و حال ابنای روزگار خود
آنچه هست پوشیده نیست که اگر باعانت کسی می‌پردازند در اطراف عالم و ساکنین آدم
مشهور مینمایند که تحریر فلان از نتایج افکار ماست مثنوی که سید ... حسین ... و برود
ثقات چه گفت نگفتند که خانه صاحب خوب بکرد و کند که ملا خلیل قزوینی که در مجلس شان
طولی داشته خطا را نسبت نمودند بهتر آنکه آنچه برادر من سید ... حسین اصلاح داده اند

و محاورات و اطلاقات لفظ اهلبیت نوشته‌اند از غمیه تقصیر خویش کرده‌اند
و برای محدث مذکور عذری نهند چنانچه در جواب اوراق مرسوله جناب والاقباب
بتفصیل تمام واضح گردانیده و از بهاهای آن زرگان که وقت این حکایت حاضر بوده
خبر داده ام والمنة لله تبارک وتقدس که درین مکتوب که در مبادی حال نفس ابتهام
پذیرفته اینقدر اعتراف دارند که بدون اعانت معاونین کاری اینچنین نمی برند و از عهده
جوابش نمی آیند و این هم اعانت ایزدی عنقریب بمرتبه وضوح میرساند که اتمام جواب
تمام و تحقیق و تفتیش بسوالش بست از مکاتیب دیگر عنقریب معلوم میشود که با وصف عموم
و خصوصیتی شرکت فاضل انصاری اخی میرزا محمد صاحب که درین روزها بلکهنو تشریف
فرما شده هدی تشریف بردند و ملا نور الدین حسین حضرات مجتهدین بازهم نقشه
صورت نه بسته والحمد لله علی اتمام الحجة هفتم آنکه آنچه با سلوب جدید بزعم خود کشیده نزد
بنده فرستاده بودند با کتاب منتهی الکلام علاقه نداشت بلکه آن رساله صغیر وجیز
و یکی است چنانچه هم نشود که جناب شان تقریری از منتهی الکلام رد کرده و بنده فقیر
باشند هشتم آنکه حضرت شیخ المشایخ این مانده را جناب قدر مخلصین بل از اللطف
تعبیر میکنند و ابدا ازین بلفظ رشیا میل ملقب میسازند و مشهور جناب ایشان از راه
کمال فطانت و هوشیاری اعتقاد آن دارند که جناب مستطاب نسبت با ایشان
حسن ظنی تمام دارند و در علوم قدوه ارباب تحقیق کعبه اصحاب تدقیق میشمارند و در
کجا معرا اعتقاد شان همین است که درین کاتب ضبط کرده اند یعنی در مباحث کلامیه

حاصل نکرده‌اند و قتل و ستمی که فقط اظهار دوستی کنند چون اصل ایشان
از قسم نسب خبیث بخورند و نسبت طریقی پی نمی‌برند هفتم آنکه مولوی فخر الدین حسن
اساس تقیه بنیاد ساخته بود و جناب سرالدین شیعی او را منع کنند و میگویند که اگر
از معاش برای تقیه بوده باشد تا کمتر نفاق برانداختند کما ستعرف فیما بعد و دیگر اسرار
چیست که برای آن تقیه چنین اسرار مضمر باشد مولف کتاب منتهی الکلام آنچه تصنیف کرده نیز
من غیر هست سر مکتوم در میان نیست که باعث تقیه گردد مکتوب دیگر مولوی احسان
منبع المناقب حاوی الفضائل و حایز الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان
محمد و محمد و مکرم ذو المجد والکرم دام رقعه‌هم آن رزوهای غیر متناهی بجا حسرت دو قرطاس
تحمیدی نسبت ابداع ابلیغ مدارج نیاز [illegible] کلام ساخته که از شوق بات نظم مروت
بمسیری بیرداز و دیده چشم با انتظار دوخته و دیگر اشتها بود و از فرط انتظار
عرضه باعلام حال خیر مآل رسیده کرده بود نزول عاطفت شمول نسبت عطوفت اسما که
بلاغت و از رنگ سحر فن سیل برجهت در جوش بود و تلالو شعاع مضامین آن حسیم بلاغت
ساخت و خلف سکرفت آب رفته بجو آورد یعنی با اطلاع صحت و سلامت ذات فیض الکمال
فتح الباب نشمه و بشاشت نمود انچه از ماجرای هنگامه طوفان بلاخیز حواله خامه
بود باعث عبرت گشت و حکایت غرابت رای خط خبیث نفس شیری که مصداق
عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد باید دانست سبب حیرت و تفصیل حال ناحسب هم بدا
تا مساحبه گرفت حقیقه احتمال اینکه بنده بیشتر بیا و اختلاف مضامین حادثه

و قصور فهم امثال این بیچارگان از رسیدن تفسیر اکثر آیات مصحف مجید مروی بطریق فرقه
حقه اثنا عشریه بر خود می لرزید که اگر مخالفت دست تشبث بذیل این مرویات میزند
تفصیل مشکل خواهد بود همان پیش آمد و بر مناقضه روایات وجه تالیف کتاب استقصا
شاهد عدل معتمد بر مثل ما زمان درین باب پر استتر نیست که بطلان مذهب تسنن که بهیچ حقیقت
خلاف خلفای جور رسید از جملهٔ بدیهیات و با این حاله دست فعل که کسی از مذهب حق اثنا عشریه
تحول کرده بمذهب تسنن رجوع کند لکن اشکال عظیم اینکه چون همین فرقه سواد اعظم اسلام
شده اند استعجال سعی و ترویج میکرد که وسوسه در اصل دین انداز د بالجمله تا امروز که جهل و
هشت جزو از کتاب مطرود نزد بنده رسیده هرچند از ضعف قلب که ورای سن انحطاط
از عوارض عمر است قریب این ایام زیاده شده بنده مستطیع آن نشد که آنرا توانند دید که بلا
مثل حال مبتلایان خلط و غضب در میگیرد که خواب و خور ناگوار میشود و لهذا جزو ده یا نزده
اوایل بعد از آنکه اجزا رسید فقط ورق گردانی نمودم و بس و بعد بحضور حضرت
قبله و کعبه شاگردان مجتهدین عصر و زمان مدظلهما فرستادم چنانچه بیست و دو جزو هنوز
بهمانجاست معهذا آنچه بنظر کمترین خلق رسید انشاء الله جواب اسمی عما قریب باحادیث نوشته
یعنی لا تدری احد تو البعدک و لا ادری تجدونی بعدی لا تدری احد تا بعد اثنا عشر اند
رسمت نوشته حتی که قائل به نهی رد بعض اصحاب و با رخلاسی از آن خلافت مجتهد جمهور
و رد روایات مثل فخر رازی نموده و آنچه بر احادیث امامیه نقض نموده و نقش
تا زان عبیدیت و سواد جواب بعضی مغلطات او رسانیده ام الحال مسلک

که جناب عزت مآب آن رفیق فرمودند باید دید و ادعای ابطال مذهب امامیه از حدیث
ثقلین پس مستبعد غالبا که از فی پیش نباشد بالجمله بنده مناصحی بهتر از سپاه صفهای نواب ابراهیم
خان مغفور میسر نیافته ام و چنانکه در عرضه سابق گذارش پذیرفته با التقاط روایات مشتغل
و چنان بخاطر جا گرفته که اول کتابی در باب خلافت بجای مقدمه ترتیب داده بجواب
هفوات شبه پرداخته آید و هیهات اگر کتابی مبسوط تالیف کرده شود تا ورای مفتی فهمان نزد
عوام هم تا مقدور قدری باشد لیکن سخت مشکل که عمر کجا و مساعد قوی کو و از تنها بنده چه میسر شود
و حال بنده عجیب است که با وجود تعطل بحث آنقدر کم فرصت ام که در زبان مشغولیها هم نبود
صرف شغل جواب خطوط احباب و اشغال معمولی بیست و چهار ساعت لیل و نهار منقضی
میشود و کار باقی میماند و این کار بی اعانت رؤسا درست نمی آید آن و من با تعجیل
آری اگر مساعدت طالع یاری میکرد و حضور بخدمت مثل جناب سید هم آمد و مسئله مشکل میشود
که بجواب آن نتوان گردنش میشکنم خیر بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بعد التقاط شبهات صفها
که شبهای از سر ما هم میرسد شروع جواب میسازم والله المیسر لکل عسیر از حال کتاب
ابرام بعبارة العین کجا یافته ام رفته راجی تفصیلم که موضوع کتاب عبارة العین ابرام مضامین التحفه
و تحکم چیست و مولف هر دو کتاب کیست و ایشان پرورده رقمی شود تا فکر تیسیرش نمایم و هم مبصر
اعلام حال خیر مآل بالتفصیل مستدعیم که جناب سید ... با رضا کاه وارد و مسئله ناختن
کجا دیده سر رشته بود و حالیا مقصود از مایان ... گردی ... حیثیت تا کی معطل
مشغول بماند و آن رسول روح افزا یعنی قدم بلطف ... تا کی مرجو داکر ملاقات

اتفاق شود و از تفتیش هم اخبار زود و جواب هر دو عریضه یعنی این مسطور و سابق برین

ارسال نرفته سر فوز ملاحظه حوالجات باعث رقم کرده و فوراً تفتیش کرده ناشنیده

تاریخ گفته غلط است اما تمام مختلف نیست بلکه موقع منسوب له بوده است استفسار از کلام

خاتم العلماء المتکلمین جناب مبین آیت مولانا سید دلدار علی صاحب اعلی الله مقامه فی فرادیس الجنان کرده

شود تا [illegible] اینکه جناب مغفور سرور علامه زمان بوده اند و متکلمی با این طول باع و بسط ید درین

کمتر بلکه کسی نبوده است لکن از علوم ادبیه کلیه اعتنای نظر برداشتند و کتب حضرت خاتمه

عماد الاسلام که تحقیق و تدقیق معنوی کتابی همپایه آن نیست اغلاط لفظیه بسیار که ضمیر را

از لدا و عنا و محل استهزا شده بحضور قبله و کعبه مجتهدین برای اصلاح آن عرض کرده بود

لکن بجهت مشاغل کثیره صورت نبست همچنین اغلاط لفظیه در مؤلفات شاه عبدالعزیز

دهلوی هم که اصل پایه افتخارشان مهارت علوم ادبیه است بسیار و چند [illegible]

لفظی مفتوح کردن نمی پسندم که سوای فضلای سلف و یا ایران زین تصحیح کمتر کسی

خالیست تکلیف امثال ما هر دم فاقد الادراک دیگر عرض ضروری اینکه اگر عرایض [illegible]

بخطوط مختلف بخدمت رسید باعث دودلی نگردد که بجهت کسل ملا از دست

شریف نباشد انشاء الله این [illegible] کاتب معتمد که توهم انشای [illegible]

زیاده بجز تمنای لقای انور چه گذارش رود ایام دوست کامیها بکام ملازمان

انتهی سبحان الله عنه ازین مکتوب بر اهل دانش و بینش مکشوف شد که

اکنون جناب فیض مآب را سخت مشکل پیش آمده زیرا که بملاحظه یک روایت [illegible]

بر خود می لرزیدند حالیا که هزاران هزار نظیر آن از در شنیده باشند حال قلب مبارک چها شده

باشد و هنوز خبر ورق گردانی امری دیگر نیست [illegible] و غیر چه خواهد شد که فقط یکدو صد

باعث ارتعاد قلب و جگر گردیده بود دیگر سخن همین است که علامه دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه

فرموده که از گفتن امهات المؤمنین و اصحاب اهل بیت سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین

دست بر نمیدارند اگر چه ایمان ایشان بخدا و رسول از دست رفته باشد آری کار بر دین همین است

شما باشی و صد آفرین هر چند غیظ و غضب که دلیل عجز [illegible] است دستگیر شود خورد و خواب از عاشقان قلق

و اضطراب حرام میشود دیگر رجوع بمذهب اهل حق نمی نماید و برای یکدو [illegible] همین حکم سیر

که محال است که کسی از مذهب تشیع عدول کرده و از این طریق عدول کند و حال کسانیکه نفس [illegible]

حکم [illegible] ندارد و این [illegible] که چون تتبع و تفحص اخبار [illegible] اصول و فروع [illegible] و عدم

تطبیق آن [illegible] بمذهب اهل حق [illegible] چنانچه حال ابو الحسن [illegible]

و دیگران از علمای [illegible] صاحب تهذیب الاحکام باعتراف امام اعظم خویش [illegible] شده

باشند و در همین [illegible] تفصیلش [illegible] ان شاء الله تعالی افسوس که مسودات جمیع خطوط [illegible] الدین

[illegible] و آنچه [illegible] بسبب عجلتیکه [illegible] فرصت [illegible] که در [illegible] گشته

خبرهای قدیم و جدید و [illegible] تجسس کنم [illegible] آفتاب [illegible] النهار [illegible]

که خود مولوی [illegible] فاقد النظیر و [illegible] از ملاحظه روایات و خصوصیات این

[illegible] آمده و خواسته که عهد و میثاق تشیع را [illegible] حضرات [illegible]

بشکند المقصد [illegible] قلب مبارک را [illegible] قلب مخاطب و [illegible]

منتهی الکلام قیاس باید کرد که با وصف تنزل به این حد روایت باز اطلاع بر مجموع آن
در کتاب منتهی الکلام بکجا رسیده باشد فکیف که این هم در افادات خود ارشاد کنند
که بر مذهب شیعه فیض صحبت رحمة للعالمین ناتمام است که جز دو چند فرد باقی نماند و تمام
اصحاب و ملازمین او در وقت وفات آنحضرت ارتداد نمودند و معاذ الله حطب جهنم گردیدند
و نیز هم در رسائل غیر مطبوع اقرار نمایند که مقدمه نکاح حضرت ام کلثوم با فاروق لاجواب است
که هر چند هر کس از علمای مامی ساعی خود را بتقدیم رسانیده و لیکن به رد و قبول نمیرسد و قلب
باور نمیکند باز هم در مذهب خود راسخ باشند فاعتبروا یا اولی الابصار و از اینجا کشف باید
که امیران سخن بصلابت گویند و باشد که در نهان صلح جویند و عجب که از دیدن ایشان اولو الالباب
را فراوان حیرت بلکه وحشت در میگیرد و آنکه جناب تقدس مآب هنوز معلوم نگشته که در مقام
که بحث زلزله قلوب و اختلاج صدور بجهت معائنه احادیث ائمه در منتهی الکلام گوید رفته
و آنکه ناظرین کتب بسطور طریق نکول از مذهب شیعه پیش گرفته اند نام تهذیب الاحکام منشاء
نوشت که شیخ و مرشد شیعه آن کتاب را برای همین و رفع ستیزه بزعم خود تصنیف کرده تا علمای
شیعه بدین اشیاء یعنی اختلاف و تناقض اخبار و مضامین منکره در احادیث ائمه اطهار
که بلا تناهی اعداد میرسد از جا نروند و خستار مذهب حق قائل نشوند نام کتاب استبصار
که باعث بر جدا کردنش از اصل کتاب تهذیب اشتیاق مردم باختصار است اکنون محصل و نتائج
هر دو کتاب را بفارسی نوشته بمطالعه اولیای تو میرسد هم و این مغلطه را هم بذر رو [illegible]
می نهم تا بار دیگر بلغزش و اشتباه روند چه بدانکه امام اعظم نحله قوم بعد تحریر سطری حمد و نعت

میفرماید که بعضی از احباب که حقوق ایشان بذمهٔ من از واجبات است احادیث ائمه را یاد

من دادند و اختلاف و تباین و منافات و تضاد در اخبار بیان کردند که بحدی این اختلاف

واقع است که هیچ خبری مروی نیست که مخالف و منافی آن وارد نگشته باشد و هیچ حدیث

سالم از معارض یافته نمیشود تا آنکه علمای مخالفین با دست طعن دراز میکنند و میگویند که علمای

قدیم و جدید شما همیشه چنین میگفتند که سنیان در فروع اختلاف دارند و چگونه عقل تجویز کند که خدا

عز و جل این معنی را مباح سازد و تکلیف مطلق عبادت را با این اختلاف جایز دارد و بعد از تحقیق اینها معلوم شد که شما

در اشد اختلافات گرفتار هستید پس مذهب شما بجهت طعن که بر خود دارید باطل گردید و این طعن

و تشنیع سنیان بحدی در قلوب شیعه مؤثر شد که جم غفیری از علما در اشتباه افتادند و بسیاری

از اعتقاد تشیع دست برداشتند از شیخ و استاد خود شنیدم که در مقام تحصیل بود

که ابو الحسین هارونی علوی مذهب شیعه داشت چون اختلاف و تضاد اخبار در مذهب امامیه

دید بسبب این رجوع کرد از اعتقاد امامت ائمه بطور شیعه اجتناب ورزید و از این رجوع چنان معلوم

میشود که او مذهب سابق را بتقلید فرا گرفته بود و بصیرتی نداشت زیرا که اختلاف فروع

باعث ترک اصول که با دله ثابت باشد نمیشود پس از مهمات و اعظم مهمات است که تأویل

اخبار مختلفه بیان کرده شود و احادیث متنافیه را جمع کرده آید انتهی خلاصته بقدر الحاجة

و انشاء الله تعالی حال دعای شیخ که ابو الحسین هارونی در علمای شیعه اعتقاد امامت ائمه

دیگر عقاید مقلد بود و بصیرتی نداشت بعد از این معلوم خواهد شد فانظر و لا تستعجل و

عنوان استبصار بعد سطری از حمد و صلوة اینست که چون جماعتی کتاب کبیر که نامش تهذیب الاحکام

است و بر اکثری از اخبار و ابواب که تعلق بمسائل فروعیه دارد شامل است رجوع کرده
النفوس لکن تنها باختصار کرده بلکه اشتیاق تمام پیدا کرده الی آخره قال کما هو دأب العلماء عند
الاختصار پس بجای استبصار نام تهذیب الاحکام میبایست گرفت و الا نسبت شمول خبر دعوی
انیمعنی که جواب احادیث ملله اندک است سبب ردّ و برودت کیست که او جناب نقد
نصاب را از رئیس المتکلمین میفرمودید تا از آبروی تقریرات خود را برقرار دارید یا انکه بنظر سرسری
باعث برین امر شد و الا بعد نظر غایر ممکن نیست که کسی از عقلا چنین یاوه گوئی نماید علاوه اقرار احتمال
علی انفسهم حجة فقط من تعب بر ساحتش نظر کتاب خالسا مخفی نیست که فقیر طریق فاضل کرمانی حسب
کواکب دراری در شرح و دیگران از شروح صحیح بخاری که جنابش طلب بیشمار بنیاد خود را
بران انداخته بلفظ باید و رسالة الجواب تعبیر ساخته اند نبوده ام دعوی مخالفت جمهور لا فی
ونحنها فی بعض نیست و اگر از کتاب این تلافی ثابت خواهند کرد که روایت امام فخر المتکلمین اثار
بر بانه زار دنمود ده ام جواب خوش همان مقام خواهند یافت و بدین این اقل الانام چنان رایج
است که عبارت آن مقام که بای غرضت این سواد علمای اعلام در فهم آن لغزیده این
که جواب از ثالث آنکه فاضل جابی در اجرای بحث نامست که بهزار مشقت و محنت بواسطه
فاضل معاصر صاحب تفسیر منهج السداد و لطالب الرشاد نزد بنده رسیده بروایات صحیح
و مانند آن کما باثبات رسانیده که حضرت زهرا دعوی هبه فدک نمود و مقبولین لسانی انما
شهادت دادند و مخفی نماند که حضرت فخر الملة والدین رحمة الله علیه اگر چند از اهل سنت
امام المتکلمین است لکن در فنون حدیث شریف و تفسیر ان ماهر مسلم نیست چنانچه در کتاب سنتیان

قرة العینین بتفضیل الشیخین اشارتی بدان رفته تا بعلامهٔ شریف جرجانی و بعضی از محشیین شرح
عقاید علامه سعد الدین تفتازانی چه رسد و این اعتقاد از آن قبیل است که نصیر الدین طوسی را
که حضرات امامیه بسلطان المحققین یاد میکنند و بکمال عظمت و جبروت نامش می برند لیکن کلام
او را در انکار شهرت احادیث بدا کمال الاتقی علی بن نظر فی دیباجه نبراس الضیاء بجوی نمیخرند
بلکه در وقت تزییف مقال او و کلمات درشت زبان قلم سپرد میکنند آری فرق همین است
که در تدین امام و نصرت او در بارهٔ شریعت غرای مصطفوی عدم تدین منجم طوسی هویدا
قول حضرت شیخ سعدی رح شعر تو بر اوج فلک چه دانی چیست چون ندانی که در سرای تو کیست
باعتراف علمای امامیه شکی و ریبی پیرامون خواطر نمیگردد چنانکه از رساله مختصرهٔ برادر مهین
مؤلف که در تایید اخباریه و تفضیح اصولیه نوشته واضح میشود حیث قال و من العجب انکه
با چندکس را از عظمای علمای امامیه هم متقدمین و هم متاخرین می بینیم که از عبارات و اقوال
ایشان میلان کلی بتصوف بلکه بمذهب صوفیه و فلاسفه می تراود از انجمله خواجه نصیر الدین
طوسی است که مصنفات ایشان از تحقیقات مسئله وجود و بیان مقامات عارفین طریقه
متصوفین و متفلسفین مملو است علاوه در فلسفیت و حکمت یونانیه بمرتبه غلو میدارند که در مقابل امام
فخر الدین رازی در شرح اشارات داد تایید و حمایت شیخ رئیس و مقتدایان او از حکما داده
و درین خصوص جهت ایمانرا از دست داده و از آن افادات و تحقیقات صوفی و فلسفی
بودن ایشان هردو بر می آید انتهی مع ذلک در عبارات بزرگان مرقوم الصدر بنظر
مخالفین که تشنیع و تلبیس ایشان بتعبیه شده نیز قریب الیقین است که بنای جوابهای ایشان از طعن

فدک برنمیزند و تسلیم است کما لا یخفی علی من له ذهن سلیم و طبع مستقیم بالجمله محدثین ثقات هرگز
بر دعوی هبه اعتماد نمیکنند و ازین است که ابن حجر عسقلانی که تبحر او در فن منیف حدیث
شریف مسلم الثبوت است صراحةً دعوی مزبور و استشهاد مسطور را قابل اعتبار نشمرده
و حضرت قدوة المحدثین و اسوة العارفین صاحب قرة العینین بتفضیل الشیخین فرموده که باطل
محض است هیچ جا روایتی بآن صحیح نشده و علامه دهلوی در تحفه اثنا عشریه از مفتریات
و مکاید امامیه گمان برده فکیف که برخلاف احادیث صحیحه مسلسله بر بعضی از تواریخ غیر معتبره
دست اندازند چه جای آنکه روایات ابن ابی الحدید که از حق اعتزال گزیده بمناظره اهل حق
مرتب سازند اعاذنا الله عن ذلک هذا الذی اشرنا الیه ضلال بواح و زیغ صراح کما وقع
فی طعن الرماح اعجب امور آنکه هبه فدک را که سراسر خلاف اصول ثابت است وسیله الزام
پندارند و جوابهای علما را ولو تسلیماً سرمایه استدلال گردانند و درباره حدیث تهدید مر
بر متخلفان [illegible] شیخین که بر اصول امامیه منطبق است کتب تعلیقی ما مجدداً احداث نمایند و تشنیع گرم می
آرند و هرگز اقوال قدمای خود را یاد نمیدارند انتهی و تلک دعاوی بهم رسانیدن جواب بعضی از
اشکالات منتهی باعتراف خود این فاضل مدعی سداد و انصاف و نورالدین حسین که مولوی
و آقای شان است عنقریب بالعلم الیقین بلکه عین الیقین خواهی دید که سبیل اینان نیست چنانچه مذکور
دیگر می آید و این هیچمدان در از خواطر میگشاید و هر یکی را از ناظرین و سامعین اطمینان تام می افزاید
که اول چه بشارت و سرور که دعوی آن نمی نمایند ترجمه هذا منتهها و التعاب الامر لا یعد
ولا یحصی که میشنیدند الغرض حال ثابت عقل از هر جمله و هر سطری مجددی نمایان و عیان است که لا یحتاج

الی البیان در حال غفلت و ذهول بجهت مذکور بحدی رسید که رسالهٔ بصارة العین را که بنا
مناظره و قیل و قال شیعه و سنی بعد از آنکه مولانا رشید المتکلمین رحمة الله علیه داعی اجل را لبیک
گفتند بر آنست و تا مدتی تمامی علمای بلدهٔ لکهنؤ از حضرات مجتهدین و خود این سید امجاد لبین
در شکنجه کبر و دار ابحاثش گرفتار بودند هم یاد ندارند تا بر نامش ازالة الغین عن بصارة العین نام
نهاده‌ام و چشم بسیاری از اجزای آنهم دیده مانند بید لرزیده اند چنانچه مدلول بعضی از مکاتبات است
و سیجیء ان شاء الله تعالی چه رسد و المنة لله عز و جل که در کتاب فقیر غیر از لفظی و آنهم بزعم خود غلط نیافته اند
که بجای آن لفظ منوب له قرار داده اند و عنقریب جوابی است که خود نور الدین مسطور
و جناب کرامت ظهور اقرار بخطا در لفظ منوب له خواهند کرد و از خاتمهٔ این مکتوب عیان شد
که حضرت مجتهد ثانی و المجتهد زمانی در علوم ادبیه بصیرتی نداشته اند و از ینجاست که
چون آن بزرگ سخت بی دست و از دادن دشنام مادر و خواهر که باعتراض در ذو الفقار
بحق هیچ مسلم و کافر درست نیست دریغ نکرده و بکلمات سخیفه کتاب خود را پرساخته کلامش
لایق استناد نمانده و از سواد خطوط نوری چنان جلوه ظهور داده که او برین دعوی
که بعد لفظ منوب حرف عن میباید نه لام بکلام مجتهد فانی نقلا عن الفقیر تشبث کرده بود
جناب افادت مآب عبارت این مجتهد قمقام را بسبب سلب علوم ادبیه قبول نکرده در رد
دیگر بعد گذرانیدن سند از قاموس و غیره یقین بخطای خود فرمود و تا دعوی اغلاط لفظی صاحب تحفه
پس باظهار متکلمین امامیه که طریقهٔ جدل و جدال را موجه گشته اند و من اتباعهم المخاطب الضیا بدون
اقامت ادله و براهین قابل اصغا نیست چنانکه گفته اند مصرع باطل است آنچه مدعی گوید

والحمد لله علی اتمام الحجة و شاید که مراد کاتب عالی مراتب که بحضرات مجتهدین عرض کرده
بودم که اصلاح اغلاط والد ماجد خود بالضرورت باید نمود و ورنه موجب استهزاء و تضحیک
اولو الالباب خواهد شد و آنها بجهت انهماک مشاغل کاربرین نصیحت نه بستند نسبت سعا دهند
باین نزدیکان است که چنان بمشاغل دنیوی فرو رفته اند که باین امور ضروریه دینیه نمی پردازند
و حقوق واجبة الدخول را دائمی میسازند والعاقل تکفیه الاشارة والغافل لایجدیه الف العبارة

مکتوب دیگر مولوی صاحب جمیع المناقب حاوی الفضائل عالی دودمان جامع الکمالات
الممکنة لنوع الانسان مخدوم و مکرم ذو المجد والکرم دست زنهم شرح تمناهای غیر متناهی
در حاصرین خامه و قرطاس که توان کشید اهدا التحیة بلیغ سلام مسنون بانضمام مشحون مندرجات ضمیر
تخمیر را منصه اظهار می آرد در عین نگرانی بعد ارسال عرضه استعلام وجه تنشط و ورود رقیمه
کریمه رفت عنیقه حاوی صنوف عواطف سرمه کشش چشمه وصول گردیده انواع ارتیاح
و انبساط ارزانی داشت مگر از ادراک عروض زحمت عین اعدای جناب بر خود لرزیدم و اگر
مساوق آن مژده صحت آنحضرت بنجح خاطر خیر طلب نمی بود و یاس سر بهاد دست و گریبانم
میساخت که بحکم القلوب مرایا عاطفت ملازمان بحال این منکسر البال بدرجه [illegible]
درکره و موانست و ائتلاف ملازمان کشیده است که تفصیلش اگر وجدان همه دان ملازمان
واثق ترین اشهاد نمی بود دفاتر با غراق مینمود مدبر کائنات ذات مجمع الحسنات را دائما از
عوارض جسمانی و نوائب زمانی مصون داشته قرون بسیار بالقای سامی زمانه را انام
اند و زفیضان رساند و دیگر اثم مقرون خبر که از زبان لائق صدق مسموع صماخ عالی گردد اگر

خدمت گذاریهای این بزرگ انچه از دست مرتعش این هیچکاره صورت ظهور گرفته اندکی هم
برنگارم اطناب بسیار میخواهد ولهذا برای اظهار شرافت نفسانی بیشتر به ترزبانی نشست
خشک برگردنم میگذارد و الا بتخالف مشرب معامله انحا درآتی میدارد و رسیدم بگذارم
ما نحن فیه که بنده بتفصیل بعد وضع سابق کتابش راکه چهل و هشت جزو سابق و دوازده جزو
حالیا از مسلک ثانی رسیده جزده دوازده جزو اوایل دیده ام که بسبب وضع عبارت قلیله
متحمل آن نبوده ام و همچنان نادیده بجناب مستطاب قبله و کعبه دارین حضرت مولانا و سیدنا
سید حسین صاحب خلف سید میر نصاحب ظله العالی فرستادم که او شان سواد میدارند
واحاله بران کردم که وقت تحریر جواب باستحان دیدنیست و دران دوازده جزو دیدم
ایشان ردر یافتم که احیانا جاییکه جواب عقلی مینویسد کلامش بسیار سست است لهذا هیچ صواب بدیدم
افتاد که اول کتابی در مبحث خلافت بدلایل عقلی مستندا بالنقلیات مبسوط بسلک تحریر
کشیده شود و هر قدر اسباب ممکن باشد بکار رود و ماخذ آن اکثر روایات باشد فی
دیگر هم تا خصم را در جواب صعوبتی باشد و هم بنده را امر فی دست تا بعده بجواب بنفسه
پردازم و دران اشکالی هست لا تعارض تناقض احادیث مرویه طریق فرقه امامیه
که نهایت ندارد دیگر خدایش آسان کند و ملاک امر همانست که از قلم اصابت رقم
ملاحظه تطابق روایات عامه با مرویات خاصه شد حضور چنانچه بنده در رساله تحفه
وزارت شیخین خیلی تشنیع کرده ام مگر میشنوم که حدیث وزارت فی السماء منسوب
بحضرت امام ... در کتاب مستطاب بحار الانوار هم منقول است لیس لقول سامی بلکه

منقلب میگردد و این مطلب فروگذار که احاطه بمرویات جانبین امثال ما مردم کم‌بضاعت
را کجا میسر مگر حتی الوسع ملاحظه این امور خواهد داشت و غالب که در روایت مناقب
آل ابیطالب شایب مره غاصب مجال معارضه بالمثل نباشد و برای این مرام خوشتر از
بیاض مزبور کتابی مقصود بوجود نشده اشکال فقط همین که در آن کتاب مستطاب روایت
متجاوز از هفتاد کتاب باشد در آن قریب بیست و پنج کتاب میسر شده است و قریب صد و ارست
با محکی عنها لفظا با للفظ مطابق برآمده و دیگر هم تطبیق میدهم و تفحص باقی کتب هم افتاده ام
لعل الله میسر لنا ایاها معهذا بر مثل ملا زمان طویل الباع مستتر نیست که افحام خصم بدون
ظهور حضرت صاحب الامر والزمان علیه وعلی اجداده الصلوة ممکن نیست چه هرگاه
در جواب حدیث قرطاس و فدک و حدیث منزلت و من کنت مولاه که دلالتش از
آفتاب هویداست سکوت نکرده اند بر دیگر روایات که همسنگ اینها نباشند کجا سکوت
می ورزند کسی زبان کسی نمیتواند گرفت آری اگر متعصب بمذهب دیگر مستعد ادای نسقه
باشد و سنجیده ضعف و قوت کلام ظاهر شود بالجمله بعضی روایات تنشیطا للخاطر اعلام
بطریق انموذج مسطور و مرسل گردیده ام زینهار زینهار رنجیده دیگری از آن نخواهند فرمود
آری یک سخن گفتنی است که او در جای نوشته که تکذیب روایت خطبه شقشقیه از کتب
شیعه بهم رسانیده ام ذلک عجب عجاب پس این را باید پرسید و باید فرمود که صاحب
قاموس در لغت شقشقه نوشته که بها شهرت خطبه علی علیه السلام و جمعنده لغة در نهایه ابن اثیر
از لغات خطبه موصوفه بانضمام لفظ فی حدیث علی موجود و دیگر سند هم دارد

و مضمون آن خطبه چنانست که تا امروز آنچه روافض دلایل بر بطلان خلافت خلفای راشدین
می آرند گویا جمله از آن خطبه مستفاد و شاه عبدالعزیز میگویند که مقر صحت آن بوده‌اند
هم خطبه سیدة النساء العالمین در مخاطبت با ابی بکر که اهلسنت مایه تضحیک می انگارند
و مصنوع و مختلق روافض میدانند و حالانکه در سه لغت آنهم بقید لفظ فی حدیث فاطمه در
نهایه ثبت پس جوابش چیست و هرچه بگویید از آن اشعار رود و تاب مواخذات اهل علم
پس نازیبا با مردم ملک غیر و اجنبی را که مایتغنی ممارست با زبان عرب و فارسی کجا میسر
غلط خواهیم کرد و امر صله از زبان عرب بی پس منتهی شده است که باراده معنی انحراف از صله
انحراف میسازند مگر این امر بدست اهل لسانست نه با مردم و واقفی که صله تیا
بعض آمده مگر بنده را چنان متخیل است که در محاوره فارسیان بجای آن قاونات لفظ منسوب
دیده‌ام که در همین مقام فارسیان منسوب عنه هر شخص را کو اطلاق نمی‌سازند مگر وثوق
نیست و احاد الناس بسیار مستعمل غالبا که اوساط الناس هم برآید و از جمله تصرفات
فارسیان است محاوره عرب که معلوم چنانچه لفظ معاف عفو که بمعنی اعفو
عربیان من حیث لسان العرب غلط محض و ارشاد سید محمد باقر صاحب که کسی بسمع عالی
رسانیده غالبا مطابق نفس الامر نباشد چه جناب ممدوح از عرصه علیل شده‌اند
از همین مقوله حرفی خدمت شان نوشته‌ام آری از جناب مستطاب قبله و کعبه سید
استعلام بعض روایات کرده‌ام و استعانت از جناب ممدوح عاری ندارد
اگر چیزی از ارشاد شان تضمین میکنم اشعار هم میکنم چه در ایام شباب اگر در

از گنجفه دزدیده یا ورق مخفی را دیده بازی کرده ام دل خوش نشد بیت بهر چه بر طبق
یأس می آید از نتایج قریحه قریحه حال خبر طراز مان نهایت تفصیل درین اجمال یا فهم خود
بسیار بخش اسباب تیسیر فلاح حسب خواه خیراندیشان برای جناب مسعود مهیا فرمایند منشی
کمال کرم بعد تشریف بردن بگورکهپور از نشان مکان سکنی آگهی خواهند بخشید که سبیل
انگریزی مقتضیات مساعدت راه و رسانیده و رجای از عمدة الوصب ...
مقصود نیست و اگر پرده از روی سر مکتوم برخیزد احتمال قرولی شدن صحبة ...
سهند اخذ اکند که امری درین زمانه برای زمان صورت پذیرد که فی الجمله قربت مکان
برای بنده متحصل باشد کتاب قرة العینین و ازالة الخفا عن خلافة الخلفا تصنیف مصنف
کردلی امیست الی آخره بنده دارم در اولین داد ناصیت زیاده از حد داده و امری
تکلف خصم نیست مگر در ازالة الخفا با آنکه قلم نسب را ضبط کرده بیت بسیار امور
موجود است انشاء الله المستعان چنانچه تمام خط که لقطعه دیگر بوده وقت تحریر
نیامد از نتایج این مکتوب تمام بهم جیب گوش کن که موقوف داشتن مطالعه
کتاب فقیر را بر وقت خوش خبر از کمال انصاف میدهد زیرا که معمول اهل انصاف
و فطانت نیابد ارشاد حکمای سلاطین و فلسفین این است که اول بمطالعه کلام خصم می
پردازند و تعصب مذهب خود را باعث کورچشمی و کور رائی نمی سازند هر گاه جز خطایای و
واثق و ادعای نام بهم میرسد متوجه نقض آن میشوند نه برعکس آن اول اسباب مهیا
میکنند باز در وقت رد و جرح کلام شروع بمطالعه او مینمایند و غالب چو

مدت هفت سال سپری شد اکنون با ذعان حقیت مذهب تسنن و بطلان تشیع محدث پی
برده باشند ولیکن مکاتیبی که نزد بنده بگناه شرمنده فرستاده اند بعضی از اوراق اعتراف
نگاشتند کما مرت الیه الاشارة برخلاف آن دلالت دارد مگر قبل ازین گذشت که پیری نفس
آدمی از سعادات جاودانی محروم میدارد و طالب حق در رجوع و انابت زنهار درنگ نکند
من بعد مخفی نماند که من در کتب خود دلائل عقلی را اصلا دخل نمی دهم و جناب سرمدی در
مکاتیب خود اعتراف بدان دارند که در عقلیات الزام خصم مشکل میشود و بصعوبت میکشد که
آخر او هم چیزی سیپا و طریق مرسوم حضرت صاحب تحفه رئیس المتبحرین نور الله ضریحه نیز بهمین است
الا شد و داد و نذره کاش بیان میکردند که آن دلیل عقلی کجاست افتاده تا جواب آن ثابت میکردم
که هرگز آن دلیل ضعیف نیست و بعنایت ایزدی ادله عقلی هم بر مذهب اهل سنت تمام است گو
مقرب این دلائل بر مذهب تشیع تمام نباشد چنانچه از بیان بلاغت نشان المعانی وضوح داده
ملازمان والاشان هر قدر که اسباب ممکن باشد بکار برود و آنچه دلیل بر آنست که عوام فریبی
دارند چنانچه در مثل سایر آمده که الفرصه خواه مخواه مرد آدمی یعنی معمول عوام همین است که نظر
ایشان بر تن و توش میباشد پس طول کلام مثل از پیش در تن کتاب باتفاق افتد و آنچه بعد ازین
انجفا که برای شیعه عموما و جناب والا خصوصا و آنچه عطشی توان گفت که هرچه برای الزام
اهل سنت جمع می کنند بقدرت آفریدگار بر ایشان منقلب میگردد و بخبر بودن بوتهم باید
حدیث و زارت فی السماء در اصول امامیه خود مرویست و مجلسی در بحار نقل می فرماید
و ارشاد نمودند دعایم و ارکان افادات که تعلق بتصنیفات محدثین اهل حق داشت باعظم

ایشان منهدم کردید و ذکر عبارت آن مقام هر چند موجب اطناب است لکن معجب اولی الالباب نیز
که به بر آمدن چنین شیء تمامی بنا رد و بود و برهم درهم شد از این نوع احادیث کثیره برای قلب این اساس
از کتب شیعه بهم رسانیده نگاه میدارم لیکن این رساله حامل آن مباحث نیست لهذا بطریق نمونه
عبارت سراسر بلاغت را ایراد نمودم تا سامعین و ناظرین بوجه تفصیل یقین کنند که آن همه
بلند آهنگی و بالاخوانیها که بکار رفت همه آتش مهمل و بی معنی است اگر اجل مهلت میدهد و بنده
از بادیه کربت و مصیبت نجات می یابد جواب نقض این رساله را نیز برد و مسکات جوابی انقلابی
میکنم و داد معارضات بالمثل میدهم اهل حق را باید که از ته دل و صمیم قلب دعای تحریک
و نیم شبی مشغول باشند اکنون آن عبارت که در رساله رابعه است مفصلا باید شنید که
حالیا حسب الموعود موضوعیت احادیث مزبوره را ثابت میسازم فاما حدیث
الوزراء الاربعة فکفی بما افاد بعض اذکیاء الافاضل من المعاصرین علیه وضعه و بطلانه برهانا و حیث
قال لا یخفی علی من له حظ من الانصاف و تمییز عن الاعتساف فان سمة الوضع تلوح
من ناصیة هذا الحدیث منها اثبات الوزیرین من اهل الارض لکل نبی من آدم الی عیسی بن مریم
علی نبینا و علیهم السلام کما یدل علیه الحصر المستفاد استفادة صریحة من عنوان الحدیث اعنی قوله
ما من نبی الا وله وزیران الخ و هذا الاستقراء فی صعب من خرط القتاد فلا بد ان یسال من القائلین
بصحة هذا الحدیث ای الرجلین من رجال الامة کانا وزیرین لاسمعیل و لاسحق و یعقوب علیهم السلام
فعلیهم ان یبینوا اسمائهم و اوصافهم و هذا فی غایة الخفاء بل اخفی من العنقاء و منها ان وزارة
جبرئیل با چی معنی رد و ها امر مشترک بین الانبیاء قاطبة فلا وجه لتخصیصه بنفسه المقدسة کما یستفاد

من الاضافة في قوله واما وزيراي من اهل السماء فجبرئيل ووزارة ميكائيل لاكتمال بكمال
العقل فضلا عن النقل نعم لو قال ما من ملك الا وله وزيران لكان له وجه وانكان هذا الخبر لا يقتضي الى بلفظه
استقرار ناقص فضلا عن استقرار تام فما هذا الا قياس النبوة على المملكة وفساده بين لا يخفى
وفيما افاده الفاضل الالمعي مندوحة عن بيان موضوعية هذا الحديث لكن چون نحيف اين اوراق را
بزبان فارسي بجهة عموم نفع نوشته مناسب است كه چيزي بر نگارد كه در حقيقت ماخوذ از
افاده فاضل ممدوح وبمنزله تفسير كلام شان باشد پس مستتر مباد كه كما اشرنا اليه سابقا در امر
رسالت وكار سلطنت فرق ما بين السماء والارض است بادشاه نسبت بعامه خلق نيز بادشاه
محتاج است بمعين ومشير چه اگر بالفرض شخصي سياه وسفيد روزگار ديده وگرم وسرد
چشيده بادشاه شود بعد حصول منصب سلطنت او را معاشرت با فرق متفرقه خلق نميسر آيد
هر صاحب مطلبي با و نميرسد در كوه و برزن هم دخ نميگردد تا از زبان مردم حالات مختلفه بشنود
و يا بچشم خود وقايع سانحه ببيند و باعث بصيرت گردد و تجربه كه موقوف عليه انتظام امور
دنيا ست حاصل سازد فما زعمك بابناء الملوك الذين يبلغون السلطنة بالميراث ولا يعلمون التمر
من البتر يردون ما عندهم ما هم ويسمعون ما يسمعون باسماع امنائهم وملاك امر اينكه بادشاه
بهر صفت كه باشد بشر محض است ومبتلا بمشاغل شتى ومبتلا بمقتضيات طبع از شهوت و غضب در
غايت طبعي از قسم مناكح و مآكل و ملابس ياد و از احاد الناس بيشك پس او را از وزرا و مشيران
صاحب راي و باديانت گزيري نيست اگر نباشند كارش رونق نميگيرد بلكه تمشيت نمي پذيرد
بخلاف انبياء و رسل كه ملهم اند بوحي رباني ومؤيد اند بتائيد يزداني هر معضله مشكله كه رو ميدهد

که در پیش میکرد و عمل آن بوحی ایزدی میشود و قانون مستقیم یعنی شرایع دین قویم درست
نمی میباشد که بصیانت ربانی از آن تجاوز میکند پس رسول زینهار محتاج وزیر و مشیر نیست
اگر مصلحت ایزدی مقتضی آن نگردد که دعوت بالسیف باشد این همه حاجت کثرت و جماعت
نیست چنانکه از قصص انبیا ظاهر است که انبیائیکه مامور بجهاد نبودند و سلطنت ظاهری هم
نداشتند مثل ابراهیم و اسحق و یعقوب و عیسی صلوات الله علی نبینا و علیهم اجمعین انبوهی و خلقی
همراه خود نمیداشتند و حضرات سنیه زینهار تمسکی درین باب ندارند مگر آیت و شاورهم
فی الامر و سیظهر لک عن قریب جلیة الحال فی ذلک ایضا مگر چون گفته اند که حب الشیء یعمی و یصم
جلباب محبت شیخین بمنزلهٔ غشاوه ابصار بصیرت شان شده است که برای پس انها چها که از آ
لبشان نجست نکرده اند با اینکه بی مبالات شیخین خصوصا ثانی هذین الاثنین را رهنمای جناب
رسالت مآب قرار داده اند حتی که در کنز العمال دیدم که عمر همیشه بجناب رسالتمآب خطاب
افعل و لا تفعل میکرد و حضرت بمجان میکردند خاک بدهنم مگر رسول مختار کاربردار او بوده
اند نعوذ بالله من ذلک و حیرانم که اگر یهود و نصاری این اقوال را سند کلام خود ها آورده
اینها را بضیق خناق گرفتار سازند و ملجا کنند که از اینها معلوم میشود که معاذ الله حضرت ختم المرسلین
عاقلی و ریاست طلبی بوده اند که بحسن تدبیر ابن خطاب که طبعا بسیاست مدینه طبیعتش مجبور بوده است
کما یقولون بر دیار عرب تسلط یافتند و بعد وفات شان بسطت مملکت در زمان خلافت شیخین
شد بجهت ثانی شد که بعضی در عهد اولین هم همین خلیفه بود چنانچه حدیث مروی فی کنز العمال
بران دلالت دارد و هو هذا جمیع الاقرع والزبرقان الی ابی بکر فقالا اجعل لنا خراج البحرین

ان لا یرجع من قوم منا احد ففعل وکتب الکتاب و کان الذی تخلف عنهم طلحة بن عبد الله واشهدوا
شهودا منهم عمر فلما اتی عمر بالکتاب ونظر فیه لم یشهد ثم قال ولا کرامة ثم مزق الکتاب ومحاه فغضب طلحة
واتی ابابکر فقال انت الامیر ام عمر فقال غیر ان الطاعة لی فسکت انتهی وهذه الحکایت نظیره قصه
تمزیق کتابة لسیدة النساء فی امر فدک فلا استبعاد فیها بعد ادعای تالیفی عمر جواب مسئله را نهایت
نمیتواند داد بالجمله محل انصاف است که هرگاه حال این باشد که بر گفتگوی یکزنی مسکین بیکسی شکایت
شوهرش وحی ایزدی چنانچه نص قرآنی دال است یعنی قد سمع الله قول التی تجادلک فی
زوجها وتشتکی الی الله الایة نازل شود وعلی هذا القیاس پس برای امور معظمه که بنای شرع اسلام
بران خواهد بود دیگر وحی نازل نمیشد که حاجت بوزیر ومشیر باشد وازین است که برای انبیا خلافت
فحوای این حدیث مفتری وزرا نبوده اند ومتوهم نگردد که ادعای عدم وجود وزرا بمنزله شهادت
نفی غیر مسموع است زیرا که در وقایع ماضیه هرگاه اصلا روایتی متضمن وقوع امری نیامده باشد کافه
عقلا ومنهم الملیون ادعای عدم وقوع آن میکنند فقط حضرت موسی حضرت سلیمان علی نبینا وعلیهما السلام
وزرا داشتند بلکه چون حضرت سلیمان سلطنت ظاهری همه عالم هم داشتند وزارت آصف بن برخیا رضی
الله عنه متعلق بسلطنت بود و پیغمبر نبود فقط برای جناب موسی دو بیر که جناب هارون را خدای
جلیل باین لفظ ذکر فرموده مگر بر کسانیکه اندک ترفع از مرتبه عامیه کرده اند ظاهر است که وزارت
حضرت هارون مثل وزارت سلاطین نبوده بلکه وزارتیکه مماثل وزارت مزبوره سنیان برای شخص ثابت
میسازند نبوده است جناب هارون نبی ومبعوث من الله وشریک امر منصب قرآنی بوده اند
کما یدل علیه قوله تعالی واخی هارون هو افصح منی لسانا فارسله معی ردا یصدقنی انی اخاف ان

یکذبون قال سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بایاتنا انتما ومن اتبعکما
الغالبون غایتش اینکه اینهمه بخواهش جناب موسی بود و حضرت موسی متبوع و جناب هارون
تابع بودند درحقیقت این وزارت بمعنی اعانت و اشتراک در حیات و قایم مقامی جانشینی
بعد الممات ان لم یتوف هارون علیه السلام قبل موسی بوده پس اگر بخلاف سنیان
حین وضع هذا الحدیث وزارت شیخین را مثل وزارت حضرت هارون میگرفتند مگر نقض علیه
درباب خلافت شیخین میشدند بلکه همین حدیث نص او بوده است بر قایم مقامی ایشان و اشتراک
ایشان با مر نبوت که حالیا در پرده میگویند و دهل زیر گلیم میکوبند بجهر و اعلان میگفتند بالجمله
بحکم والله متم نوره هزار حدیث سنیان وضع کنند مگر باز حق بر زبان جاری میشود که
بنقل حدیث منزله اختصاص این منصب جلیل را باستثنای خصوصیت نبوت برای او از
مرتبه هارونی اعتراف کردند ولا یشعرون بل کانوا متجاهلون از آنچه گذارش پذیرفت معلوم
میگردد که جواب امر وزارت که سید نورالله شوشتری در احقاق الحق با بسط داده که وزیر
یکی میباشد و این منصب مخصوص امیر کل امیر است علی حسب النظر الجلی است و الا بین العزیزین
اشتراک لفظی است لاغیر ویدل علی ما عرضت علیک من کون وزارة امیرالمومنین علیه السلام مباینة
لوزارة السلاطین التی یدعونها لشیخیهم القاسطین رحمة الله علیهم یوم الدین ما فی التفسیر الکبیر للامام
الرازی فی تفسیر آیة انما ولیکم الله من استدعاء الرسول من ربه لاخیه المنادی بجمله سلونی قبل ان
تفقدونی اعطاء المنصب الهارونی و حیرتم میبر باید که آخر علمای سنیه هم فضلا و کملا ایشان
تعصب باثبات فضیلت شیخین چه قدر دست و پا ازراه می برد که مفقود بکلماتی میشوند که اگر

بسوفسطائیه نسبت داده آید غرق عرق و بتقریب ثبوت حقیقت خجالت گردد کسی از این
حضرات از جانب این مسکین بپرسد که بر آسمان کدام سلطنت و حکومت تعلق بجناب رسالت
مآب داشت و مشیّت امور آنهم بی وزرا امکان داشت که جبرئیل و میکائیل سلام الله
علیهما وزارت نبوی داشتند و کارگذاری میکردند و کدام کدام کارفرمائی سیاسته عن الرسول
متعلق بملکین مقربین در امور آسمانی نیست و در ذات جبرئیل علیه السلام علی خلاف دستور الوزرا
عهده سفارت و وزارت هر دو چگونه جمع شده مگر اینکه سفیر از جانب شهنشاه علی الاطلاق
جلت قدرته و وزیر سرور انبیا بوده باشند و بعد وفات النبی الامی صلعم آیا مثل شیخین جبرئیل و
میکائیل هم بر منصب آسمانی متعلق بجناب رسالت مآب بالاصالت فایز شدند یا چون شیخین منتخب
قایم مقامی مصطفوی یافتند از راه قدیم پروری جبرئیل و میکائیل را بدستور بر عهده وزارت
در سماوات از طرف خود منصوب و سرافراز فرموده بودند گو شیعه از سوی اعتقاد خود بگفتم
باشند بلبیت تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی و اگر کسی تشابه القول
صوفیه بردستمسک خود ساخته بگوید که جناب سرور کائنات مظهر اتم خالق عالم و ما
ارضین و سماوات اند با غضای نظر ازین که این قول معتقد هیچکس از تبعه شریعت مصطفوی
نیست اشکال اینست که اینجا تخصیص جناب سرور عالم نیست بعض حیثیت هیچ نبی نبوده است
که دو وزیر در آسمان داشته باشند پس انبیای بنی اسرائیل که رسالت شان مخصوص ببعض
اقطار ارض بوده است و در یک زمانه متعدد هم بوده اند آیا هر واحد سلطنت کل سماوات
داشتند پس طرفه تنازع در انبیای یک زمانه لازم می آید و الا قایل به تجزی فی السلطنه

باید شد وحدود مملکت مقرر باید ساخت و نیز معلوم نیست که بعد انتقال از دار فنا سلطنت
سماوی باقیست یا نه اگر گویند باقی است عجب اجتماع سلاطین میشود که عرصهٔ سماوات تنگی
میکند و اگر گویند که بعد وفات از عهدهٔ سماوی هم معزول میشوند این خیلی بدیع است
که تا بدار دنیا باشند سلطان سماوات هم باشند و هرگاه بسماوات برسند گرفتار عزل گردند
و اگر بضیق خناق مبتلا گشته بگویند که نه انبیا سلطنت افلاک دارند و نه وزرای شان
منصب آسمانی می نمایند پس همه این شور و شغب لغو میشود و این سلطنت و وزارت مثل
سلطنت بادشاه حال دهلی و وزرای او میگردد فنعوذ بالله من هذه الهفوات التی یلزم مضمون
هذا الحدیث المختلق المفتری بل هذه المضحکات یلیق ان تضحک علیه الثکلی الی آخر العبارة
بطولها بعد نقل این ترهات که هنوز ناتمام است ابحاث بسیار و اعتراضات بی شمار
از خاطر خاکسار جوش میزند و شبدیز قلم هم توسنی میکند مگر بهر حال خود را از ثوران
حقانی و ادهم خامه را از جولانی باز داشته هرچند حرف قصر میکنم که منتهای مضمون احادیث
ما ثبوت وزارت برای ملائکه مقربین و خلفای راشدین است که قدوهٔ اسلام و مسلمین بوده
اند و منزلت ایشان تالی مرتبه نبوت شده و اتصاف بشروط معلومهٔ امامت درجه کمتر از
ایشان گشته بخلاف احادیث رفضه و اقوال قدمای ایشان که دلالت بران دارد که ائمه
اعتقاد بوزارت حضرت خدیجه کبری برای جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهل بیته
داشتند و وزارت انجناب مقصور بر ذکورت و دیگر شروط نمی بندداشتند بلکه بعد از
اندک استقرار هویدا میشود که در وزارت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسلام هم شرط نبود

اگر کتب قدما بہم نرسد حیات القلوب مجلسی از مقام ہجرت شریف باید کشاد که ہر دو روایت
مذکور تصریح کرده و روایات شیعه را در عدم ایمان حضرت ابوطالب و قضیه وزیر پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم بوده اند نقض قطعی خواهی یافت اینکه تفاسیر شیعه خصوصا تفسیر ابوالجارود که
شیخ کلینی او را از اعلی ثقات انسته و موجب الطهارت و البصیرت کمان ... در رجوع کن و بیش باعث
الاطناب فاعتبروا یا اولی الالباب حالیا تعرض نتایج این مکتوب و نقل دیگر کاتب با انتها فهمیده انهم
نیز ناشسته باصل مطلب میکشایم و میگوئیم آنچه در باره خطبه شقشقیه ارشاد نمودند که تا حال ... خلفا
ازین خطبه مستفاد است و در غیاب منتهای تمامی امور رجحان خطبه واقع شده انتهی ملخص الامر است
ولیکن عنقریب می آید که اگر فقط نقل لغاتش و کتب غرائب حدیث بکار شیعه اید ...
امامیه استاصل کرد و چنانچه از کلام نورالدین حسین که از مطالعه کتاب منتهی الکلام ...
سراغ برده و خود را بورطه حیرت سپرده خواهی دانست انشاء الله تعالی سبحان الله کلام حضرت
علامه دهلوی قدس سره العزیز جا بجا تکذیب صحت این خطبه میکند و ایشان میخواهند که باین زور
زبانی انجناب صحتش را باثبات رسانند جز آنکه اختلال حواس را نسبت تمام چاره دیگر بنظر نمی آید
و ازین است که قاید و سایق ایشان یعنی نورالدین حسین که ذمه خود را باین دعوی مشغول ساخته
که خدام والا منزلت را از مغلطات نجات کلی بخشد برین مدعی الکاه خواهد کرد و تاکیدات
بلیغ خواهد نمود و تحذیر و تذکیر اجمل خواهد آورد و تکلیف خطبه فاطمی رضی الله عنها که مانندش در کتاب
فقیر بعنوانی مسرود است که اگر اندکی انصاف را استعاره کنند گاهی نامش بر زبان نیارند
و از عطایا و عنایات خالق کائنات که بحال اذل المکونات مبذول است آنکه با وصف عدم فرصت

فن انشا عبارت کتاب مذکور را با اینهمه ضخامت بعنوانی بسلک تحریر کشیدم که با وصف فی
شدن اهل خلاف بنقص و تصحیح آن لفظاً و معنیً جز لفظ منیب چیزی دیگر درین مکاتیب که سلسله
آن تا چند سال متحرک بود بنظر مخالفین نیامده و حالانکه درانجا لفظ مستخلف مطبوع است و مستخلف
کسی هست که کسی را بجای خویش نشاند پس حیرانم که انکار از استعمال این لفظ و آنکه درین مقام مستخلف
مناسب نیست چه معنی داشته باشد و حالانکه مراد از مستخلف ذات حضرت سرور عالم و
مراد از نائب حضرت امیر المومنین اند و سند لفظ منیب جا بجا از کتاب موز الصالحین خود پیدا ست
والمنة لله تعالی که بعد از تعرض بغلط فقیر بخطای خود اقرار کردند و گفتند که واقعی صله لفظ
نیابت لعن آمده فتذکر و آنکه درباره ازالة الخفا فرمودند که بسیاری از امور دران موجود که بکار
الزام سنیان می آید تحکم بحت و ادعای محض است بسم الله همین گو و همین میدان بالجمله بعد از
تتبع کتب امامیه که در چند سال نمودم تمامی اشکالات اولین و آخرین قوم که مانند جذر اصم و عقده
لاینحل قرار داده اند در نظر احقر اوهن من نسج العناکب مینماید هرگز مجال ندارند که بهیچ آیه و
حدیثی سنیان را الزام دهند و بشمول عنایت لم یزلی بهر حال بر قلب اعتراض اهل قلب قادرم
و اگر فاضل جامع معقول و منقول خود را از مباحث سابقه کلیه تغافل داده باشند باز از سر حساب
کنند و بمیدان مصارعت درآیند و ازینجا معلوم شد که مصراع مثنوی بر آتش مراجع است و
چگونه رجوع نکند که باتفاق احادیث فریقین لعن طعن بجای خود میرسد و بر مستحق خویش که ناسزا
بر عارضش بار رساند و قرار میگیرد **مکتوب دیگر** بمولوی صاحب منبع المناقب حاوی الفضائل
و حایز الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان مخدوم و مکرم فخر المجد و الکرم

دمت رفعتهم طبت اشتیاقی بقرب حضرتکم هو شرحه لا یتم بالقلم لهذا اتعاب تسطیر مراتب بنا
بگذارش مدعا می پردازد در حینیکه داعی آثم با نگرانیها و چار و چند صباح پیشتر عمر صرف
باستعلام حال خیر مال بلکهنؤ ارسال داشته نمیقه رأفت اشتمال معه ورود شگفنده خاطر
افسرده را بابتسام و انبساط آشنا ساخت و وجه تنبط در شفقت جواب دریافت اگر مژده صحت
از عارضه لاحقه طمانیت بخش میکرد و تیلی آسیمه سر میشدم که هر چند دولت ملازمت ملازمان
هنوز نصیب من حرمان نصیب نشده لیکن بذریعه چکیده خامه فادت زا بلاغت پیرا باجمال
هزار تفصیل را از نظر می افکند یافته ام که جناب را ایزد بسیار بخش مجمع حسنات و حاوی
کمالات ساخته و وجود مفیض البرکات در ین ما از مغتنمات و برای خیر طلبیها صرف
اشتراک نوعی کافی و بسند فکیف که دواعی شتی از وحدت صنف و اتحاد ملت با آن
لازمه انتساب بشجره نبوت و امامت جمع باشد فزاد الله عمرکم و اقبالکم و تشریف برد تحفه
بگورکهپور هر چند از بعد مسافت ناگوار گذشت مگر تصور کامیابیهای ملازمان که مدبر کائنات بالتمام
از منه لطف دلخواه پیرایه ظهور بخشد باعث سرور تحفه از چند صباح ثبات و سکون راحت بیاد
گفته ام که تعلقه مانده در ضلع اله آباد سه سال است که نیلام گرفتم و چون بجی بهابق فی منصدی بست
و از سر شتحان مشهور است در مصارف قبض و دخل کیسه بابون زدم و از قلیل و کثیر هیچ نماند
حالیا جج تازه وارد ضلع صراحته خلاف قوانین مخترعه آن سرکار حکم فسخ نیلام کرده
رجوع بصدر عدالت نظامت کرده میشود اگر خدا نا کرده فیصله اش بحال ماند دم و دودی
در تحیف نمی ماند فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین رسیدم بر جوابات ارشادات سیما

که بنده در اقصد ما ز کوی و دراک نابلد نیستم که اشکال جواب تحریر ناصب دریافته باشم و این نسبت
که بنده ابتدا بتحریر دلائل خلافت امام مطلق و خلیفه برحق علیه الصلوة والسلام کرده ام
و هنوز در کلامش را این سبب انداخته بودم اولا که مقاسات آلام روحانی که حسب حقیقت
بسمع سامعی خورده باشد ضعف قلب بهم رسیده و ثانیا مطالعه کتابش اگر اعضال قوت است
خفقان اگر یکبار به سبب غیظ و غضب با عجز و زبونی دیگر و این امر مانع نسج کلام
کما ینبغی می افتد و درین تحریر که امر متی حاصل میشود و بعد ازین تشمیر ذیل بجوابش که ایشان نیستند
و ثالثا هر گاه کتابی مبسوط متضمن فضائل و مناقب مرتضوی که دال بر وجوب خلافت و امامت آنجناب
و معایب خلفای جور که مبطل صلوح آنها بخلافت باشد تالیف شد و بنظر بینندگان رسید قصص
و حریف را تجشم نوشتن در کار میشود و بعده اگر جواب ضعیف هم هست سبب ضحک میشود و درین ام
هم متردد بودم که خصم امور جدید بالتمام نوشته من اگر افسانه گفته را اعاده کنم کسی متوجه نمیشود
باری بالقای باری جلت قدرته بخاطر رسید که رجوع به بیاض ابراهیمی نمودم و پنج جلد را شتم
بعد حذف مکررات که بمقدار ربع هم بس باشد و دران بسیار سخن که هرگز تداول نگرفته بنظر آمد خود شد لیکن
شدم و زمانی در انتخاب و فهرست گذشت چندی میگذرد که ازان فارغ شدم و مستعینا بعد
دست بخامه زدم تا این وقت مقابله بعرض طول تحریر ناصب بجد و نوزده جزو به دو قلم گشته
بملاحظه ترتیب کرده باشم و چون هوا بسیار گرم است لیکن از تشتی خیمه و ربکه چه عجب که تکمیل حسن
و ان شاء الله المستعان کتابی خواهد شد که در بادی النظر خود را هم بنیان تسنن بنظر خواهد آمد
مگر حسرت و افسوس بسیار دارم که اگر قرب خدمت مسلک خود دعی المعنی میسر میشد با فادات

و اعانت خدام ازین عهده کما ینبغی بیرون می آیدم چه آنچه من می جستم در جناب یافتم و مزید
تاسف که مسافت هم بعید شد و الا آنچه تبعیض میسر رسید و تا سال پنج شش جز بنظر ثانی نرسود
ثانی رسیده باشد و پیشتر ازین تمهید سبب اول بخدمت فرستاده و بعد اصلاح ملازمان آن گرامی
مینمودم و وجه ارسال در جناب قبله و کعبه سید میر صاحب مد ظله العالی حسن عقیدت دوم
استناد بعض روایات سوم در جای تنبیه بر اغلاط و واقعی که جناب ممدوح توجه بمباحث کلام
که بالفعل عبارت از بحث امامت مانده است کمتر دارند فقیه اصولی بی نظیر و از هیچ صناعت
غافل نیستند لیکن چون پس عدیم الفرصت که مشاغل هزارها با آنکه در عنایت جواب که از دست
خاص معمول است دریغ نمیرود مگر در حصول مقصود دیر میشود و هنوز که از تحریر کلیه هیچ
ارسال نداشته ام و بعض مقامات که بخدمت عالی فرستادن اراده دارم معینی حتی کاتبی
صحیح نویس موجود نیست و عشره محرم هم عنان گسسته رسید بعد ازین انشاء الله المستعان
ارسال میدارم ملا دلاور با صب بزعم بنده مشابه تاریخ گویانست که اعداد الفاظ موجود
این اشخاص پیدا نمیکنند مگر ترتیب دادن و تاریخ گفتن از دگری نمی آید این امور در کتب ما
همه موجود و شنیده که چیزیکه بخبری بده بودم بر خود مسطر دیدم که بزعم ایشان بعض اعضالات
چنان بوده اند که بجز معصوم علیه الصلوة و السلام هیچکس از عهده جواب بر نمی تواند آمد
معهذا التسنن مذهبی است اینچنان باطل الاصول که آنها اثبات مذهب خود ازینها نمیتوانند کرد
ردی نقض بر مذهب ما از کتب ما که شروع شده است عجب نیست که اغوای شیطانی نقض مذهب
و متزلزلین را از طریق دین بیگانه سازد چه سواد اعظم اسلام همین کیش و همین و مسلمانان

در کفش لاثانی لهما وبه الحمد که دلائل عقلیه ونقلیه بر ثبوت حقیت مذهب ما قائم اعتضا لی که
در ضمن بعضی احادیث وتطابق بعضی با مرویات شان وانیمه آنچه خدام از زبان
ناصب نوشتند مایه اطمینانی شد که تاویلاتش همان نسق سلافش دارد و هم معلوم شد
که عادت تکذیب هم دارد که از روی نا محفل عضد الدوله مغفور رسیده و پیش از پنج
شش سال بنده نامش هم نشنیده ام المختصر آنچه در جواب حدیث یا علی کیف انت اذا زهد
الناس فی الآخرة ورغبوا فی الدنیا واکلوا التراث اکلا لما واحبوا المال حبا جما واتخذوا
دین الله دغلا ومال الله دولا قلت اترکهم وما اختاروا واختار الله ورسوله والدار الآخرة
واصبر علی مصیبات الدنیا وبلواها حتی الحق بک ان شاء الله تعالی فقال صدقت اللهم افعل ذلک
که خیلی نامربوط یعنی صبر کف نفس مسلم مگر از حضرت غالب کل غالب در مقابله ناکثین و مارقین
و قاسطین کدام امر کف نفس واقع شده که صبر را بکف نفس تعبیر میکنید وانقدر هم ندیده که
حضرت اترکهم وما اختاروا فرموده اند مگر ترک همین سبب که معرکه جمل و صفین واقع شده و
معرکه نهروان باز در صدد جمع عساکر و مهیای نهضت بر سر معاویه بودند وانچه در باب
خطبه شقشقیه گفته شده برای همین تفحص کرده بودم که همچنین جواب شنیده بودم ثقات محدثین
اهانت حدیث مینویسند و همتا و صحت لغتا از حدیث دگر بسیار زدلیل میباید که اتحد
مسند از اصل حدیث صحیح تر باشد وکسی میتواند گفت که مثل ابن اثیر ودیانت ولغت اسناد
بکلام منقول سید رضی یعنی خطبه شقشقیه نموده وهمه جا گفته باشد که فی حدیث علی فی حدیث
علی و همچنین تمام کتاب فی حدیث فلان فی حدیث فلان و اکثر آن احادیث در کتب موثوقه

هم موجود و مجد الدین فیروزآبادی که در توثیقش کلامی نیست مطلق خطبه شقشقیه را در لغت شقشقه
خطبه امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفته و بنده که اعتراف شاه عبد العزیز دهلوی بصحت این خطبه
نوشته یعنی از اسرار رسیده که مخدومی علامه علیهما الرحمه خودش و تلمیذ رشیدش مکرر گفته
بودند و او شان نیز منهما از زبان آنها دعوی آن کرده اند که اشکالی ندارد لیکن خبر احاد
در چنین مقام خصم کی قبول میکند فکیف که مشار الیه چند روز است که قضا کرده اند لیکن ما را
بعد گواهی ابن اثیر و مجد الدین حاجت گواهی کسی نیست و قول فیصل این است که اگر پای انصاف
در میان باشد از حدیث غدیر و قرطاس و فدک کدام دلیلی بدیهی الدلالة زیاده خواهد بود
و هرگاه در جواب اینها از دراز نفسی باز نمانده اند باز در کدام سخن توقع سکوت توان داشت
آری اگر سخن تجددی دارد موجب رغبت موافق و ملال مخالف می گشت باقی ماند تحقیق
بعض علمای ما که خلیع العذار را میرود خبر بعد اثبات صحت حدیث بشهادت علمای [illegible]
نیز انجام کرده خواهد شد مگر بالضرور ارشاد شود که مرزا محمد مازندرانی کیستند و در چه مقام
بوده اند و کدام کدام تصنیف دارند و حدیثی از نهایه مسطور است درین خصوص باید نوشت
که مگر این گونه تدقیق در صحت حدیث مجهول از علما می آید و آیا این حدیث بر مدعای ما دلیل کامل
و مساوق بعض مضامین خطبه شقشقیه هست یا نه و بحمد الله که بنده هم ذکر روایات تقدیم
از دیگر کتب سوای بعض غیر مشهور سراو زده ام چنانچه روایتی از واقدی که حال و توثیق
و تعصبش غیر مستتر نیست عجیب بنظر آمده نیز برای تطییب خاطر ملازمان مکشوف ملاحظه
که بعد چنین روایت در غصب خلافت چه شبهه آمده مگر اینکه بعد اثبات تشیع مسلّم التطبیق

و صاحب مودة القربی باز سعی ما بایراد مرویات آنها بیکار است و خدام نصف ابطال
تسنن ثبوت تسنن آنها را اقرار داده اند پس مژده باد که بنده تسنن و وثوق ثعلبی منابه
بر آوردم که انکار بدیهی را که چاره نیست والا جمله مرویات آنرا سمعنا و اطعنا گویان
قبول سازند چنانچه در قرطاس علیحده مندرج ازین تخصیص وثوق محدثیت و مفسریت
او ثابت که باصطلاح محدثین حافظ عبارت از محدث است المختصر حرف خدام که اسامی کتب
عرضه دید تا شاید بسعی ملازمان چیزی میسر شود بنده را انقدر یا با اثبات نشست و دست و
گرد است که ندر سر این میکنم و نه حرص در قرطاس الا یا عرضه سید هم کدا و لاجناب
هرچه تا مقدر است مرقوم بنده دهند که سند برای صحت نسبت کتاب امامت و سیاست
با بن قتیبه بهم رسانند هرچند از مشهورات است لکن بعد انکار منکر روایتی می باید و اجد اثبات
همعنی علاوه بر اینکه نصف مذهب سنیان از سنت ثعلبی باطل میشود تمامه لت سنیان از
اینکه کتاب امامت و سیاست تالیف ابن قتیبه است باطل انگارند و در وثوق ابن قتیبه
محال کسی حرفی زند لکن چون ملجا و مجبور خواهند شد انکار نسبت این کتاب بسوی ابن قتیبه خواهند
کرد چه در آن کتاب با صرح بیانات جور و ظلم اول و ثانی و اخذ بیعت بجبر و عنف مندرج است
و غالبا شاه عبد العزیز ابن قتیبه را شیعه نوشته اگر روایت کتاب امامت و سیاست شیعه
گفته و انکار نسبت این کتاب باو کرده باشند تا بالالتزام دلیلی بر می آید در تحفه و غیره تالیف مشار الیه
تجسس فرمایند و همچنین احادیث بسیار مفید در مودة القربی که کتابیست مختصر و بنده مشتمل شده
درج و مصنفش را شیعه نمیتوانند گفت که در نفحات الانس مولوی جامی مشار الیه را از اولیای کامل

وجامع علوم ظاهر و باطن و ملاقاتش با چهار صد ولی نوشته است مگر اگر درشت کتاب سوی او
کلامی سازند نسبتش قوی درست نیست و در بیاض ابراهیمی مینویسد که علی اکبر اردستانی
برای شاهجهان تاریخی تالیف کرده در ان ذکر مودة القربی است مگر تعلیق المحال بالمحال ان انتهیم
نایاب است پس تفحص این معنی هم ضرور و اگر برآید نعم الاتفاق و در باب سند صحیفه کامله شده انقدر
متمنی است که جای بروایات شیعه برآید که کدام معصوم مابعد سید الساجدین صلوات الله
علیهم بروایت ابن عمیر ذکر صحیفه فرموده اند و اگر نباشد اینقدر هم مغتنم که در تالیفات
شیخ مفید و سید مرتضی ذکری ازین کتاب مستطاب باشد تا جوابی تواند شد و بعد ذکر کتب مرغوبه
نوشته اند و کلام فخر رازی در عدم انعقاد بیعت تا موت سعد بن عباده پس مفید است که بنای
خلافت بر بیعت اهل حل و عقد نهاده باشند مگر مدعی حقیت خلافت بکری بر اجماع هستند
این را بالفعل عرضه نمیتوانم داد بموقع خود مینویسیم و امر حزقیل انست که سیوطی و مجد الدین فیروزآبادی
مشار الیه را نبی از انبیای بنی اسرائیل و هم نام مومن آل فرعون حزقیل بجای مهمله و زای
معجمه و قاف نوشته اند و غالبا روایتی دیده ام که ازان مستفاد است که همین یک شخص است
مگر تا که آن مقام باز بنظر نمی آید جرات بر اندراج نمیکنم مع هذا روایات فضیلت نفس رسول
بر انبیا و رسل ذکر هم بهم رسیده است تکلیف بر عمر و بکر و انچه از بودن حکایت تلاوت تلک الغرا
نیق العلی در کتاب فضیل بن شاذان رقمی بود چه عرضه دهم که بنده یکشب و روز در خود نبودم
و بمبالغه رنجی که از فسخ نیلام مانده داشته ام این رنج بنده را کم ازان رنج نبود و فرزند سعید ما
ملال نه آن بود که ما هیچ بر سنیان نمی توانیم کرد اگر یک اعتراض مشترک الورود باشد

باشد بلکه رنج و ملال ازین است که چنین روایت قطیع وفضیح در کتب امامیه نسبت بخاتم
الانبیا یافته شود که بنای دین ابرهیم بر هم زند و اگر جناب کار بقطع عصا منکر شوند بنده عبارتی
مبسوط متضمن این اعضال نوشته بودم لکن شخصی از ارباب صحبت مرزا کاظم علی صاحب
مغفور که پیش بنده اند نقل کردند که این صاحب مدتهای دراز خود را شیعه قرار داده
با سید نجف علی مغفور فیض آبادی و غیره علمای شیعه در فیض آباد و لکهنو صحبت تلمذ
داشت و با مرزا صاحب مغفور نیز روزی فقیر محمد خان بهادر از نزد جناب مغفور مربور آمده
وسوال ازین روایت کرد که مرزا صاحب مرحوم از کتب خود جوابی دادند که طرف ثانی
خجل شد وجواب مزبور ناقل را یاد نبود مگر اینقدر که این حرف بطریق استفهام انکاری
از زبان نبوی برآمده و در حدیث آنروایت مذکور است که نبی در دست نبوی بود که بر زمین افگندند
اگر انیست جواب قولیست والا سخت مشکل اگر نامبرده مفصل نقل کرده باشد بالضرور
اشعار رود که بنده خیلی تلواسه ام و فرستادن عرضه از راه لکهنو موجب وصول بدیر
دیده بخط مستقیم روانه کردم که بر ڈاک انگریزی احتمال تلف نیست خدا کند که بخدمت رسیده
وراجی آنکه دو کلمه رسید یوم الوصول رقمی گردد و هر چند اضاعت اوقات بابرکات
است مگر اکنون که این استهمام راخو کرده عنایات فرموده اند اینقدر یاد دهید در عنایت
رقایم عنایت ضمایم مجوز نباشد تخصیص که بنده محتاج اعانت شدت هستم از راه هضم
نفس نمیگویم بلکه جناب برادر دو مسند دیده حقیقت واقعی عرضه میدهم که بنده علمی ندارم
مسایل ضروریه صوم و صلوه محفوظ نیست از علم اصول فقه کلیه نابلد آری بحکم انا سمعت

رنگ فی‌الجمله نقد البته که سلیقه تحریری بمن بخشیده اند که مطلب را برنگینی و شوخی ادا میتوانم
کرد و گاه است که سخن از سخن حریف برمی آرم و دیگر هیچ زیاده بجز آن زد و مسند بیباچه عرضه
دهم ظل رافت ممدود دوام باد از التماس باقیمانده یکی آنکه از نتایج افکار عالی آنچه بعین بکار تحریر
فیه باشد اگر صحائفی داشته باشد بز بهنگی ذاک والا در ذیل مراسلات منفقت شود دوم
شنیده بروایت ثقه شنیده بودم که مولوی عبدالحی و مولوی اسماعیل یعنی یکی از ینها بر سر منبر
روایت در دهن انداختن امام حسن علیه السلام تمر صدقه را و ارشاد نبوی کخ کخ
اما تعلم ان الصدقة حرام علینا خواند و مقصودش بیان فضائل مکردش نداده بود که یکی شخصی
سوال کرد که درین چه فضیلت است بر بعضی مجبورانه جواب داد که انه علیه السلام کان ایضا
فی سن الصبی اللوح المحفوظ و در بیاض این عبارت مستندا الی فتح الباری مندرج مگر
درینمقام که دیده شد بر نیاید و بنده را گمان میرفت که بکتابی دیده ام مگر نام و مقام
از فکر افتاده اگر در دعای خیال ملازمان باشد بالضرور اشعار رود که اعتراضی بس
دندان شکن برین حدیث متفرع میتواند شد آنچه فواید عظیم ازین مکتوب
جدید بدید آمد بر اهل فطانت و هوشیاری پوشیده نیست مگر برای عوام
بعضی از ان فواید را بعبارت واضح شرح میکنم باید شنید که مرزین مذهب محدث
بنص قطعی فرمودند که جواب کلام فقیر سخت مشکل است و از آنجا که حال کتاب منتهی الکلام
بو بافیوما زیاده تر منجلی میشود بعجز و زبونی همدوش بعد از مطالعه آن بحیرانی هم آغوش
میشوند و این بیچارگی و عاجزی عموما بر همه کس شامل فقط حضرات ائمه معصومین علیهم

علیهم اجمعین ازین حکم مستثنی شده اند و اخر رای صواب انتما حضرت سلا سلة الراسخین را

باین وادی کشیده که جواب کمترین خلایق را موقوف دارند و اول تصنیف رسالۀ در اثبات

امامت بلا فصل حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه مشق سخن و تکمیل این فن نمایند تا در نظر

عوام که لیاقت فهم و ادراک ندارند ثابت شود که کتابی از ینطرف هم تصنیف شده و نزد

مصنف منتهی الکلام رسید بعد ازان اگر فرصت دست دهد و زندگی وفا کند بجواب

ضعیف سر دارند و مشهور سازند که جواب کتاب تصنیف کردیم و از مدلول کلام آن اسر امد

علمای علام انیهم هویدا گشته که استقرار ناقص ان کامل العیار تا بمباحث بر اهیمی است و

بعد ازین انشاالله تعالی انیهم بدریافت میرسد که جامعین سابقین سوادی نداشتند و

فطن نبوده اند فاعتبروا یا اولی الابصار و از ملاحظهٔ این مکتوب حال حضرات مجتهدین

کالشمس نیر طشت از بام است که اقدم و اول ایشان هیچ دلیاقتی ندارند که در عداد مولفین و متکلمین

محسوب شوند کو در خاطر جناب والد ماجد ایشان و قت تالیف ائینه حق نما چنین منطبع بود

بیت نه تنها ملائک ثناخوان او که جن و بشر جمله قربان او و سید میر نصاحب را که

شهرت ایشان از کجا بکجا رسیده مرد انمیدان نمیدانند و در رشید ذمه خود برابر مولوی

نورالدین حسین که نورالدین جهانگیر بادشاه دهلی جزاه الله باحسن اعماله بعضی از بزرگان

شان را عبرتگاه خلایق ساخته بود و کسی انمی پندارند و درباره تالیف منتهی معتقد

اینست که از اغاز تا انجام مباحث جدید و امور تازه دران بقید قلم امده که کتابهای

سلف ازان خالی است و مساعی دیگران از علمای شیعیان متاخرین اساطیر اولین بکر

مجادلات بسیار کار آمدنی است و همه حیرتم که هرگاه حال جامعین آن تا لفظی است چنانچه
بعد ازین مفصل می آید انشاء الله تعالی اهل دانش و بینش بالیقین دانسته باشند که اگر آن
مخدومین ایشان بر ای دکتاب کمترین کافی می بود تا هفت سال ننگ و عار را بر نفس خود
علی رؤس الاشهاد قبول نمیکردند کما لا یخفی و انهم از بیان علامی فهامی یاد داشت کار
که مقامات اعضال و اشکال که در کتاب منتهی الکلام بر زمره امامیه وارد کرده ام هم
در کتب ایشان موجود است و لافی و گزافی در مطاوی آن وقوع نیافته والحمد لله علی هذه الامور
کر الشهور و مر الدهور و اکثر حرفی را از آن روایات و حدیثی را از آن مرویات در
اسفار خویش قبل از رسیدن کتاب مسطور رسیده بر ناموس مذهب خود می افزایند
انصاف باید کرد که بعد از دیدن کتاب این هیچمدان چه اعتقاد بقلب اطهر متطرق شده
باشد که صاف صاف آنرا بیان نمیفرمایند و چگونه حقیقت حال را اظهار نمایند و کشف استار
میپردازند که مکتوب الیه مردی از جانب است که نه او را دیده اند و نه با او هیچ معامله
در سابق و لو بالوسائط بهم رسیده و او هم از خصائص نفس شیعه بجان آمده از تمامی
مضمرات قلب چگونه او را خبر توان داد و ازینجا قیاس کن که با زمره مخلصین خود که اکثر
معاملات دینی و دنیوی با او شان دارند چها گفته باشند پس بعضی از مذبذبین که حال
شان نوشته اند یکی از افراد بلکه رئیس ایشان جناب صاحب حمید الخصال خواهند
بود والحمد لله که ازین تحریر انهم بجد که ساعین جا میکرد که برای خطبه شقشقیه غیر از
بکت لغت دست زنند تمسکی و توسلی ندارند و حال این خطبه را در کتاب الغرر

عین الصبار العین بعنوانی نوشته‌ام که بعد از ملاحظه تمامش این خطب خطبا نام آن خطبه سهوا
هم بر زبان نخواهند آورد تا باستدلال و تمسک باین دلیل ضعیف هم رسد و از استفسار تراجم
علمای خویش و آنکه برای خدا سعی شدید درباره صحیفه کامله کاش بکتاب شیخ و سید طالبهم سامنند
صاف عیانست که در اسناد آن با اسامی از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم هم بعجز و حیرانی دست
و گریبان میباشند این است حال زبور و انجیل اهلبیت علیهم السلام تا بکتب دیگر که از تسنن تا با
بر اسامی ائمه هدی استناد چه رسد و معلوم شد که در مطاعن برابر قصه فدک و مساوی قرطاس
و در امامت بلافصل حضرت مرتضوی مانند حدیث موالاة که قصه غدیر خم عبارت از آن است
بزعم امامیه دلیلی نیست و از کتاب کبیر کمتر این که نامش انتقا بر زبان رانده‌ام حال اینهمه امور
بد اللسان باید فهمید که مخالفین را بعد از دیدنش ذکر مطاعن و احادیث برای اثبات دعاوی
خویش و ابطال حجتهای اهل سنت بازی از باب سرباز است کما لا یخفی و هرگاه شیخ ثعلبی از کتاب
بحار در ظهور سبب این تشنیع او بنا بر استتار و تقیه وقوع یافته باشد و بعد از تتبع و تفحص آ
اقوال علما در تراجم او قول فیصل آنست که مرویاتش اگر مطابق اصول و اجماع افتد فبها و الا
فلا نعبأ بها و حال پیدا کردن شیعی برای کتاب امامت و سیاست از کتب اهل سنت
بعد ازین معلوم خواهد شد که هر چند در جهات سته هر کسی را برای این امر مامور نمودند لیکن
سخن همین است که [illegible] که زمین را با آسمان دوری نه هست زیاده از دوری‌ست و در باب
کتاب مودة القربی بحمد الله که دلیلی قوی باعتراف خود ندارند و آنچه از نفحات مولوی
جامی برخی آرند زینهار بکار نمی‌آید و از خاتمه مکتوب عیان شد که خود کتب امامیه وا ایا

بتلک الغرانیق العلی شامل است و رواة و اصحاب ائمه این قصه را بعنوانیکه طعن و تشنیع
قدما و متاخرین شیعه بر آن توافق از زیاده میکردد وارد کرده اند و بر تقیه حمل نتوان
کرد و فقیر هم ازین جنس عزیز الوجود در رسائل قدمای شیعه چیزهای بسیار دیده ام
انشاء الله تعالی در رد رسائل دیگر جمیع کرده بخدمت حضرت مخاطب پیشکش میکنیم
والله ولی التوفیق باقی ماند امر حدیث که بواسطه ملا نور الدین حسین از بنده پرسیده
و بنده را از حال تقیه او در آن وقت خبر نبود و این مرحله بعنایت ایزدی بتمام
باید در همین وقت بدون محنت انتظار طی میشود و انشاء الله تعالی پس از آنکه از عطیات
مجدده الهی که بر حال این مخلص است آنکه بعضی از کتب که از سرکار دولتمدار استعاره
گرفتم یکی از مکاتیب نور الدین حسین برآمد و چنان میدانم که آن مکتوب جواب همین
خط است از ملاحظه اش عیان خواهد شد که آنچه جناب متوقد خیر بجواب فقیر گفته اند
بجوی نمی ارزد و تقریر این حقیر هیچ تقدیر رد نمیشود نقل تمامی مکتوب می نمایم بغور
و امعان نظر باید کرد و بگوش اصغا باید شنید مکتوب نور الدین حسین
اکبرابادی بعالیجناب خانصاحب قبله رئیس المتکلمین انیس المخلصین المستغنی
عن التوصیف و التبیین دام الله اقبالهم بعد از تسلیمات فراوان و نیازهای بی پایان
که حرفی از آن کتاب را در دفاتر طوال نتوان گنجانید تا بمکاتیب عرفیه چه رسد روشن
دوستان اشتیاق را در نور دیده بگذارش مختصری از مهمات امور که خاطر ملال ما
بلاریب با دراک آن تعلق دارد بلکه با نکرانها هم آغوش اکتفا می نمایم که تا استفسار

**بیت** حروفش چهره آرای گلستان سطورش رو نمای سنبلستان در وقتی

درین سواد رسید که از جعفرآباد از انتقال مکانی روداده بود بعد دو روز که بخانه دوستی

به بعضی از تقریبات رقم شخصی از احباب دران محفل ذکر تجسس قاصد و برگشتن او بی نیل

مطلب میکرد دست بر زانو زدم و لیکن با اینهمه تحسر و افسوس تشویشهای دیگر که پیرامون

خاطر بجهت امتداد زمان میگردید بتسکین مبدل شد و دریافتم که شاید جناب را آنچه در

باره فرستادن حلایل صحیفه ها اطلاعی کرده بودم از یاد رفته باشد تا که این مخل دولت را

بلکه از فقیر نشنیده‌اند چه گویم که چه اشتیاق بمطالعه آن داشتم باری بفضل ایزدی

تکرارا اینها بجمعیت و کامرانیها مبدل شد و معلوم گردید که بعنایات ایزدی بهترین صحت و

اعتدال اند لیکن بجهت بعضی از امور که متعلق بعلاقه مانده باشد نظر بمقتضای بشریت پریشانیها

دارند اصل حقیقت این است که جمعیت خاطر و اطمینان باطن و ظاهر در دار دنیا که محل هزار

تکلیف و ابتلاست از قسم محالاتست و چه خوش گفت هر که گفت **بیت** مطلبی گر بود

از هستی همین آزار بود ورنه در کنج عدم آسودگی بسیار بود چون از نیرترین کتاب و سنت

تافته و در کتب قدیمه حکمای مشائین و اشراقیین اندراج یافته که هرگاه پریشانیها از هر

طرف هجوم نماید و ابتلا و کلفت نعبات قصوی کشد منتظر رافت ایزدی و تائید سماوی

زیاده تر باید شد و بالیقین باید دانست که اکنون آب رفته جو می آید **بیت** بهنگام تنگی

مشو ناامید کز ابر سیه بارد آب سفید فقیر هم بارها تجربه کرده بلکه بقول حافظ شیراز

**بیت** هر چند آزمودم از وی نبود سودم من جرب المجرب حلت به الندامه

بر دوشته و اینهم چند بار بر فقیر گذشته که چون مسرت و جمعیت از حد گذشته کوه غم
و الم در خاطر افسرده اکنون چون ایام جمعیت از ندی رفته و انتهای بلا و ابتلا رد نمود
بنص قطعی و آنهم با تاکید و تکرار فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا امیدوار مسرت
و ابتهاج باید بود شعر رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند
آمدم بر مطلب دیگر که اهم مهمات است لله الحمد که آنچه بخاطر جناب مرکوز گشته از صورت علمیه
فقیر بوده که تا کتابی طویل و عریض در اثبات اصل امامت جناب امیر کل امیر علیه السلام
بکمال بسط و تفصیل بعنوان شایسته مرتب نشود بر دو کتاب ناصب بجهت امور معلوم مصلحت
ثم الحمد لله علی ذلک که چیزی از اجزای آن فراهم شده اکنون که این مژده جان بخش غم
زدا بفقیر رسانیدند فرستادن آن اجزا بهمین طریق متعسر بلکه ضرور می نماید بر حسب کتابت
آن ندارم که با حصل مطلب هم توانم رسید مگر انشاء الله تعالی مهمات ضروریه ام گذاشته
بنظر مناظره از آغاز تا انجام خواهم دید و در هر مقامیکه تردد راه خواهد یافت از جناب
مخالفین با مباحث و اعتراضات اعلام خواهم نمود مطمئن باشند و چنان خیال نفرمایند
که سابق ازین احبابی پیش آمد و موجب تمرن و غلبه حریف گردید خدا را زود تر از کتاب
نویسانیده در هر هفته بهمین طریق در لکهنؤ ابلاغ نموده باشند که وقت فقیر در کمال تنگی
بسر میشود دیگر آنکه مصرع بارها گفته ام و بار دگر میگویم که بخیال فقیر بیاض اثنا عشریه
مشتمل بر هفت مجلد صغیر و کبیر است و معلوم نیست که کدام جلد نزد جناب است و کدام
مقصود ازین استفسار همین قدر است که شاید بمقتضای من جد وجد فقیر را دستیاب شود

تا هرچه از نظر سامی باقی ماند فقیر بمطالعه آن پردازد که موجب مثوبات و ترقیات دارین
است و از نتایج اعلام از اسامی کتب حضور در این روزها یکی آنکه معارف ابن قتیبه
در این شهر از همان روز که نامه والا اثر بفقیر رسید تلاش کردم و بخیال آمد که در این شهر
هم خوابه عنقا خواهد بود دیگر چون شب و روز اسامی کتب مطلوبه با هر کسی از خواص و عوام
و خویش و بیگانه بطوریکه کلام متکلم شخصی از سکنه مضافات اعظم گده قبول کرد و گفت که
من برای تو این کتاب را طلب میکنم بخیال آمد که تا جوابش نزد بنده نرسد رسید نامه نامی
نوشت منت خدا را که در این روزها جواب خطی که خود نوشته بود بفقیر نمود محصلش آنکه
مغل بیگ نامی معتمد اراده گورکهپور دارد کتاب معارف که در صحت چشم فلک مثل آن
ندیده در این نزدیکی خواهم فرستاد این بزرگ که کتاب مزبور را برای مطالعه فقیر طلبیده
اگر اجازت داد کتاب را بعینه نزد جناب خواهم فرستاد والا آنچه مطلوب خواهد بود
خواهم نوشت و تصحیح روایات بیاض که تعلق باین نسخه دارد بسیار آسان خواهد شد من بعد
آنچه از حال ناصب موجود بود در تمامی مواد کتابش در روایات ناصبیه که خاطر جناب از
ادراک حقیقتش متحیر است میلرزید سخن رفته حق و صواب بسیاری از امور بهمان نهج واقع
شده که جز معصوم علیه السلام کسی کشف تلمیعاتش نتواند کرد و کتاب ناصب در این شهر
بروایات ثقات سکنه این ملک از دو سال رسیده معلوم شد که مقصود او چنانچه در روزی
بمن اشارتی کرده بود از فرستادن اجزا در مدت یک سال آن بود که جناب بر رودی
بمطالعه اجزای صدر مشغول شوند و هم بر آیند و زود ترجیحی نویسند و باعث تحریر اول

علم نشود والحمد لله که ناصب کما ینبغی بمراد خویش نرسید و این طریق از استاد خود است
یعنی فاضل عزیز آموخته چه او هم کتاب خود را بواسطه احباب خویش اندک اندک در لکهنو
فرستاده بود و اصل کتابش اول نزد شخصی از تلامذه اش آمده بود و انها در پی تشهیر
این کتاب اند چنانچه طالب کتاب معارف که مذهب امامیه دارند و بجهت قلت ایشان
درین اضلاع راه توریه میروند نقل میکردند که بعضی اجزای کتاب ناصب دیده در تذبذب
افتاده و در حقیقت مذهب شیعه خلجانها بخاطرش راه یافته بالجمله در فرستادن اجزای
کتاب امامت هر قدر که عجلت رود بر جای خویش خواهد بود دیگر آنچه از قصور فهم ناصب
وضعف تاویل او ذکر فرموده اند مستبعد نیست زیرا که او حدیثی ذکر کرده بود که این قسم
محاورات دران واقع است بسبب نسیان از فکر افتاد و لقبیه تقریرش هم بسبب ضیق وقت و
بانجاز مخل ادا کردم حالیا بعد از دیدن تمام الفاظ حدیث و اعتراض جناب مجتهد دام بعضی
از مطالب یاد آمد و لطا هر چنان نمود که تاویلش قوی شد هر چند سرسری ادبیت نگذرم بحکم
ضرورت خود را از دیگران معذور نمیدارد که آنچه بذهن متقدس آمده بران نیز اعتراض کرا
متوجه است زیرا که حریف خواهد پرسید که غایت با مجموع تعلق دارد یا فقط بصبر در شق اول
تمامی تقریر منقلب میشود که از حضرت امیر علیه السلام در مقابله ناکثین و مارقین و قاسطین بکدام
امر کف نفس واقع شده که صبر را کف نفس تعبیر میکنند و انقدر هم ندیده اند که حضرت ائمهم
الخ فرموده اند نکر ترک همین است که در معرکه جمل و صفین واقع شده و در شق ثانی دلیلش کجا
و چون حریف متوجه است ویرا احتمالی کافی بخلاف جناب که منصب استدلال دارند علاوه

خواهد گفت که در وقت معاویه این امور بالاتفاق صدور یافته بلکه در احادیث قصر
این چیزها را از خصائص بنی امیه گردانیده اند بخلاف خلفا از فلان و فلان که از دنیا
بی رغبت در گذشتند پس حمل آن بر معاویه باید نمود فان الاتفاق خیر من الاختلاف
بلکه درباره تعلق غائب بمجموع دلیلی خواهد آورد که اگر فقط بصبر متعلق شود لازم آید که حضرت
امیر علیه السلام بر اوصاف سابقه یعنی ترک آن مردم و طریقه شان اختیار بخدا
و رسول تا بشهادت خود باقی نباشند و هو خلاف مذهب الفریقین پس مطلب حدیث
بر تقریر ناصب آنست که جناب امیر جواب دادند که درین وقت با آنها کاری نخواهم داشت
و اجتناب از طریق شان خواهم نمود و خدا و رسول و دار آخرت را خواهم گزید و صبر بر مصائب
دنیا و هوای آن خواهم ساخت تا آنکه بجناب نبوی لاحق شوم بالجمله از جانب مخالف انهم
عرض کردم امید که اگر در این تقریر متانت در ذهن سامی گذرد دریغ زبان نفرمایند
و انفصم تقاریر که از بنده صادر میشود فقط بامر عالیست طلب چشم دارم که بمروت بی
کرم کرمت عذرخواه من باشند و آنچه درباره اثبات خطبه شقشقیه بطور الزام اهل خلاف
استناد صاحب نهایه و قاموس را اول دلیل میشمارند بر منظر استحسان جلوه ظهور مینماید
ولیکن خدشه که دران از جانب شان میگذرد همین است که صاحب مجمع البحرین [illegible]
از شارحین غرائب احادیث ائمه طاهرین میشمارند که در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم چنین واقع شده و حالانکه آن حدیث اگر در مذهب ما معتمد باشد اساس مذهب
متزلزل گردد مثلا حدیث انکن صواحب یوسف را بجناب نبوی نسبت داده اند

ومحصوص در ذهن شریف باشد که انجناب صلی الله علیه و آله وسلم تاکید فرمود که بابکر
بگویید که امامت کند عایشه گفت که او رقیق است تاب نخواهد آورد دیگری بکر فرمایند فرمود
ان کن احیبه فی ازینباب گذارش کردم حریف در کتاب مطاعن و آنهمه را مفصل آورده
پس اگر راه نجات میدا فرمایند استدلال بخطبه مذکوره بهتر از هزار دلیل و الا سکوت اولی
درین اوان ترجمه سید مرتضی در کتابی از رجال سنیه دیدم در نهج البلاغه در
قول نوشته یعنی شیعه مختلف اند که جامع آن مرتضی یا رضی است و اهلسنت میگویند
که بر جناب مرتضی وضع کرده اند بلکه دعوی اجماع فرقه خود مینماید چون صدر اوراق
این کتاب خراب است معلوم نشد که از کیست مگر در فن خود ماهر و عارف است و بدین فقره
متکرر است که قاضی در وفیات ابن تفصیل را مجملا ذکر نموده وقت ذکر قول سنیه لفظ قیل
که دال بر تحقیق است افزوده غرضکه متعصبین جفا پیشه را حق تعالی فالیه بعدل خود جزا دهد
که ازین تعصبات میدان مناظره بسیار تنگ شده و تناقض اخبار رگ جانرا بیجرا شد
از مدتی درین خیال میبودم که جناب ائمه هدی اصحاب خویش را مثل مومن الطاق که درین
فن نظیرش معدوم بود چرا از جدل و جدال و قیل و قال علم کلام منع فرموده اند و احادیث مشهوره
بلکه متواتر المعنی درینباب وارد یافته اکنون خاطر فقیر مطمئن شد و دریافت کرد که طی این
مرحله کار کسی نیست جز امام معصوم حق تعالی دستگیری جناب فرماید که ازین منازل مشکل
آسانی بگذرند و چنان طور اتفاق افتد که کلام سامی از منع و معارضات و نقوض
خالی عبارت ترتیب یابد والمنة لله که حال انتساب صحت خطبه مذکور بعز مرد هلوی منقح شده

در قلق و اضطراب بودم که اگر اینقسم استناد بکار خواهد رفت حریف نصوص قطعیهٔ عزیزه
در رد آن اقامت خواهد کرد و جناب را باقرار نسبت خواهد نمود اکنون مطمئن شدم
انصاف همین است که جناب فرمودند که بعد از قیل و قال در حدیث غدیر و قرطاس از
اشاعره چشم انصاف نباید داشت و تا کی جواب مهملات ایشان باید نوشت وا نسخه از
میرزا محمد مازندرانی استفساری رفته حقیقت اینست که ایشان از متاخرین اند در
کتب رجال و کتاب صغیر و کبیر و بسیاری از رسائل فقه و تحقیق احادیث از ایشان
یادگار مانده است کتاب ضخیم منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال نام دارد چنین کتابی
ضخیم در فن رجال در مذهب خویش ندیده ام من بعد از اثبات تسنن ثعلبی قدر بسیار تنها
یافتم که عبارت و اشارت از تعبیر آن کوتاه است اکنون مژده فتح و ظفر بجناب خدام
عالیمقام مبارک باد معلوم نیست که ناصب در کتاب خویش تشیع او را از کدام کتاب
ثابت میکند جناب در مسلک اول کتاب معتقد ثانی تجسس فرمایند و آنکه درباره ابن قتیبه
حرفی چند از قلم تحقیق چکیده حقا که بمغز سخن رسیده اند و گوهر تحقیق سفته نیز اگر بعد معدود
بودنش در فرقه متسننین تمامی مذهب و ملت ایشان از پا درآید و خشک و تر ایشان همه بسوخت
زیراکه در کتاب امامت و سیاست که فقیر در زمان سابق بمطالعه خویش آورده ابن قتیبه
در این کتاب بعد مناقب بسیار فلان و فلان در صدرش بتقریب انکار بیعت اول از جناب امیر نموده
نص غدیر فصلی قرار داده و آنچه در آن ها ذکر کرده دستهای از روی اهل حق و سرآمد روات
ایشان است حتی که اینهم در آن مندرج است که چون آنجناب از این گروه مایوس شد شب هنگام

جناب سیده و حسنین علیهم السلام را همراه گرفته و نزد انصار برای طلب اعانت برد
العیاذ بالله که اهل قساوت همه متفق الکلمه گفتند که اکنون کار از دست و دست از کار
رفته الی غیر ذلک من الروایات پس در بطلان تمامی مذهب مستحدث آنها بعد ثبوت امور
معلوم شکی و ریبی نیست لیکن بیاد فقیر می آید که قدمای سنیان در توثیق ابن قتیبه حیرت دارند
بعضی به تشیع و بعضی به نصب لیکن مذهب منصور همین تحقیق است که بکار جناب می آید گو عزیز
دهلوی او را شیعه قرار داده گفته باشد که این کتاب ابن قتیبه دیگری است که ناشش ابراهیم خبط
کرده اند و اصل معارف نزد او با ابن قتیبه سنی متعلق است و مزعوم باطلش آنکه ابراهیم برای
التباس مردم کتابی تصنیف کرده و معارفش نام نهاده و انچه در باب تجسس کتب فقیر سود
اند نصب العین است اکنون آن روایات که تصحیح آن از معارف مطلوب است همراه نقل
اجزاء مطلوب بالضرورت عنایت فرمایند که در رسیدن معارف نزد فقیر هیچ تردد
و غالبیکه انچه مذرمنثور سیوطی نسبت کرده بودند بر نیاید و انچه بر اید خلاف تصریح جناب
باشد پس در گذشتن از آن بهتر است بلکه واجب و آن روایات دیگر که در تفصیل جناب مرحوم مغفور
علیه السلام از انبیا بکار آید هم نزد فقیر مرسل شود تا در وجه دلالتش تامل کنم مبادا از همین
قسم باشد و انچه در باب تلک الغرانیق قصه سوال ولی النعمت ناصب جواب میرزای مغفور
مبرور نگاشته اند این روایت دیگر باشد و معلوم نیست که جناب هم این روایت را
در کتابی از کتب امامیه دیده اند یا فقط زبانی ناقل شنیده و انچه بمن رسیده
آن روایت هم پهلوی روایت طبری است که علمای تسنن نقل کرده اند پس تا که جواب

دندان شکن هم نرسد در بعضی مقامات دست بر تقیه نزنند که هر چند نزد اولوا الالباب مضایقه
ندارد دیگر عوام متزلزل میشوند و این را از جمله وصایای فقیر دانند و انشاء الله تعالی اگر
فرصت دست میدهد حدیث مذکور را از کتب تلاش کرده بخدمت سامی مرسل میکنم
که بر آوردنش مطابق مثل مشهور هم خرما و هم ثواب است بعد از نماز عصر از هجوم کار و بار
دست بر داشته بنوشتن این سطور مشغول شدم مطالب بسیار هنوز باقی و لیکن وقت
مغرب در رسید لهذا کلام را ختم کردم و جناب را از استماع این خرافات باز داشتم از قلت
فرصت خود چه گویم و چه نویسم که گفتنی نسبت گاهی گورکهپور و گاهی در اضلاع آن میباشم
زیاده ازین چه کلفت افزایم حق تعالی وسادهٔ آرای بهجت و اجلال داراد بالنبی الامی
و آله الامجاد دستخط صفر نوشته شد دیگر آنکه در خطوط و عرضه های سابقه که در سوال
اتفاق افتاد گذارش داده بودم که اکنون نشان خاص بازار و حویلی داروغه معلوم و نام
شخص معلوم مرقوم شده باشد جناب هنوز نشان گولاگنج مینویسند و از خطوط احباب
معلوم شده که قاصدان بمقدر حیرانی میشود و هرگز نامه والا بر خط مستقیم سوی
ابلاغ نفرمایند زیاده ازین چه کلفت افزاید از عنوان این مکتوب غرابت آمیز
نیز کالنور علی الطور است که رد کتاب منتهی چون امری صعب و مستصعب است خوب کردند
که موقوف داشتند اول استعداد و قوت خود را بتالیف رساله امامت باید آزمود من بعد
بجوابش جرات باید نمود و عبارتش که سابق ازین جناب را پیش آمد الخ خود بیابان باشد
این اتکوینش خاص و عام میرساند که دستگیران قدیم مثل مجتهد الزمانی و مولوی علیهم الله اجمعین

انچه کردند باعث غلبهٔ مولف منتهی و موجب مغلوبیت ناقضان صاحب جامع فضایل بی انتها است
والحمد لله که ملا نور الدین هم بتصدیق جناب شان لب کشود و گفت که لرزیدن قلب و سکرات
دیدن صحیفهٔ ازان روایات که در کتب ما مبنی محقق و مستنبر بود و تماشی در منتهی درج شده
حق و صواب است و خبر معصوم علیه السلام که بر رد کلام صاحب منتهی مقدرت ندارد و هر کسی که
کتاب او را می بیند و مستاز مذهب تشیع میشود و از مضمون آن احادیث و روایات طریق
نجات میجوید و درباره حدیث معلوم تقریر جناب ملا ذوالعلما عقلاً و نقلاً وفا نمیکنید چنانکه
مفصلا درین مکتوب دانستی و ازین مقام و مقامات دیگر چنان بالیقین معلوم شد که انچه حضرت
مجمع الفضایل برای رسالهٔ امامت جمع کرده بودند و عمده متمسکات خود را نزد اکبر آباد
فرستادند و خواستند که ملای مذکور قوت و ضعف دلالت آنرا دریابد قابل آن نیست
که در رسالهٔ مذکور ذکر کنند در جواب منتهی کسی بنص صریح زنهار وفا نتواند کرد و الله یجری
الحق علی لسان نور الدین که بر تقدیر ذکر خطبهٔ شقشقیه امثال آن اگر ایضا نقش بکتب خویش است
ندروایت محدثین اشکال عظیم مذهب شیعه را برهم میکند و آن اینکه در صورت احادیث
مجمع البحرین را بر سر و چشم می باید نهاد و حالانکه حدیث او گن صوابست نه نسخ و بنیاد
مسلک شیعه را مستاصل میکند و ازینجا معلوم توان کرد که او کتاب منتهی الکلام مطلقا ندید
فهمید و مضامین آن نمیتواند رسید بخلاف کهف الفضلا که مطالبش هرگز پی نمی برند است
چنان خطبهٔ شقشقیه که مخالفین ما دربارهٔ غصب خلافت مستند و برهانی بهتر ازان نه
ندارند چنانکه دانستی و هر کس ازین فرقه بافتخار تمام بران می نازد و احمد و اتش برخود

می بالد تا بدلایل دیگر که پای چوبین و سخت بی تمکین است چه رسد بهر حال امامیه را صنوف
مجال و تنگی میدان قیل و قال خیلی سراسیمه ساخته که ره بجای نمی برند تکلف تک و تاز سبب
ولن ترانی و بلند پروازی و ازینجاست که خود حضرات ائمه هدی علیهم التحیه و الثنا
مومن الطاق را که باعتراف علمای رجال در شیطنت شهره آفاق بود و نظیر خود در زمره
اثنا عشریه نداشت بروایت مجلسی در بحار از مناظره سنیان منع کردند و نور الدین بدان اقرار
کرد تا این بزرگان که از معاصرین کمترین اند و لیهای ایشان لیاقت بعضه بوسی مومن الطاق
ندارد چه گفته آید و در ادراک حال صاحب منهج المقال و مانند او و استفسار اسامی کتب و امور
دیگر که شرحش بعد ازین خواهی دانست خان صاحب رئیس المتبحرین نام خود را بدست نور الدین
اکبرآبادی سپرده اند پس مثل اهل هند راست آمد که حق الله و پاک ذات الله سبهی خدا او
خدا کا رسول غافل نهو خدا کو بهول یعنی زبان حال و مقال این عدیم المثال باین بیت مترنم است
بیت در برابر آئینه طوطی صفتم داشته اند هر چه استاد ازل گفت بگو میگویم و مختصر است
از نقل مکاتیب دیگر اشاره و صراحة بخواطر ناظرین و سامعین جالی میشود که هر چند نقش بجهت
ندا کردند و منادی کردانیدند و لیکن کسی از خویش و بیگانه و نزدیک و دور ازین عهده بر نیامد
که کتاب امامت و سیاست از ابن قتیبه سنی است و شرح معنی میدانی یا نه که حضرت ذو المجد
والامتنان چرا اینهمه در بهم رسانیدن معارف بی تابیها دارند و هر کسی را بهر بهم رسانیدن نشیم
می گمارند و آن سر مکتوم هم درین نزدیکی بر همه کس آشکارا میشود که میخواهند که قدم
تشیع محدث را که آغاز نشوش از عبد الله بن سبا یهود است کما فی رجال الکشی ثابت کنند

و نام چندی از اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم تبائی بعضی از اکابر علمای خود نقلا عن المعا
بر زبان آرند و نشان دهند که اینها شیعه و مومن پاک بوده اند و این امر تا قیامت ثابت
نیست که کسی ذکر کرده اهل بیت اطهار و اصحاب کبار این مذهب مستحدث داشته باشند کیف
با اعتراف علمای اهل حق همچنین انتساب کتاب امامت و سیاست بسوی کسی که در کبار علما
محسوب بوده و ثبوت قصه سقیفه بر نهجی که مکنون خاطر عاطر است از کجا و تاسف و تلهف بر عدم
ثبوت این چیزها از مکاتیب دیگر هم بوضوح می انجامد انشاء الله تعالی و آنچه درباره نقل
سجیال شریف گذشت آنهم مطابق واقع نیست فهو کانیاب الاغوال کما عرفت من المکتوب
بحیث لامجال لهم ولا مقال والحمد لله الکبیر المتعال نور الدین بمقتضای فخر راستی نام خود
اندک فطانتی و حدس انتقال دارد که جناب مستطاب را بسبب کمال استقلال خواهش آن باید
سنجیده لایق آن نمی شمارد که قوت و ضعف ادله در یابند بنابران آیات و احادیث
داله را بر افضلیت امیر المومنین از انبیا و مرسلین خود طلبیده اند و صاف صاف میگویند
که بر ذهن و ذکای خود معذور نباید شد و اینهم از کلامش مثل نیم روز روشن است که قصه
ملک الفرانق العلی در اسفار شیعه بعینها موجود است و حمل بر تقیه هرگز مناسب شان
تنزیل شیعه خواهد شد و از اینجا حال تبحر و تحقیق ائمه عظام امامیه مثل علامه حلی و غیر او
بعد نقل قصه مذکور علمای اهل سنت را با وجودیکه جمهور ایشان حکم بضعف بلکه حکم بوضع آن
کرده اند بر تشنیع و تهجین گرفته اند مانند صبح صادق عیان میگردد و اینها که شنیده
نتائج منقوله الهآبادی بود که غنیمت دانسته برای تفصیل اجمال اصل خط ایراد کردیم حالا

بقیه وخاتمه حاصل مکتوب گوش کن که از طرائف امور و غرائب دهور آنکه علامه زمان و ا[illegible]
بعضی از دروغ زنان که مثل وی دیده و من خیج و خطا میکند و در لاف و گذاف مشهور است و تلبیسی
او را از ثقات نمی داند و من یکدو بار در باره دو پاشیدن چند روپیه که منتهای آرزوی آن بود
سفارش او بخدمت مرزا صاحب موصوف بعمل آورده باسعاف مرامش تن داخته بودم
گوشزد ها دند بگر چند ماه میگذرد که من قصه ملاقات و صحبتهای خود را با جنابشان مفصل بر
بخدمت مخاطب رفیع المکان که روزی در اثنای تقریر اشارتی بان قصه مجملا کرده بودند از اغاز
تا انجام عرضه دادم و تکذیب راوی پرداختم و جناب مخدومی قرار کردند که روایتش
فی حد ذاتها خود موجب ظن هم نبود تا بتیقین چه رسد الغرض حاشا که من کاهی از احدی از
استماع نمودم از حضرات امامیه که یکی از ایشان یعنی جناب مجتهد و ملاذی عطوفت شاهی
زبدة الکاملین جناب مرزا فتح علی صاحب ادام الله عطاهم بقا ما شاء یزدی بقید حیات اند
و هنوز در شهر لکهنو بدار و علی سرکار میرزا حیدر صاحب مرحوم مرزا محمد تقی خانصاحب فیض اباد
تشریف میدارند و دو بزرگ از آنها داخل زمره اموات اعنی جناب رئیس العلما و رئیس الفضلا
میر نجف علی صاحب سرامد اذکیا و حذاق اطبا میر نواب صاحب باده توریه و تقیه بسر برده باشم
بلکه با هریکی از ایشان موافق استعداد خود قبل از سفر دهلی و ملازمت علامه دهلوی نور الله مرقده
و هم بعد از ان چنانکه باید در غالب اوقات مناظرها میکردم که تفصیلش را مناسبت نمیدانم
و تحقیق این امر از جناب و ستاد اولین دام الله عنایتهم بغایت آسان است و هم دریافت
حقائق این امور از قدوه مجتهدین سان ضرایح مقدسه ائمه اطهار و اسوه اطبای کرام

یعنی حکیم میر محمد صاحب و حکیم میر سید علی صاحب که هر دو فرزند سعادتمند استاد سوم اند و کتب فارسی

و بعضی از کتب در صرف و نحو از من تحقیق کرده اند استفسار نمایند و بی تکلف بپرسند که فلانی

کاهی توریه و پرده دار مذهب نموده یا همیشه در باره تسنن مشهور و معروف بود تا حجابات

خفا از روی کار زیاده تر بر افتد و اطمینان قلبی بحصول انجامد و هر چند من تا مدتی در انجمن

انیس الناس یعنی میرزا صاحب موصوف حاضر میشدم ولیکن از روز اول جناب شان حال مذهب

فقیر میدانستند و بعضی را اکثری از فرزندان عالیشان شان که دران صحبتها حاضر میشده اند

و با من ملاقات دارند نیک میدانند اکر این ماجرا از انها نیز کسی را استفسار سهل است و کاهی من

همراه خویش نیز برده ام الا روزی که برادرم حاجی سید میر علی صاحب را که لطافت فطانت و ذکاوت

دارند و از مدتی چون حال اخلاق ستوده و خوش بیانی و حسن اعتقاد شان بجناب علامه دهلوی

در باره فضل و بلاغت می شنیدند مشتاق لقای فرحت انتما بودند چنانچه برادر موصوف

محاورات بلیغه و بیانات فصیحه انواع محامد صاحب تحفه بگوش خود شنیدند و از غایت

انبساط و سرور گویا بر زعفران زار رسیدند و بدین امور او شان گواه عادل اند فرزندهای صاحب تحفه

بهادر وفقه الله لما یحب و یرضی را تکلیفی ندادم مگر روزی در ایام مرض الموت شان که مخفی نیست

که برای عیادت رفتن ضرور مینماید و الا بعد وقوع واقعه و سنوح سانحه دارای شان

شان را شکوه و درد دل سامی عقده باقی خواهد ماند فرمودند که بالضرورت خواهیم رفت شبها

بعد از نماز پیشین و بعد یک دو لمحه من نیز رسیدم از اتفاقات تقدیر آنکه من بخدمت مقدسه

شان حاضر شدم و چنان یافتم که مصرع اکر یک نفس باقی است دیگری نماند و

خانصاحب منتظر بودم که بیک ناگاه حیدر بخش خدمتگار ایشان رسید و بگوش من گفت
که ایشان سوار شده تا بدروازه یحیی گنج رسیده بودند که ناگاه استیلای گرمی هیجان
صفرا بمزاج خود یافتند ناچار از اثنای راه برگردیدند عذر مذکور بیان کردم بر خاطر مستقیم
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید و تکذیب این مفتوح بالا کاذب هو منشی
پس بعید الغرض انتساب توریه و تقیه که راوی باین کس میرسد و جز آنکه بجوابش رباعی
شیخ بوعلی بن سینا بقلم آید چیزی دیگر بخیال نمیرسد رباعی کفر چو منی گزاف و آسان نبود
محکم تر از ایمان من ایمان نبود در دهر چو من یکی و آنهم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود
و بگمان بنده چنان راسخ است که بعضی از متقین و زاهدین راوی مذکور را برین افترا تحریک نموده باشند
والا مقصود نمیشود که شخصی بی جهت و بی سبب از سائر طبقات انام اقدام بر آن کند من بعد
مخفی نماند که عوام طلبه بشنیدن قصه تلک الغرانیق العلی متحیر خواهند بود که این چه ماجرا است
پس برای رفع تشویش ایشان و ادراک حقیقت جوابیکه راوی بجناب مرزا صاحب دام ظلهم العالی
نسبت کرده این روایت را که در افادات فضل بن شاذان صحیح و درست چنانچه دانستی گزارش میکنم
جناب مستطاب معلی القاب روایتیکه نزد نورالدین استادند این روایت را هم مطابق روایت
فضل بن شاذان بشهادت اکابر ادلیت پیشکش نمودند تا حال قوت و ضعف دلائلش دریابند
و الفاظش این است که بنده را پاره از تاریخ طبری بهم رسیده و در وثوق طبری کسی را
کلامی نیست شاه عبدالعزیز باطمینان اینکه نسخه طبری نایاب است ظاهرا ترجمه اش را نا معتمد
تالیف شیعه گفته مکرر طبری بعجب عنوان این روایت را نوشته لما رای الرسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم تولی قومه عنه وشق علیه ما یری من مباعدتهم ما جاءهم به من الله
تمنی فی نفسه ان یاتیه من الله ما یقارب بینه وبین قومه وکان یسره مع حبه قومه وحرصه علیهم
ان یلین له بعض ما قد غلظ علیه من امرهم حتی حدث بذلک نفسه وتمناه واحبه فانزل الله والنجم
اذا هوی فلما انتهی الی قوله تعالی افرایتم اللات والعزی القی الشیطان علی لسانه لما کان
یحدث به نفسه ویتمنی ان یاتی به قومه تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی و در این
عبارت بعد سجدهٔ رسول صلی الله علیه وآله وسلم وسجدهٔ مشرکین رضای مشرکین از این
امر وانتشار این خبر مینویسد فاتی جبرئیل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال یا محمد
ماذا صنعت لقد تلوت علی الناس ما لم آتک به عن الله وقلت ما لم یقل لک فحزن رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم عند ذلک حزنا شدیدا وخاف من الله خوفا کثیرا فانزل الله
وکان به رحیما یعزیه ویخفض علیه الامر ویخبره انه لم یکن قبله نبی ولا رسول تمنی کما تمنی ولا احب
کما احب الا والشیطان قد القی فی امنیته کما القی علی لسانه صلعم فنسخ الله ما القی الشیطان واحکم
آیاته ای فانما انت کبعض الانبیاء والرسل فانزل الله عز وجل وما ارسلنا من قبلک من رسول
ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته
فاذهب الله عن نبیه الحزن وآمنه من الذی کان یخاف انتهی پس مقام حیرت بلکه وحشت است
که درین عبارت از روی لفظ و معنی چگونه تقدیر همزه استفهام انکاری توان کرد و جناب
مرزا صاحب که بعقل و فراست همقرین بودند چگونه خلاف بداهت اولی چنین مینوشتند
گفت تا حضرت سرگروه اذکیا آنرا مخلصی برای خویش تصور بلکه تصدیق کردند و خوش

موضوع مهمل را که بعکس و نقیض قضایای واقعیه محمول و محصور و بسبب فقدان نسبت ایقاعیه
از مرکبات ناقصه بود بلا نظر صحیح و استقرار و تمثیل از باب حجت طائفه خود ادعا نموده
آن فرق این است که این روایت در نسخه مساطی که محرف و مبدل وست برآمد بخلاف واقع است
فضل بن شاذان که امامیه افادات او را بجان و دل خریداراند کما لا یخفی علی المتصفح و حضرت
شاه عبد العزیز دهلوی جزاه الله خیرا فقط ترجمه را بشیعه نسبت نمیدهند بلکه به تحریف و
تبدیل کتاب عربی نیز حکم میفرمایند جناب والا چون تحفه اثنا عشریه را نمی‌بینند یا کنه حقیقت
عبارتش معاذ الله نمیرسند این چنین بار بهتان می‌بندند که از کلام صاحب تحفه عدم اعتبار ترجمه معلوم میشود
نه نسخه عربی و حال آنکه هر دو نزد او بی اعتبار است چنانچه کید پنجاه و دوم علمای شیعه ایران
اول دلیل است و عبارتش این است که مخادعه میکنند با مورخین اهل سنت به نهجی دیگر مثلا
کتابی در تاریخ نویسند و در آن کتاب از تواریخ معتبره اهل سنت نقل نمایند و اصلا خیانت در
نقل نکنند لکن چون نوبت بذکر صحابه و مشاجرات آنها رسد بعضی از قدحیات ایشان از کتاب
محمد بن جریر طبری شیعی که در مثالب صحابه تصنیف کرده و یا از کتاب او که در امامت نوشته و
ایضاح المسترشد نام او نهاده نقل نمایند و نام آن کتاب صریح نگویند پس در اینجا ناظرین را اغلاط افتد
که شاید مراد کتاب محمد بن جریر طبری شافعی است که بتاریخ کبیر مشهور است و اصح التواریخ است
پس مورخان نقل در نقل نمایند و موجب تحیر شود و متتبعین آن نقل در ورطه ضلالت گرفتار شوند
و این کتاب یعنی تاریخ کبیر بسیار عزیز الوجود است کم کسی را نسخه او میسر آمده آنچه نزد مردم مشهور است
مختصر اوست که از محرفات مساطی شیعی است و بیخی حال انشاء الله تعالی در ضمن آن مختصه

نیز اکثر شیعه گذشته اند پس تحریف در تحریف در آن راه یافته انتهی کلامه اعلی الله فی الجنة
مقامه و تنها حضرت علامه قدس سره العزیز چنین نمیگوید بلکه صاحب صواقع مولانا
نصر الله کابلی انار الله برهانه نیز چنین فرموده الثامن والتسعون نقل ما یوافق مذهبهم عن تاریخ
علی بن محمد العدوی ابی الحسن السمساطی الشیعی الذی اختصره تاریخ الطبری وزاد علیه اشیاء و اعزوه
الی الاصل وانه یخدع منه السفیه و یری انه نقل من تاریخ محمد بن جریر الطبری و قد نقل عنه بعض مورخی
اهل السنة مغترا بما نقل عنه الی الاصل ظنا منه انه هو وانما ذکره کله منه انتهی بلفظه و مودا
که در عبارت تحفه بود مضمونش همین است که در کید هشتادم شیعه فرموده اند که بعضی از روایات
موافق مذهب خود از تاریخ علی بن محمد عدوی ابو الحسن سمساطی شیعی که تاریخ طبری را مختصر نموده
و در وی بعضی چیزها افزوده و بسبب سهولت عبارت مشهور و رایج گشته نقل نمایند و گویند
که این روایات در تاریخ طبری است حالانکه در اصل تاریخ از آن روایات نام و نشانی پیدا نیست
و این مختصر که حالش مذکور شد راه بسیاری از مورخین اهل سنت هم زده است زیراکه هر چه
در آن مختصر می بینند نسبت باصل نمایند انتهی و حکم صاحب تحفه بعزیز الوجود بودن کتاب
مذکور در بسیاری از کتب فن موجود است که یکی از آن کتاب صواقع است کما لا یخفی
و از اینجا نیز حال مستفید التحفة اثنا عشریه که بعد از وقوع اشد ضرورت و تذکیر و تنبیه نور الدین
بمطالعه آن نطاق همت بستند و بغور رواعقش دیدند بر همگنان لایح شد آمدم بر مسئله اهل
خلاف را چگونه ساکت میتوان کرد که خیال دارند که علمای سنت چون در اصل تاریخ
طبری چیزها دیده اند که بکار شیعه آید و سنیان را حیرت افزاید بین وادی رفته اند جواب

نزد فقیر بسیار سهل است که حاشا که علمای ما لاف وگزاف نموده باشند قصور همت و عصبیت
باعث اختلاج قلب اهل قلب گشته ماخذ کتب متاخرین بهم رسانید و بکتاب نجاشی و کردانید
بیاد دارم که در ترجمه سمساطی مذکور بعد از آنکه او را فاضل جلیل و متبحر نبیل در مذهب خود
گفته مختصر تاریخ طبری از جمله تصانیف او شمرده و بحذف و زیادت این بکید شیعه
که تاریخ طبری را بطور خود ساخته اعتراف کرده و لیکن عبارت کتاب بدست نیامد ورنه
کلامش را ذکر میکردم بلی مقوله ثالث ثلثه شهید رابع مخاطب بکتاب که در احقاق الحق بنظر آمده
زیاده تر مؤید مدعاست و محصلش بدان میرسد که تاریخ طبری را که در بیست مجلد و نادر الوجود
و نزد اهل سنت موثوق است صدر الدین اصفهانی صاحب ابطال الباطل هرگز ندیده بلکه طبری
غیر معتبر بنظر او رسیده و بمعنی قاضی غلیظ الطبع از غایت عصبیت قسم غلیظ خورده بس شده
در حق مخاطب رئیس اذکیا که مقصد خورشید شوشتری است بطریق اولی میگویم و عبارت احقاق
ذکر میکنم که انا احلف بالایمان المغلظة انه لم یر تاریخ الطبری الشافعی المعتبر بین علماء اهل السنة الذی
صنفوه بانه عشرین مجلدات ولعله اراد بصیل التاریخ الفارسی المتداول المشهور بین الناس بانه
تاریخ الطبری فی لاعتداد به و ازینجا بقول صاحب نزهه نیز که ترجمه طبری با اصل خود خلافی ندارد
حکم توان کرد که اصل ترجمه مذکور که در یک دو جلد بیش نیست تالیف سمساطی شیعی است فسقط
قول المدعی و ثبت المدعا و وقعت المصیبة العظمی علیه مرة اخری و ماده اشکالی که درباره
روایت مذکور بخاطر خویش فراهم آورده اند نیز آنکه تقویت طعن بر ابی بکر صدیق باشند کما
مرت الیه الاشارة حینئذ دیگر مفهوم نمیشود چنانچه از کتب امامیه ثبوت وضوح دارد واکثر

چیزی دیگر خطور کرده غالباً از باب وساوس هواجس خواهد بود چنانچه عادت
شریف استمرار یافته **مکتوب دیگر** مولوی صاحب جامع المناقب حاوی
الفضائل حایز الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان مجد و مکرم و
ذو المجد والکرم دامت رفعتهم شرح افسانهٔ هجران سوز آرزو و تمنا مفضی بحصر غیر
متناهی لهذا التکاثر علی ادراکم الصائب ازان در گذشته ابتهاج حضرات خاطر فاتر
منطبع مرآت ضمیر عنایت تذخیر میکرداند صحیفهٔ عنایت عنوان هنگام هجوم نگرانیها
ساحت وصول گردید و بخیال سرمه سواد او بیاض دیده کشیده شد انچه از نکات
هدایت سمات رجای فضل ایزدی بعد سامان بی سامانیها نوکر نیز خامهٔ حقیقت رقم بود
باعث تسلی و سکون گردید و چون جناب منتسب بدودمان اعجاز نشان هستند تفضیلها
و تجدد ارشاد شفقت بنیاد تفاول حصول مرام است و از فحوای تحریر ملازمان التزاماً
تقریر امری براحندام فهمیده خوشدل شدم مگر همچنان نگران تفصیل هستم و از تیسیر کتاب
معارف صرف همت تفحص دیگر کتب انچه زینت ترقیم بود مایهٔ فراوان ابتهاج و امتنان گشت
بنده را از کتاب معارف فقط یک روایت دیده است که در بیاض براهینی از کتاب معارف
مروی که ابو الطفیل عامر بن واثل بالعکس از اصحاب افضی بود و معنی رفض هم در ان
کتاب معارف نوشته است و در استیعاب و میزان الاعتدال همین قدر مینویسد که از
شیعه علی و مفضلین آنحضرت بود دیگر ثنای شیخین و ترحم بر ثالث میکرد و ورای این
غرض اصلی این است که چه عجب که ازان کتاب صحت نسبت کتاب امامت و سیاست

مصنفش برآید و اگر این نباشد حکایت سقیفه و غیرها مطابق آنچه در کتاب سیاست و
امامت نوشته است دران کتاب هم باشد تا هم مقصود حاصل و در نسبت کتاب معارف
سوی ابن قتیبه کلام نمیتواند کرد که کتب ثقات از روایات معارف بقید تالیف
ابن قتیبه مشحون و مبنای این امر چنانکه خدام هم نوشته اند ازین دارم که ورای ماجرای
سقیفه که بتصریح جبر و ستم و ظلم را معترف است دیگر امور هم چنان نوشته که اهل سنت
راه عذر دیوار است جائی از زبان حضرت امیر المومنین بحق شیخین مینویسند کانا عاملین بالحق و
فی کل امر و بنده اطمینان دارم که در توثیق او حسب فحیر نمیتوانند بر زبان آورد که از صدق حق نویسی
او برمی آرم و علی هذا القیاس نسبت تشیع هم باو ناممکن است بنا دان هم هم رسانیده ام مگر
کلام در همانست که اگر حریف عنید انکار نسبت کتاب مذکور نماید سندی قوی درست نیست
هرچند که از عبارات افصاح رشیدیه که مع عبارت میزان الاعتدال ملفوفست الزاما صحت نسبت
این کتاب سوی ابن قتیبه و بلادت و مکابره مولف بارتکاب مصادره علی المطلوب مستفاد
بلکه خصم معاند بر تقدیر سکوت نمیکند پس خدام هم در تصحیح این نسبت تشمیر ذیل کما ینبغی فرمایند
که بعد ازین مژده فتح و ظفر برای اولیاء ملت اثنا عشریست والحمد لله که تجویز بنده در باب
تالیف کتابی بمبحث امامت بذروه استحسان مشمول خدام عالیمقام رسید که بنده را محل افتخار است
و تخفیف عمده فایده درین امر این اندیشیده ام که چون تالیف بنده بمناسبت عامی و کم مناسب
بذهن عوام خواهد بود که مطالعه کننده را البته از دعاوی لفظیات مذهب تسنن مستنکر گرداند تا نصب
که کتاب خود را قبل از جواب از جانب تحفه تشهیر شد غلغله اش فرو می نشیند من هم

این اشتهار رسیده‌ام وچه عجب که در یکسال از امروز این مهم انجام پذیرد مگر اشکال همانست
که مکرر عرض شد که معینی پیدا نیست و بنده با وجود تعطل محض فاقد الفرصتم امروز که دست
بنجامه تحریر جواب عنایت نامه زدم بمبالغه بسیاری خط را جواب نوشتنی است و ممنونم
قطع این سلسله کرد و اگر توانم کرد سودی نیست که زیاده از دو سه ورق آن نسخ عبقات
و تبعیض آن ذهن کلال پیدا میکند و علاوه عدم تیسر کتب که درین ویرانه و سلب مقدرت بسیار هم
رسانیده‌ام و چون تشیر مثل معارف کتاب عزیز الوجود باعث رجای بنده است مکرر برای
تفحص کتب خصوص کتاب العقد لابن عبد ربه التماس میسازم و آنچه بجواب حدیث کیف انت یا علی
ارشاد شد دلالت تام بر حدت ذهن بلکه المعیت خدام دارد و خیلی محظوظ شدم
و این خدشه بخاطر بنده آمد مگر جناب بشنوند که اولاً نقول معروضه سابق که هر گاه در باب
احادیث غدیر و فدک و قرطاس معاندین زبان بر انکار نکشیدند بگر اعضالات که
مسکوت عنه صدد است و ثانیاً درین مباحث که غیرت جبلی هم شریک میباشد تکثیر سواد اهم
مقصود میباشد سوم دلایل ضعیف هم بعد اجتماع قوتی پیدا می‌سازد پس سخن فی
حد ذاته معقول میباید که طرف ثانی جوابی پیدا تواند کرد و چون جمله تحریر کلیسره انشاءالله
تعالی بنظر افادت اثر میگذرد و بالفعل صرف وقت بگذارش جواب اجمالی از اضاعت بیشتر
و طریق جواب از تعلق عنایت بعصیر بدلیل عدم انتهای اختیار خدا و رسول تقیید و تحریم
و ما اختار و ابرمی آید اشاره بارسال تالیف کلیسره که شده هر چند بحمد الله بنده از
تحریر خدام برای العین می‌بینم که مستعدان ما نه را زانوی ادب بخدمت گرامی

کردن میباید پس تحریر تنزیل خود هم را انتخاب فرستادن نهایت استحباب است مگر چون غرض اصلاح
است همین که کاتب بدست می آید سواد بر داشته ارسال خدمت کثیر الافادت میسازم مگر
ارشاد شود که در تاکید ارسال عرایض از راه لکهنو چه سبب است اگر قیام خدام در انمقام تقرر
یافت چرا که ذرانیدن عرایض بنده را تفویض کسی از احباب یا متوسلان در ان شهر نمی فرمایند
که به نشان نام مکانش نحیف عرایض میفرستاده باشم و این طول مسافت قصری کیرد و از
حال مجلدات بیاض که استعلام رفته ملاذا این کتب با بی و فصلی و ترتیبی ندارد که نشان مکونات
نشان توان داد دو جلد در مثالب شیخین یک جلد در عیوب عایشه و درین هم تکررات بسیار
و دو جلد باقی در یکی صرف نقل از شرح ابن ابی الحدید و جلد چهارم مکرر محض مگر انچه ازین مجلدات
بطول بنده فهرست بر آورده ام صفحه دوازده سطر بعرض هفت انگشت تحریرش با بستدلال
زیاده بر پنجاه جز خواهد بود اینقدر هم کم نیست کتاب معارف خدا کند که بخدمت رسیده باشد
اگر امکان شفقت فرمودن بنده باشد قیمت و بها والا کو خدام را ضیق فرصت است و نیز
بسیار بخش باشتغال امور دلخواه زیاده کند یکبار از اول تا آخر ملاحظه فرموده انچه مطالب مفید
بما نحن فیه باشد انتخاب فرموده عنایت خواهند فرمود و در باب خطبه شقشقیه و سند آن
از نهایه برای همین امر که خامه عنایت رقم با آن اشعار فرمود عرض کرده بودم چه از زبان
مولوی اوحد الدین نامی من ام همین معارضه بالمثل کتاب غرض چنین شنیده بودم والبته مشکل است
که علمای وقت تحریر کار بدور اندیشی و حفظ از اعتراض حریف به بعض جاها نکرده اند لیکن
خاطر عاطر شرف افزای اطمینان باد که بنده ذکر اسناد هم بهم رسانیده ام از جمله انچه ابن اثیر

در خطبه نهایة از ذکر ماخذ کتاب خود نوشته شده کافیست ضیق مجال مانع تفصیل احتجاجست
دیگر عرض است که اگر بنده مفتخر بودن حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و نامعتبر
بودن حدیث لا تجتمع امتی علی الضلال و هم کذب ابو عبیده امین هذه الامة بانضمام
ابن عباس حبر هذه الامة از کتابی که سنیان از اجلال کلام دیده و وثوق آن بنا شده برآورده و همه
که این احادیث خصوصا اولین متمسک فرقه نواصب و برالسنه علمای سلف و خلف جاریست
تا نحیف را چه صله عنایت میفرمایند و آیا این امر بکار آمدنی هست یا نه زیاده تجشم شوریده
طالع که کی قرب مثل خدام عالیمقام نصیب این دور از فهم و ادراک میکرد انچه عرض شده دلیل
زمانه ربی و رام للازمان ها دبرت العباد محرره یازدهم ربیع الاول سنه ۱۲۵۴ هجری

## مخفی نماند که انچه سرامد بلغا در بارهٔ ابن قتیبه اطناب تمام

بکار برده مصدر غفلتها شده گفته اند با ظهار قصور شان چنان نیست که موجب الزام اهل حق
افتد زیرا که بتصریح و تنصیص ارشاد میفرمایند که در شیعی شدنش کوئی در دست نیست و
آنکه در باب تشهیر افادات خود اندیشیده بودند از حمله وساوس و هواجس باید شمرد
معهذا دلیل است که فقط عناد و عداوت اهل حق نصب العین داشته اند و میخواستند
برای تلبیس عوام پردازند و راه تدلیس برای خویش مفتوح سازند و الا فرو شدن غلغله
کتاب منتهی الکلام بدون نوشتن نقض آن و آنهم بشرطیکه سخن از آسمان جواب از
ریسمان نباشد چه معنی دارد پس معلوم شد که نزد علمای طایفه همین کید و فریب مطمح النظر
افتاده که رسالهٔ امامت را بعد تصنیف شهرت دهند و عوام کالانعام را در شبهه اندازند

که جواب همان کتابست نعوذ بالله من مکاید النفس و همزاتها و قول مخاطب رفیع الشان
در مقدمه جواب حدیث کیف انت یا علی اذا دلیل است برآنکه برای سلب خلافت خلفای
راشدین آنچه از بیاض التقاط کردند و کل سرسبد آن حدیث مذکور بود آنهم در باب مذکور
بی مغز و بی حقیقت برآمد و کسیکه تمامی مستعدان زمانه را باید که نزد او زانوی ادب ته کنند
و کتب فن بلکه اسفار معقول و منقول هر دو را در خدمتش گذرانند بشبهات و تشبث بدین حدیث
استدلال نتوان کرد و سلب خلافت ثابت نمیتوان نمود و آنچه درباره مجلدات بیاض نوشته
اند ازانهم توان یافت که جامعین آن سلیقه در فن کلام نداشتند و رسم تصنیف و تالیف
ایشان را حاصل بود و آنکه جناب سلالة اذکیاء عالم از زبان جناب مولوی مخدوم وحید الدین
ادام الله رافتهم الی یوم الدین حکایت فرمودند قطعا و یقینا منقضی گشت که بعد ازین
تنبیهات جناب شان دریافتند که خطبه شقشقیه بجهت بودن لغاتش در قاموس و نهایه جزری
درباره احتجاج التفات کردنی نیست و العجب که آنچه فخر الدین نجفی در دیباچه کتاب
مجمع البحرین نوشته و نص درین است که لغات احادیث ائمه را که در طرق امامیه مروی است
حل خواهم کرد لایق استدلال نباشد و خطبه نهایه دلیل برای امامیه باشد ازینجا هم حال
ناموس شریف ظاهر و باهر است حق تعالی دستگیری فرماید و براه راست دلالت نماید
و از مکر و بهتان باز دارد و بشیوه انصاف و جاده راستی کشان کشان آرد و مقوله که در حدیث
اصحابی کالنجوم و مانند آن نوشته اند آنهم دلیل عقل و سلامت ذهن و استقامت
تواند شد زیرا که در منتهی برای الزام شیعه تصحیح این حدیث از ائمه معصومین لا اثبات

روایات معتمده کتب مشتغین نقل کرده ام پس اگر مانند شریک الباری فرض کنم که حدیث
مذکور در کتب اہل حق ضعیف یا موضوع ست برای شیعه چه مفید تواند شد وچگونه سرمایهٔ رد
کلام فقیر بکار تواند آمد وحاشا که حدیث مذکور در طرق اہل سنت چنین بود که بخیال خود وهم آورده اند
زیاده برین نیست که بعضی از سندها و آن ضعیف بوده باشد و از همین چگونه لازم می آید عدم
اعتبارش مطلقاً واگر جناب سخن این فاقد الادراک را میزان اعتبار نسنجند باری آنچه عمدة المحققین
امامیه یعنی حسام الدین محمد صالح ابن احمد مازندرانی در شرح کافی که خود در ستایش آن فرموده
اقبل علیه العالمون و رکن الیه العارفون و عکف علیه الناظرون و لم یر مثله المتقدمون و
المتاخرون در باره حدیث امام صادق ع که انبیا را میراث مالی نیست و بواسطه ابو البختری
مرویست میفرماید اقول الحدیث معتبر و ان کان الراوی کذوبا لان الکذوب قد یصدق و مقبول
خواهد بود یعنی هرچند که راوی این حدیث دروغ گو و کذاب ست ولیکن در معتبر بودن این حدیث
کلامی و حرفی نیست انتهی فرق نیست که ثبوت حدیث کلینی حقیقة مذهب جمعی از امامیه را
که مثل دیگر برادران خویش بقول اہل حق رجوع نکردند و بر توریث اصرار ورزیدند چنانکه کمال الدین میثم
بحرانی در شرح نهج البلاغه نظر بآن دارد و تفصیلش در کتاب کبیر یعنی ازالة الغین عن بصارة العین
آورده ام از بیخ بر میکند و حدیث نجوم سراسر تائید ما میکند دیگر آنکه حدیث مذکور نزد محقق
مازندرانی مقبول ست بدلالت کتاب طعن الرماح در روایت ابو البختری محصور ست و اضع
حدیث نجوم هم بطریق معلوم ممنوع پس اگر در باب احادیث مذکوره بعضی از رواة را بوضع
وضعف متصف نمایند و دلالت آن مثل حدیث کیف انت یا علی و مانند آن تا بشنید اہل سنت

چه ضرر میرسانند که طرق دیگر تسلیم از عیوب نزد خود دارند کما لا یخفی علی الماهرین و بعد
از نقل معتبر بودن حدیث عدم توریث انبیا علیهم السلام دراز نفسیهٔ حضرات مجتهدین
و تدقیق لاطایل اینها بطور فلسفه و اظهار معایب ابو البختری سیاه کردن ورق ها
درین مضامین همه برباد میرود و ضیق مقام از تفصیل آن عایق است و الا مقالات مجتهدین
و مقتدای فرقهٔ اخباریه را ذکر کرده می و حقیقت حال را اظهار نموده می فیما شد به هدایة
للمسترشدین و کفایة للمستفیدین الغرض بخیال بنا ورده اند که مقصود از حدیث نحوهم الزام
است و اگر به تنزل و تسلیم ضعف و ضعف جمیع طرق آن هم نزد اهل حق ثابت میشد برای
شیخ الطائفه چه سود و سید این قوم را چه روز به بود **مکتوب ۲** بکار که هر چند لفافت
کهتر لیکن تقریب بهتر آنکه مولوی صاحب منبع المناقب حاوی الفضایل و حایز الفواضل عالی
دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان مخدوم و مکرم ذو المجد و الکرم دامت رفعتهم
بعد فراوان ثنا و سلام نیاز آگین منطبع مرآت ضمیر منیر میگرداند دیریست که [illegible]
و تاکه از وصول مطلع ممنوم خلجان وصول و عدم وصول خار دامان خاطر میباشد و
اشتیاق معارف دل از دست برده است و هم نگران دریافت حال خیر مآل ملازمان
و اشتغال بامور مرجوعه پیوسته با خاطر فاتر دوچار میباشد پس جا که لا اقل در
هر ماهی عنایت صحیفه عنایت میشده باشد و نیز نیازمند مستند صحت نسبت کتاب
امامت و سیاست سوی ابن قتیبه معلوم ملازمان است و چار سو نوشته آخر بر ورق
ماندم حکایتی عجیب که دال بر عنایت ایزدی است اینکه در بیاض براهیمی مندرج است

که صاحب انوار بدریه تصحیح این نسبت کرده است انوار بدریه بزعم بنده حکم عنقا داشت
بهرکس که نوشتم نوشت که نام هم نشنیده ام فاضلی در لکهنو هستند مسمی میرزا محمد صاحب پسر
میرزا ببر علی صاحب اخباری با وجود طول مدت قیام بنده و ایشان بلکهنو گاهی اتفاق ملاقات
نشد بالفعل بوساطت دوستی از بنده جستند عاریت کتاب سر العالمین غزالی و انوار بدریه باین
تفصیل که ناقص ادرم تکمیل آن میخواهم نمود شنیده که والده آن کتاب بوده ام نوشتم که حال صحیح
ابن قتیبه ازان کتاب باید نوشت عبارتی که نوشتند این است قال ابن قتیبه هو من المشهور
القدریه وله عدة مصنفات مثل شرح مسلم والتفسیر والتوفیق بین الاحادیث وکتاب الامامة
والسیاسة فی امامة ابی بکر وغیرها من الکتب قال وکتاب السیاسة والامامة هذا فی مجلد
الاول منه فی باب امامة ابی بکر قال وذکروا ان علیا اتی به ابوبکر وهو یقول انا عبد الله واخو رسوله
الی آخر ما نقل رحمه الله وچون در توثیق ابن قتیبه هیچکس کلامی نمیتواند کرد حتی که عبارت شاه عبد العزیز
هم دال بر توثیق ابن قتیبه است و نسبت کتاب هم بسند رسیده و آنچه دران کتاب است بخدام
نیکو ظاهر پس این حرف را بطور مژده عرض خدمت کردم زیاده بجز آرزو مندیها که مقدر این
حسرت است چه عرضه دهد محرره نوزدهم ربیع الثانی سنه ١٢٥٦ الراقم الاثم سبحان علی عفی عنه

حال این مژده جانبخش بعمر زدا از فقیر کثیر التقصیر باید شنید که حضرت غیاث
الملهوفین در بنج و دی بعجلت هر چه تمامتر در مکتوبی آخر اعتراف بغلط خود خواهند فرمود
و نخواهند گفت که از تشیع میر رضا صاحب در مجتهد الزمانی که باعتراف شان مرد بیدار ان
هم نیستند معلوم شد که این انوار بدریه از کتب امامیه است نه اهل سنت لیکن و هم پیشتر

دیجور و انبساط و سرور ربوبل شور مبدل شد و از ینجا نیز حال سلامت حواس ایشان قیاس
باید نمود که قطع نظر از انکه از حقایق امور و ضروریات فن کلام غافل اند اینقدر ندانسته اند
که حق شیخ چگونه در حق عالمی از علمای خود لفظ قدریه خواهد نوشت خصوصا لفظ شیوخ قدریه و انکاه
اضافه لفظ اکبر زیراکه بحکم احادیث سید البریه علیه الصلوة و التحیه باتفاق فریقین چنانچه
از کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه و تزبه و صوارم بالیقین واضح میگردد قدریه مجوس
این امت و بعید از رحمت اند و روایتیکه درینباب از مشهورات است که القدریة مجوس هذه الامة
ابن بابویه مقتدای طائفه باخراج آن دست توحید پرداخته پس چه ممکن که کسی از علمانسبت قدریت
بعلمای مذهب خود کند و اندک انصاف مرعی شود که درین امور پیش پا افتاده حاجت به
تنبیه و قرع عصا چه بود مگر بدیهیات جلیه حکم نظریات خفیه نزد ایشان پیدا کرده و برین علم
و فضل که کسی را از علمای متقدمین و متاخرین شیعه حاصل نگشته باشد تصنیف کتاب امامت
در سر دارند بلکه خود را از ان فارغ العهده می انگارند و برای خود فروشیها اراده جواب
منتهی الکلام را نزد عامه و خاصه بر زبان مبارک می آرند طرفه انکه هنوز رساله امامت که
هر کسی از علمای امامیه حتی که اطبای بلده لکهنو هم از محو و اثبات و اصلاح آن بالحاح
خود را معذور نداشتند و جناب مصنف آنرا بارها از ناسخین نو نویسانیدند و در هر مرتبه
لباس جدید پوشانیدند هنوز مهذب و مرتب نمیشود و با وصف اصرار اعطای آن بجمایع
نجماضیت تمام سیر و دو سنتر سباد که در مکاتیب پاره کاغذی از مسودات خط مولوی
نورالدین حسین بدلوش انکه مکتوب الیه خود درین مژده که عطیه غیبی و لطیفه لاریبی برا

اهل حق باشد نعوذ بالله داد تحقیق و تجهیل داده و بر مبلغ فهم و ادراک فاضل حمید الاخلاق
زاو زار کریسته و بدلائل ثابت نموده که بالیقین آن کتاب از کتب علمای شیعه است و
چگونه کسی با وصف ملاحظه عبارتیکه مرزا محمد صاحب رئیس الاخباریه فرستاده اند در اشتباه
تواند افتاد افسوس که آن رقعه بر بنیاد مدعا از تلاش و تجسس اگر بدست می آید درین رساله داخل
خواهم کرد انشاء الله تعالی و اطرف و اغرب آنکه انچه ارشاد نموده اند حتی که عبارت شاه
عبد العزیز رحمة الله علیه الخ حجتی است قاطع و برهانی ساطع که هنوز این رئیس الشیعه
با وصف شغل مباحث کلامیه از وقت حضرت صاحب تحفه اثنا عشریه الی یومنا هذا کتاب
مزبور را ندیده اند و برین قدر چه موقوف که خود اعتراف ایشان از مکاتیب آتیه واضح میگردد
انشاء الله تعالی الغرض حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز عبد الله بن مسلم بن قتیبه را
در زمره اهل سنت معدود و محسوب گفته اند و ابراهیم بن قتیبه را شیعی میدانند و کتاب
امامت و سیاست را از مکائد و افادات همین شیعی میشمارند و انهم تصریح نموده اند
که در اصل کتاب معارف از عبد الله بن مسلم مذکور است و لیکن ابراهیم بن قتیبه شیعی نیز نام کتاب خود را
معارف گذاشته تا مردم را از راه بردو بخار زار ضلالت کشد برای رفع مکابره مجادل
تعصب کیش عبارات کتاب مستطاب تحفه را از هر مقام بعرض ناظرین میرسانم در کید نوزدهم
چنین مذکور است که در اسماء و القاب رجال معتبرین اهل سنت نظر کنند و هر که را از
رجال خود شریک نام و لقب او یابند حدیث او را و روایت او را بآن سنی نسبت دهند
و بجهت اتحاد نام و لقب امتیاز درمیان هر دو حاصل نشود پس سنیان نا واقف او را

اما مثل از ائمه خود اعتقاد کنند و روایت او را در محل اعتبار شمارند مثل سُدّی که از دوازده اند

کبیر و صغیر کبیر از معتبرین ثقات اهل سنت است و صغیر از وضاعین و کذابین است و رافضی غالی

و مثل ابن قتیبه که نیز دو کس اند ابراهیم بن قتیبه رافضی است غالی و عبدالله بن مسلم بن قتیبه که

اهل سنت معتمد و مشهور و کتاب المعارف در اصل از تصانیف همین اخیر است اما ابن

رافضی نیز کتاب خود را معارف نام کرده تا اشتباه حاصل شود انتهی بلفظه المقدس و در

جواب طعن اول از مطاعن صحیفه فرموده که ابن قتیبه که بر تاریخ او اعتماد شیعه زیاده

از کتاب الله است در تاریخ خود می‌نویسد لما بلغها بیعة علی امرت ان یعمل لها هودج من حدید

وجعل فیها موضع الدخول والخروج فخرجت واتباع الطلحة والزبیر معها و این عبارت خود از کتاب

سیاست و امامت او خود است کما لا یخفی علی من طالعها که برای الزام شیعه بکار برده‌اند و ارشاد

کردند که تاریخ او نزد شیعه خیلی معتبر است و در طعن دوم از طرف امامیه چنین تقریر کرده‌اند که

عائشه رضی الله عنها سفر کرد برای طلب خون عثمان حالانکه او را با خون عثمان هیچ علاقه وراثت و

نبود و قرابتی با وی نداشت پس معلوم شد که بجهت بغض امیرالمؤمنین کرد و تکیه با وی داشت و آتش

فتنه برپا کرد و سابق خود مردم را بر قتل عثمان تحریض می‌کرد و می‌گفت اقتلوا نعثلا چنانچه

ابن قتیبه در کتاب خود ذکر کرده ان عائشة لما اخبرت ببیعة علی وکانت خارجة من المدینة فقیل

لها قتل عثمان وبایع الناس علیا فقالت ما ابالی ان تقع السماء علی الارض قتل والله مظلوما

وانا طالبة بدمه فقال لها عبید اول من طعن علیه واطمع الناس فیه لانت ولقد قلت

اقتلوا نعثلا فقد فجر فقالت عائشة والله قلت وقال الناس فقال عبید فمنک البداء

ومنک

وسکت الغبرة وسکت الریاح وسکت المطر وانت امرت بقتل الامام وقلت لنا انه قد کفر
و در جواب این طعن که درین امور فرموده اند که بعض محدثین نسبت قتل عثمان را و القتل گفتن
همه از مفتریات ابن قتیبه است و ابن اعثم کوفی و سمساطی و این جماعه کذابان مشهور اند و در
جمل و دیگر وقایع چیزها ذکر کرده اند که باتفاق شیعه و سنی افترا محض و بهتان صریح است
بی انصافی ست که در حق عائشه صدیقه زوجه محبوبه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شهادت
خدا و رسول خدا را بر طاق نهاده در پی اقوال کاذبه اخوان الشیاطین چسپیده از کوفیان بی ایمان
برویم و دین و ایمان خود را در راه اتباع اینها در بازیم قوله تعالی الطیبات للطیبین والطیبون
للطیبات اولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم اهل سنت چه قسم ابن جریر و ابن
قتیبه را باور دارند الی آخر العبارة با اینهمه تصریحات در تکذیب و رفض ابن قتیبه شیعی
که حضرت استاذ البریه در کتاب خود تحفه اثنا عشریه بعمل آورده اند اعتقاد اینمعنی داشتن که علامه
دهلوی قدس سره العزیز توثیق صاحب کتاب امامت و سیاست نموده از عجایب مضحکات است
که حکایت مزین در کتاب الف لیله و لیله هم رشک بر آن می برد و از غرایب امور است
که حضرت خانصاحب ممدوح در رساله رابعه خود دعوی اینمعنی نموده اند که صاحب تحفه
ابن قتیبه را رافضی گفته و حالانکه علمای اهل سنت زنهار او را شیعه نمیگویند و او را
و اما حال شاه عبد العزیز باید دید که با اینهمه نام آوری و شهرت از کتب رجال خود
حسابی بر نمیدارد و این مطالب را بکار شده و تداوا نموده اند و اکنون چنین میسر نباشد
حضرت شاه عبد العزیز ابن قتیبه را توثیق مینمایند حال هیچکسی از اهل عالم که با عقل

و تمیز مقارن باشد چنین نخواهد بود که جناب مسکی از رکیک نبالت و فطانت را در مقابله قصیر
اتفاق افتاده الا فرزندان مجتهد جایسی که در جواب رساله بصارة العین هم بکمال اختلال
حواس تصحیف کرده عصل را از زعفران و آسمان را از ریسمان تمیز نداده اند اهل هند
در محاورات خویش میگویند که کر بنگ در چاه افتاده و من میگویم که قطعا و یقینا
بنک بدریای محیط افتاده که در جابلقا و جابرسا جاریست که هر نهری از انهار بلاد شیعه
بدان محیط باز میگردد که هر یکی از شیعه از جمله سکاری سبب غلط گفتم و ما هم سکاری
ولکن عذاب الله شدید در انتقام بر همین قدر برای کشف تلبیع خان سر آمد اولی الالباب
اکتفا میکنم و دیگر امور را که تعلق باین بحث دارد بر مطالعه کتاب ازالة الغین عن بصارة
العین موقوف میدارم هر که خواهد بآن رجوع نماید که این اوراق لائق آن مباحث نیست
اکنون عبارت رساله رابعه که تعلق بذات حضرت شاه عبد العزیز دارد و خاتمه آن
افادات است باید شنید الحاصل حکم شاهصاحب بفضل ابن قتیبه از دو شق خالی نیست
یا انهمه کبر و فر و طمطراق تبحر در فن حدیث شریف شهره بی اصلی بیش نیست که از حال
رجال اطلاعی ندارند و تا میزان الاعتدال هم نظر نگذشته و یا باین مرتبه بیدیانتی است
که باعتماد اینکه معتقدان ما که غرض از تالیف تحفه رسوخ آنها بر معتقدات باطله است بحیثیت
حسن اعتقاد قول ما را بمجرد استماع باور میکنند و از مخالفین کدام کس تصفح کتب رجال
میکند و از امیران غیره صدق و کذب ما را می سنجد پس تلبیس و تدلیس باشد رفتنی است
بلا مضایقه بکذب و بهتان ما دست فرسودند و الثانی هو الاقوی انتهی مقام الصمصام

بعینه در انتقام ارشاد شود که نسبت این کذب و افترا بحضرت شاه صاحب نا علم باحتیاج
مستطاب که کاهی بان شان این آلودگی با ملوث نشده سبحان الله مقام آنست که خرد نشق و
امامیه که حال تحریر پیشوای ایشان که ریاست بنام او ختم شده بدین جه رسید که تا تحفه اثنا عشریه
هم ندیده بکمال جسارت و دلیری تصنیف کتب مشغول گردیده اند از فرش تا بعرش برین
فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان الشیء عجاب آری ازین امر تا وقوع اشتباه در امر
فرق زمین و آسمان هست کما لا یخفی مکتوب بکبر مولوی صاحب منبع المناقب حاوی
الفضایل و حایز الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات لنوع الانسان مجد هم و مکرم ذی المجد
والکرم دامت رفعتهم حرف پرسوز آرزو سرمه تکلوی خامه میریزد لهذا از خرمی خوش بازماند
بعد تادیه مراسم نیازمندی خاطر از بعد پیچیر شدن ثانی در انتظار نسبت عنایت التماس
منبی از ملاحظه دو قطعه عرضه نیاز ساخت ورود در رشک لیلة القدر ساخت و بادرا
خرمی مزاج و باج خاطر فاتر را از نگرانیها پرداخت سرور با تصور ارزانی شیت و لقا
احتجاب از روی مضامین دشت رفع تردد که از عرضه اولین کمترین بخاطر فلک فرسا جا گرفته
عرضه ثانی که صورت ترقیم پذیرفته غرض اتم ازین کاوکاو فقط صحت نسبت کتاب امامت و
سیاست سوی ابن قتیبه بود و از تحریر جناب میرزا محمد صاحب ملقب باخباری که بلا التعمق نوشته
شدم مکرر از ارشاد جناب قبله و کعبه مولانا سید حسین صاحب طاب ثراه بکار رسیدم مرا این
کلمه منبت کتاب انوار بدیه از جناب ممدوح طلب بودم و جسته جسته دیدم تا این ستی ملا
ناصب که از نسبت نقیصه بامیر المومنین علیه السلام چه ندارد و شارح فاضل سیفی و کتاب

نافع و در ابتدای کتابش عبارتی چند از کتاب امامت و سیاست نقل کرده لکن انجمعی
منکر نسبت کتاب مزبور را بکسی نمیتوانند شد و صاحب ریاض نام ابن قتیبه و شارح بکنیت
و لقب مفصلا نوشته غالبا باعتماد اینکه فقط نسبت کتاب را کفی شیعی کافی باشد استناد کرده
و الا عادت جامع ریاض زنهار چنین نیست و شنیده‌ام که از کلام ابن حجر نوشته یا بتصور
که ابن حجر تاریخ الخلفای سیوطی را اختصار کرده در آن ابوبکر سقیفه و بیعت جناب مرتضوی
چنین مینویسد که این حکایت را ابن قتیبه در کتاب امامت و سیاست باطناب نوشته و اگر
کف لسان از آنچه نوشته است میکرد اولی بود پس اگر این کتاب میسر شود مدعا حاصل اگر
تعلیق المحال بالمحال که آن کتاب جز ذکرش در ریاض حکم عنقا دارد و آنچه از اسرار مکتوبه ریاض
انبا فرموده اند الحق که چنین آگاهی از حال جامع این کتاب دیگری نبوده باشد آنچه بنده
این چهار پنج جلد که به بنده رسیده دریافتم این است که بعد حذف مکررات مقدار دو جلد
بضخامت قاموس زیاده نیست و بقدر یک جلد ورای آن مجلدات فقط ماخوذ از شرح
نهج البلاغة تالیف ابن ابی الحدید که بنده از شهرۀ شیعی ابن ابی الحدید بآن اعتنا نکردم کو
ابن ابی الحدید زنهار شیعی نیست معتزلی تفضیلی البته چه بعض اماکن که گنجایشی یافته است رد
کلام متشیعین باسلوبی که مافوق آن ممکن نباشد نموده است و این کار شیعی نیست الغرض
جامع ریاض رطب و یابس همه جمع کرده و خود کمتر تعبیر و تائید مطلبی پرداخته و اگر جای جمع
جسته جسته نوشته است از آن وقت و حدت ذهن پیداست مجهز امطالب مفیده آنچنان
است که اکنون از حد امکان بیرون گشت ممکن که اینهمه سامان مثل علی ابراهیم خان مرحوم

مطبوع

مغفور کرامیسر و علمای مابعد بس کم اعتنا ذا زین بیاض کرده اند و بنده درابتدا که اعتنای

باین کتاب نداشتم باین خیال که سند تصحیح نقل از کجا بهم خواهد رسید مگر چون بقدر کتاب

ناصب که بس آسیمه سر بودم دیدم بفکر تلاش کتب منقول عنها افتادم و از آنچه خود دا

و از دیگر جاها بهم رسانیدم بموجب تفصیل علیحده متجاوز از چهل کتاب میشد و دران که

روایات را تطبیق دادم قریب سه صد روایت لفظا باللفظ صحیح و مطابق برآمد و

روایات منقوله ازین کتب پنج شش روایت برنیامد از جمله یک روایت نحو سقط ا

صلوات الله علیه و علی اخیه و جده انه کان علیه السلام یلاحظ اللوح المحفوظ فی بعض

از فتح الباری که دران نیافتیم و حال آنکه فقط در بیاض منقول نیست حبذا چنانست

شهید رابع علیه الرحمة در کتاب مصائب النواصب و کتاب احقاق الحق منقولا عن

فی باب صرام النخل بعینها همان عبارت لفظا باللفظ نوشته اند و چنانچه سابق

مولوی عبد الحی ردیف مولوی اسمعیل بر منبر این روایت خوانده بود و ذلک عجبات

در کتاب فتح الباری که بنده دارم چه عجب که متعصبی آن تحریر اسقاط عبارت مذکوره

باشد امری دیگر بخاطر میگذرد دیگر عبارت شرح نهج البلاغت که ابن قتیبه هم بحق امیر

منیت عوض ابن شرح مزبور بحق ابی هریره برآمد منقولا عن المعارف در حدیث قول

مردم درباب التجای حضرت رسالتمآب با میر کل امیر طال بخواه مع ابن و جوابت

رسالتمآب الجیته و لکن الله انتجاه بتصریح قائل ابی بکر نوشته است و دیگر کنز العمال لفظ

ابی بکر برنیامد و یکدو روایت دیگر باقی همه درست لیس با وجود صحت صدها روا

تطابق در بسیار روایت حیرت زاست و نسبت این امر بمیزان ذهبی غلط نگفته است مگر مدعا
ما فوت نیست تفصیل این اجمال آنکه بنده را کتابی بخط عرب نوشته چند صد سال از مولوی
خلیل الدین خان بهادر خلف قاضی القضاة متوفی مولوی نجم الدین خان در لکهنو بدست آمده بر صفحهٔ اولا
آن کتاب بعبارت عربی نوشته بود که این کتاب میزان الاعتدال است از تالیف فلان بن فلان
ذهبی بنده نقل آن کتاب بلکهنو گرفته بودم و خبر نکرده و مقام اتفاق دیدن نشد بالفعل که بغرض
تاخیری فی الحال منقول را دیدم نسخ صحت یافتم باز از خان مذکور طلبیدم و اوشان بعد
اصرارم از اکبرآباد که نزد برادرشان بود طلبیده فرستادند که الی الحین نزد من هم موجود
تحقیق دیدم در اشتباه افتادم که این کتاب از کیست چه نقل از ذهبی از کتاب العبر ذهبی که بطور
تاریخ نوشته و آن کتاب هم بنده دارم می کند بر تشابه سیل نمودم اولا گفت که میزان
ذهبی است و دستور محدثین است که خود در تصنیف یاد میکنند چون اینقدر تامل نمودم متحیر شد
و جوابی نیارست داد بالاخره بنده سراغی بکف آوردم که مولف کو در دیباچه نام خود
نه نوشته مگر می نویسد که چون از تالیف کتاب کبیر خود مغنی فارغ شدم بترتیب این کتاب
پرداختم پس غالبا که تالیف ابن حجر عسقلانی است و کتاب ذهبی را بالتمام جزو کتاب خود
کرده و چیزی خود هم نوشته و ندرت افزوده اکنون از جناب مسئول که اگر معلوم باشد
که مغنی کتاب کیست اشعار فرمایند و آنچه در بیاض منقولا عن المیزان الذهبی نوشته مثلا
در ده روایت شش هفت بعینه لفظا باللفظ یافته شد و سه چهار روایت بادنی تغیر و بعضی
یافته نشد آن کتاب منقول مملوک بنده مع چند کتاب فقیر محمد خان بهادر باستعاره گرفته بود

از انجمله دو جلد کنز العمال که بس نسخه صحیح بود علانیه گرفتند و منکر شدند و ندادند و بنده
بالفعل بصد و پنجاه نسخه سقیمی خریدم که معظم روایات بیاض ماخوذ از کنز العمال است معما
معارف که رقمی بود کشودنی نیست در بیاض که از معارف بنده را خبر یک واست تشیع
ابی الطفیل یاد نمی آید که باشد و بان غرضی متعلق نیست و تشیع این کس از استیعاب و جابجا اصحاب
هم معلوم میشود مگر همان تشیع مصطلح که جناب نوشته اند یعنی تفضیل و خصوصیت عقیدت
مرتضوی مگر ابن ابی الحدید روایت بسیار از معارف می سازد از جمله حکایت مذکور تحقیق
و ابن ابی الحدید فاضلی متبحر محدث و ناقد است از و بس مستبعد که حکایت غیر مطابق نقل
نوید پس این را چه توان گفت اگر سید مرتضی علم الهدی بکتاب معارف استناد کرده باشد
که ابراهیم بن قتیبه هم کتابی موسوم بمعارف داشته باشد چون ابراهیم مذکور معاصر یا
پیشتر از زمان سید باشد امکان دارد که سید ازو روایت کرده باشند و تفرقه در کتاب
سنی نسازند و جواب اینهمه استبعادات اینکه معارف را جناب خود دیده اند ظاهر است مگر اینکه کتاب
جناب ابهر سید اگر ابن قتیبه نامش در دیباچه نوشته باشد کتابی دیگر باشد غرضیکه عدم
نقل با وجود تفحص علماء بس جا نگرامی افتد و چون بنده کتبی ندارم که بر تصفیح او اعتماد باشد وجود
تشتت حال مجملا از ذیل روشن میشود کتاب تحفه را من الاول الی الاخر مگر بعض مقام بنظر علی الکبری
دیدم و جواب بعض کلامش در تحریر کلبتره خودم افزودم جزء دوجا ذکری از ابن قتیبه
انچه خدام نگاشته بودند در کیفیت این تفصیل است و جای دیگر در ذیل ثعلبی سدی و غیره
از عدم توثیق یا تشیع ابن قتیبه پیدا نیست فقط افترا و نسبت کتاب معارف سوی او این لا

صریح دارد که در کدام نسخهٔ معارف امور منافی مذهب اهل سنت دیده است و دیگری از کتاب

امامت و سیاست اصلاً در تحفه نیافتم بالجمله آنچه مژده تیسر کتب مطلوب حواله خامهٔ عنایت رقم

بود از شادی در پیرهن نگنجیدم اگر منزلی قریبی بدست آید مقامات مشتبه عرض سازم و کاشف

مذهبی بنده یکبار دیده ام دران حال شهادت و معجزات سید الشهدا مفصل نوشته حتی که

مطابق کتب شیعه توان گفت ملازمان آن مقام را بالخصوص بدیده بالضرور سواد خواهند برداشت

و عند الفرصت بتحفه هم منقلب خواهند فرمود و دیگر مقامات دیدنی نیز اکنون بنده از تلاش بسیار

کتاب زیاده تر بسیار از همه عمده کتاب العقد ابن عبد ربه که وثوق این شخص از مرآة الجنان یافعی

یافتم و در بیاض عجیب روایات ازین کس منقول است که سفیان [illegible] از پایین در شتن [illegible]

دوم عینی شرح بخاری صرف برای دو روایت یکی اینکه معمر که حدیبیه نوشته است که عمر با آن

زمان از مؤلفة القلوب و ایمانش بعد ازین راسخ شده باشد و دوم لغیره واحد حضرت رسالت

مآب صلی الله علیه و آله و سلم فاترین احد را لعنت کرده اند در تفسیر آیت لیس لک من الامر شیء

سوم حسن السیره فی حسن السریره از سیر محب طبری لف باض النضره که حکایت نوشتن تحضر

رسالت مآب حدیث من کنت مولاه و گواهی کنانیدن اصحاب و سپردن بامیر علیه الصلوة

و السلام جامع بیاض ازان کتاب و کتاب مودة القربی منقولا از ابی الهمدان [illegible] الرسول

نوشته در کتاب مودة القربی که بعینه لفظاً باللفظ یافتم بکرد بلدان [illegible] کلام خواهد بود

اگر کتاب حسن السیرت بهم رسد و دران هم باشد نعم الاتفاق چهارم کتاب زین الفتی

فی تفسیر سوره هل اتی که ازان هم مطالب مفیده در بیاض منقول است و غایت مستغنا

اثم اینکه آنچه از بیاض و اسباب کم [illegible] شده دیده باشم وجهها امکن در این باب جهد و کد بسیار کرده

ام و فی الجمله بمقصود هم رسیده‌ام اکنون امیداست تایید حضرت باری دارم که تکمیل این [illegible]

[illegible] بفضل اللهی یعنی جناب مستطاب میشود و در امر ارسال تحریرات کلیه خیلی تشویش [illegible]

یعنی از شخصیکه نویسانیدن شروع کرده‌ام بغتةً از خانه‌شان خبر ناخوشی رسید استخلاص

لا علاج تکمیل ساختم و بدیگری دادم آن بمثابه گران است که غالباً تالیف اثم تمام شود و

برداشتن ختم نپیوندد و از حضور کرامت ظهور جناب قبله و کعبه [illegible] صدای [illegible] شد

نکرده غیر از اطرای معمول که تعلق بتحقیقات ندارد بلکه مرسوم و هرچند گفتگو در مباحث [illegible]

که عبارت از اثبات واجب الوجود و کلام در صفات ثبوتیه و سلبیه و نبوت باشد [illegible]

و مسئله امامت اشکالی ندارد دلایل عقلی است که آنهم بمنزله منقول شده [illegible]

از کسی بر آید و یا منقولات ادراک آن بعد مهارت بزبان عربی و فی الجمله مهارت [illegible]

ملازمان صحیح که جناب قبله و کعبه مولانا سید حسین صاحب و فاضل سید [illegible] صاحب [illegible]

و جناب قبله و کعبه ثقة الاسلام مولانا سید محمد صاحب [illegible] دامن ازین اشتغال [illegible]

میدانم که هر ابتدا [illegible] عالی نفرستادم حالا [illegible] بدلم بلا شبهه [illegible] معلوم کرده ام

و نوشته خط ناخوانای خود هم که بجناب [illegible] فرستاده‌ام [illegible] خواسته‌ام همین [illegible]

عالی ساختم و نیز [illegible] بهر حال [illegible] واسطه [illegible] والله المستعان [illegible]

خیر و که بجناب [illegible] ساختم [illegible] خاطر عاطر [illegible]

و تنبیه بعثرات [illegible] میشوم و لا حول و لا قوة الا بالله که [illegible] جناب [illegible]

چنین وجود دین داشته باشند آری هرگاه بر کدام غلط خود متفطن میشوم بهر وجه که باشد متالم بسیار
میشوم تتنبه ساختن خلاف مذهب هم که کلامش بر سبیل طعن میباشد حاشا که گاهی برده باشیم
پس خدام کرام بنده را بر زلات بی مبالات الهی خواهند بخشید مگر یک سخن عرض میکنیم که توجیه
کلام موافق را بنظر مخالفت میباید دید طرف مقابلش هم سخنی سست و آن اینکه در بیانات دینی
هر چند احقاق حق میباید لکن خالی از نفسانیت هم نمیباشد و حرف جزل و رقیق همه گفته میشود
و تکثیر سواد هم مقصود میباشد پس در اصلاح دو امر لابد است یکی آنکه اگر در روایت خلل است
یعنی محکی عنه تطابق ندارد یا طعن متوجه بسوی خود هم میشود که روایت متفق بین الفریقین و یا مختص
بخصم دانسته ام دوم کلام پس رکیک باشد که اعتراض ظاهر الورود و بر آن وارد میشود و یا خصم بد
حرف باطلش سازد این دو قسم را حک و حذف در جائیکه ضعف و رکاکت باشد اگر تقویت ممکن است
تقویت واجب برای این اگر مطمح نظر چنین باشد که سخن آنجناب مدلل باشد که پیرامون آن اعتصامی
و اعتراضی نتواند راه یافت تا پس مشکل و گویا کتابی دیگر در نقض تصنیف کردنی است و لیکن با
بدیدن کتاب ناصب بتاکید تمام حواله زبان قلم عاطفت شیمه ملاذ اجلی سابق عرض کرده ام تفصیلش
اینکه الی الحین آن کتاب را بنده ندیده ام در ابتدا سبب آن بود که بنده از بیماری وجع صدر
تازه نجات یافته بودم و ضعف قلب داشتم متحمل دیدن کتاب مخالف نبودم و بمجرد دیدن غیظ و
اختلاج قلب میگرفت و بعده بحضور مجتهد العصر الزمان فرستادم و جناب ممدوح
نقل گرفتن شروع فرمودند و مسودۀ انشا داده اند و الا الحال که بنده را فرصتی دست داده
تحفۀ اثنا عشریه را هم بنظر اجمالی دیده ام همین که از لکهنو میرسد بالاستیعاب و طالب نظر اجمالی

ای نم

می بینم زیرا که بالفعل بنده را حاجت همین قدر است که انچه بنده تحریر کرده ام جواب باید دران
دران کتاب نباشد و بعده هر گاه مشغول بجواب کتابش میشوم حتما مثل مطالعه مجسطی که اذکیا را
مطالعه زواید بلغه که اغبیا میسازند حرفا بالحرف خواهم دید و مثل مشهور گر دیوانه هم بکار خود
هشیار میباشد اگر بالفرض بنده مجنون هم باشد تا هم چنین بوالعجبی نخواهم کرد که کلام حریف را
نادیده تحریر خود را باو فرستم یا شهره دهم ازین ممر خاطر عنایت مظاهر شریف فراهم اطمینان باید
و جناب که بر تیسیر البصارة العین مسرور میشوند بنده هنوز در نیافته ام که ازان کتاب چه فایده و
سابق که مجملی رقمی بود فاقد الادراک کما ینبغی درکش نکرده بودم و از فکر هم افتاده ام تفصیل
رقمی فرمایند که اگر مفید باشد از خود فقیر محمد خان صاحب بهادر میتوانم طلبید و رای بیاض
هم مطالب نافع بهم رسانیده ام از جمله از فتح الباری اثبات خلافت یزید در شرح حدیث
منع عبد الله بن عمر که از خلع بیعت یزیدیان صراحةً بر آورده ام که خبر کسیکه سیاه را سفید کرده
جواب نمیتواند داد و لطف اینکه در مقابل بنی امیه عبد الله بن زبیر را هم ابن عمر خارجی و مستحب القتل گفت
لکن بنده اکنون بعد استخراج حدیثی مفید سبحانی ترسم که مبادا همچنین در کتب حدیث ایشان هم باشند چنانچه
المی بی پایان از بودن سند حدیث اصحابی کالنجوم در طرق شیعه تحریر نموده ام در یافته سرورا
برایی چندان زود رقمی کرد که چگونه و حسبان سند پیدا کرده و هر گاه سند چنین حدیث در طرق
شیعه یافته شود باز سر را بکدام سنگ توان زد و اگر جواب انوار بدریه را کسی متصدی شده باشد و
ملازمان بنده باشند ازان مطلع و کتاب الامامة والسیاسة میتوان گشود ملا ذا الاسلوب تحریر کرده
خلایق عام پسند است و خالی از شوخی نیست اذعان خاطر عاطر باشد که اگر این کتاب هم شده

نزد او قاصی نباشد مگر دانی و متوسطین فی بادی النظر معترف بطلان این مذهب میشوند و
غلغله کتاب ناصب بر پا میشود و غرض هم همین است که بالاخوانی و بجان آفریده و عمر و طاقتم
وفا کردنی نمی نماید که ازین کتاب هم فارغ شوم و بجواب بعضها دو دو جزو را هم توانم پرداخت
لیکن انشاء الله تعالی بحکم الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا حقیت این مذهب حق بر من بعد مرگ
زیاده منکشف میشود و بعد از مردن کن فیکون شده باشد و جواب کفایی است کسی مستعد
جواب شود بانه و اگر فقط مستعدی جوابش میشدم حال قوت منصب معترض و مانع نسبت
و مستدل معلوم است تألیف شده رونقی میگرفت و اگر بفرض مستبعد عمرم وفا کرد جواب
کتاب ناصب جزء این کتاب میگردانیدم اگر بیجا باضعیف هم خواهد بود از قوت ابتدای
کلام گویا در آن هم قوت خواهد بود و حکایت رساله عجیبه که باعث استعجاب خلقی از دنیا
پرستان نزد محمد رستم خان بدخشی از ملت اشاعتیه شد هر چند دیدنی نباشد مگر شنا
شدم که چه نوشته است و امید وارم که از اسم سامی و نام نامی جناب والد ماجد خود و اینکه
زمانه را هنوز بوجود ذی الجود شان تشرف حاصل است آگهی و دو از سن خود جناب مستطاب نیز
بنده حال بزرگی مدعی نیابت صاحب الامر علیه الصلوة والسلام شنیده ام غیر از اینکه
برداک انگریزی از اکبر آباد از جانب شخصی کم علم آمد که او هم ادعای فرستادگی داشت مگر
غالبا از شعبات آن بزرگ نباشد بی هیچ دیده جوابش نوشتم پس بالا زمان ارشاد بنیاد
که آیا این حکایات از زبان صاحبان انگریز فرع صماخ خدام گردیده یا از مردم عرب و عجم
درشق اول بی اصل نبوده باشد و چون خبری از اینگونه امور با تو نیست و آثار ظهور هم هنوز

در حجاب خفا غالباً شیعه بوده باشد مگر الا زمان نموند که آن نوع زعیسیل موسوم با حمد را
که هیچ لیاقتی دینی و دنیاوی علمی و فضلی نداشت و نه خود متعبد بود و نه در اصحابش کسی
مولوی اسمعیل و مولوی عبد الحی یکجا رسانیدند و شکر فقرا اینکه زمره از نوع بشر امر وجود
کالعیاذ بالله قایل غیبت آن نامشخص هستند و زنده میدانند و بنده متحیر بودم که علم چیست که
ما مردم را با وجود مطابق عقل بودن معتقدات حقه و آثار و امارات حقیقت آن رسوخ اعتقاد
آن نمیباشد که متمذهبین مذاهب باطله را میباشد بعده از خاطر میرسد که از بد دستی شمول
حضرت ابلیس مکار دماو و همای شان همتش مصروف بر متزلزل ساختن اعتقاد ما و توثیق اعتقاد
شان بالجمله انچه از حال آن برگ منقح منکشف شود البته بزبان خامه منقول خواهد شد حالیا
بگذارش حال اختلال میگراید که بعد تکاپوی بسیار حاکم دوم صدر عدالت اعلی سستفن کار اصحاب
بهادر عدم منظوری اپیل تعلقه مانده را منظوری متغیر ساختند امید باشد بوده صاحبان
بورڈ که خود مصالحه که باز میدار سابق همیشه کردن ندادند و خیلی بر حرف صلح و منع میشدند
حالیا خود میگویند که مصالحه ساز یدالامار ضرور است که کیفیت فسخ نیلام نواب گورنر جنرل
بنویسیم و حالانکه زمیندار سابق اصولاً مجمله دو اوین تحصیل گذرانید و فسخ باطل دیست نیلام
منظور کردند و از حضور گورنر بهادر هم منظور کنانیده طلبیدند حالا خود چنین میگویند ذالک عجائب
و بنده گو منهمک زخارف دنیوی هستم مگر بر خسارت دنیوی اینقدر ها متالم نمیشوم لیکن حقیقت
حال اینکه بجهت ضرورتهای این علاقه که تفصیلش از ذهن خدام حاویست مدیون بسیار شده ام
و حجم غفیری از فرزندان و امثال آنها متعلق بحقیر و هرگاه زمانی بتر فه بسر کرده زی

ارباب بسر بهم رسد باز اعسار و اقتار خیلی رنج میدهد و تبدیل زیتی که بالاخره خود بخود
میشود مگر مدتی بدین جهت خسارت و ضرر بسیار رسید و بنده عزم تلاش معاش ندارم و اگر داشته
باشم کجا میسر والله المیسر لکل عسیر جا از شفاق عمیم که هر چند مشق هجران حالا زمان معلوم اتمم است
که نفس کشیدن محتاج استعاره فرصتی است لکن این خو کرده عنایات را در رنج انتظار زیاده
نپسندند که بدو کلمه مشعر خرمی مزاج تفقد امتزاج در رسید عرایض همین نسبت یاد آوری بها
سفر موده باشند ملاذا حرفی از زبان خامه عنایات رقم چکید که ناکرده گناه خیلی تحلم ساخت
یعنی تو هم خیرخواهی خدا ام نسبت ناصب شیعه بالله من ذلک هر چند از نامساعدت بخت نارسا
بملازمت سامی فایز نشده ام مگر بمفاد **بیت** در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل هر که دارد
آرزوی دیدن در سخن بیند مرا حال جناب را از تحریرات جناب یافته رهی بنده عنایات
و معتقد کمالات ذات بابرکات شده ام و چه عرض سازم که چه یافته ام و جناب را که این احترامات
دین از جد امجد خود بارث دارند عبد القادر بدائونی که احوال اکبر بادشاه و فضایح
عهدش در امور دینی مفصل نوشته یاد می آید که صحبتهای خود با جناب اقدس نا ستوده شرایع
نگاشته و نگاشته که درین وقت که آثار اسلام مندرس و ضعف دین شایع و ذایع من سوء
ایمان گو معاذ الله بدمذهب یعنی رافضی هستند مثل جناب هیچ در کسی نیافته ام و الحمد
للنفس جناب نقل رنگین مشهور در باب خط خود رقم فرمودند حالم ازین نقل هم رنگین تر است که اکثر
من خود دم برای خواندن نوشته خود برده ام حرکت بیجاست یعنی نمیتوانم خواند و ازین است که همه
بیشتر با انشای خود دم و املای دوستی که عقبة الاسرار هستند میباشد مخدوما هر چند عنایات جناب

میکشم مگر هوای احتظاظ مکالمت با مثل خدام المعی لوذعی توسنی میکند حال لیتأمل
اینکه بی سبب با بنده الفت بسیار میکند و هر چند الفت واقعی کجا و اگر بنده در ملاقاتش
تقیه میکردم ربط بسیار میشد و بر روی او اگر معنی تبری از اسلافش میکردم بجز خنده
جواب نمیداد و این کس صوفی مذهب بوده است با هفتاد و دو ملت یکیست و با جناب قبله
و کعبه مجتهد العصر محبت با او بود جناب ممدوح بجبر و قسر سر به کلامش آورند و با ناصب
معاندت شدید دارد و بشکیفش دوزی بدرش با علان میگوید آنچه سابق تالیف کرده
بالفعل جواب رساله که بالاخره جناب سید محمد باقر صاحب خلف بزرگ مجتهد الزمانی
تالیف کرده بودند از مدتی مینوشت قریب بختم است بالفعل که اجزای عبابر کلیتره بیستم فرستاده
خواهد شد اگر اجازت فرستادنش بخط مستقیم بعد ارشاد نشان ممکن میشد بوجود او لو دوست
داشت و الا تابع امر حرف معروضه را باز اعاده میسازم که گفتن عزیز دهلوی که معارف را
دیگر و شخص دیگر است اول دلیل بر اینکه در آن کتاب بسیار فضایح آنها است پس کتابیکه از تصنیفات
بهم رسیده بود کتابی دیگر یا مختصر از معارف باشد و قول عزیز که بسیار خدع و تلبیس میکنند
و مثل ثعلبی را بی حقیقت و نسبت مسامحت مثل مولف کتاب ریاض النضره که از جرحه ملتشر
عمر بر آمده است و زمخشری را غیر معتمد میگوید حجت قاطع است که آن کتاب از ابن قتیبه و
مطالب منافی مذهب اهل سنت دارد و احتمال اینکه کتاب امامت و سیاست را اغلاط
معارف نوشته باشند خیلی مستبعد ملاذ دانسته ام احتظاظ مکالمه معنوی را تمام افتاد
از دست بوده عنان گسسته رفتم و حالیا از وادی اطناب با سهاب بر گردیدم زیاده

ایام دوست کامیها بکام باد تفصیل کتب که جامع مباحث ابراهیمی ازان استناد کرده
و بنده را بهم رسیده تفسیر کبیر رازی و تفسیر کشاف و تفسیر بیضاوی و تفسیر معالم التنزیل و تفسیر در منثور
تفسیر مدارک تفسیر ثعلبی تفسیر حسینی یا زاد تفسیر نیشاپوری و تفسیر مجمع البیان و صحیح بخاری و صحیح مسلم
و سنن نسائی و فتح الباری و کنز العمال مرآة الجنان یافعی و واقدی و تاریخ ابن خلکان انسان
العیون مشهور بسیر حلبی و مشکاة و بعض شروح آن لکن اتفاق تطبیق نشد و ترغیب و ترهیب
و مودة القربی و جذب القلوب و نفحات الانس تاریخ خمیس فی احوال النفس النفیس تمهید ابو شکور
جامع الاصول لسان المیزان و روضة الاحباب مدارج النبوة و معارج النبوة و مقصد اقصی
و امامت و سیاست و نهایه ابن اثیر و مجمع البحار و فائق زمخشری و ربیع الابرار و استیعاب
و شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید اتفاق تطبیق نشده و تاریخ الخلفا و ریاض النضرة و حیوة
الحیوان لهذا ابزرگی که در خدمت شان تعارف داشتم با اشتهار بی اصل درک این فواید الا در
خطی متضمن چند اعتراض نوشته اند و از مستبصرین هستند نقل آن اعتراضات ملفوف بسر چند
ضیق فرصت خدام کرام معلوم آنهم مکرر بهمائی شده فرمایند تا جواب خط شان نویسم مسئله
عدل که اصل القضا و قدر است غموض این مسئله بجمیع ادیان سرایت دارد و در غایت ظهور مخصوص بدین
اسلام نیست و سنیان که جمیع عدلیه نباشند مگر خدای جلیل را ظالم که نمیتوانند گفت عبارت

اعتراض اول اینکه در تفسیر خلاصة المنهج زیر آیت و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة
مرقوم است که هنگام ترک امر معروف و نهی منکر و بال و بزرگ ذنب خاص بمرتکب نمیباشد
بلکه عام و شامل غیر مرتکب هم میشود حتی اطفال صغیره و مجانین و حیوانات را هم میگیرد

انتهی خلاصته مخذوما این قول باصل اصیل امامیه اثنا عشریه ایدهم الله بالطافه الخفیه
والحاصل که عدل است نمیسازد معذب کردن این بیگناهان بگناه دیگران یعنی چه عباست

اعتراض و وهم معنی آیت کریمه فلما تغشیها حملت حملا خفیفا فمرت به فلما اثقلت دعوا الله ربهما

لئن اتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما اتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما اتیهما فتعالی الله

عما یشرکون ارقام که بظاهر موهم صدور شرک از جناب ابو البشر علی نبینا وعلیه السلام
نعوذ بالله منه چون بنا بر مذهب فرقه حقه صدور صغایر از انبیا بلکه تجویز صدور شرک از جناب
ایشان علیهم السلام جایز نیست چه جای شرک پس آیت مذکور را تاویل طالب است و تاویل
صحیح قریب القیاس باید علاوه بر آن در تفسیر مذکور مرقوم است که حضرت حوا علیها السلام
سوای یکبار در هر حمل یک پسر و یک دختر توام میزادند و پسر یک حمل با دختر حمل دیگر کدخدا میشد
و همین است منشای قتل هابیل و جناب مجتهد العصر حضرت سید محمد صاحب دام افضالهم
متعه جای ارقام میفرمایند که نکاح برادر با خواهر کاهی در اولاد حضرت ابو البشر علی نبینا
وعلیه السلام بوقوع نیامده حوریه بنکاح حضرت شیث علیه السلام و جنیه بنکاح ولد دیگر
حضرت آدم علیه السلام آمده و همین روایت نکاح حوریه و جنیه در کتاب مستطاب من
لا یحضره الفقیه مذکور است درینجا دو استفسار است اولا اینکه صاحب خلاصة المنهج روایتی را
که موافق روایت عامه است جوابی مگر فکر فرموده و ثانیا اینکه درینصورت که نکاح
حضرت شیث علی نبینا وعلیه السلام با حوریه و نکاح ولد دیگر با جنیه رفت
پس حضرت آدم علیه السلام اولاد دیگر از ذکور و اناث داشتند یا نه اگر داشتند

از ازدواج ایشان چگونه بشود وای آن دانا بصورت منشای قتل هابیل چسبیت عبارت اعتراض صریح است
سیوم در تفسیر مذکور از ابتدای سوره ممتحنه در مطاوی بیان حال حاطب بن ابی بلتعه مسطور است
که جناب رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بحق او فرمودند که او را بحالش بگذارید زیرا او از
اهل بدر است و بدریان را حق تعالی وعده مغفرت فرموده است که بانه عصیان او را با
مغفرت نشود انتهی خلاصته حالا عرض من است که اصحاب ثلثه هم از بدریان هستند
میباید که ایشان را هم بحال ایشان گذاشته شود و لعن و طعن بحق ایشان کرده نشود از

## نتایج و ثمرات این مکتوب هم چیزی باید شنید در چند

مکتوب اعتراف بغلط خود نموده اند لیکن بمقتضای نفس سلطنه عبارتی نوشته اند که
ظاهرش نسبت غلط بمرسل عبارت است یعنی میرزا محمد اخباری اوصله الله تعالی الی العتبات
العالیه و نور قلبه بانوار الائمة الطاهرة و حالانکه گناه ایشان بحکم انما المامور معذور
همین قدر است که عبارت انوار بدریه از مقام مطلوب فرستاده بودند جناب المعی باصف و
لفظ قدر سی پیدا نبردند و آن کتاب را که این عبارت دران واقع است از کتب اهل حق
فهمیدند و چندان شادمان شدند که سرور عید یا شجاع الدین ایشان از یاد رفت و آخر بالتقاط
میر صاحب را در مجتهد الزمانی که در فن کلام کما ینبغی مهارت ندارند کما عرفت و ستفهم
مزیدا علی ذلک بیدار گشتند و بکمال تاسف ستار کردند حالیا و نوبت بدانجا رسید که
بعد از یافتن عبارتی برای الزام اهل حق اعتماد بران میکنند چنانچه عبارت ایشان
جائیکه دعوی ثبوت امامت یزید بعد از یافتن بعضی از عبارات کتب اهل سنت کرده اند

دلالت بران میکند بلی رسیت گفته اند مار گزیده از ریسمان میترسد و انچه نقلا از بیاض فرموده
که ابن حجر تاریخ الخلفای سیوطی را الخ و بعد ازین در مکتوبی که بهم کتابتش از دست نشست
تفصیل این اجمال العمل آوردند و گفتند که ابن حجر عسقلانی در مختصر تاریخ الخلفا سیوطی فرموده
انتهی مختصرا باعث سلب حسن از نبی آدم است و سیجی تفصیله انشاء الله تعالی و تفضیح انکه کذب
و افترا و حال جامعین بیاض همدرین دکی معلوم شده که مکاید را در انتخابات خویش دخل
دادند تا انکه جناب اسوة المتبحرین در غلط افتادند و دانستند که کتاب از کتب اهل سنت است و
عبارتش را از میرزا محمد صاحب طلبیدند و بطور بشارت نزد هم مذهبان خود فرستادند و
حاشا که کسی از علمای سنت کتاب سیاست و امامت را از کتب خویش قرار داده باشد
و آنها که ترجمه ابن قتیبه نوشته اند بشیء از کتب او را یاد کرده اند مگر کسی از جمله تصانیف او
کتاب امامت و سیاست را نام نبرده و حکم جناب مستطاب که اسرار مکتومه بیاض چنانچه بلا نور الدین
رسیده اند دیگر کسی را از ان آگاه نیست صراحة دلیل بر انست که او و همه اصحاب جامعین بیاض و انتخابات
شان را بر شمرده و بهر حال چون چنین اعتقاد بدان دارند که جامع بیاض رطب و یابس بهم کرده
و تمیزی میان این هر دو ننموده و از ذهن و فطانت بهره نداشته پس کتاب انتخابات را که هنوز
اصلاح آن تمام نمیشود و محو و اثبات بنهایت نمی انجامد بمرویات و انتخابات او مملو کردن
از عجایب خیالات است که گاهی مثل آن بگوش کسی درین جهان حیرت زا نخورده باشد خود
اعتراف دارند که مرحله دشوار گذار است که انچه برای الزام خصام بدست آریم باید آن
در کتب خویش یابیم و این امر بدون مهارت فن و حصول تبحر و کمال فطانت و سلامت

وهمین چگونه متصور نیست وهرگاه این امور از جامعین بیاض خود مسلوب است پس کشکول و
انبان‌شان تشبث کردن تیشه بر پای خود زدن است وازینجاست که چون بعضی از منتخبات
بیاض خود را که از بیاض برچیده‌اند ونص قطعی در ابطال خلافت راشدین فهمیده نزد مولوی
نورالدین فرستادند او تقریر سنده را الجواب ابن درویشیکه از اکبرآباد بلکهنؤ آمده چند نزد کمترین
ملابس تقیه می‌آید شنیده بودم دستوده وحضور والا هم لب اعتراف گشوده اند انیهمه با قرار
ایشانست ورنه حال مجلدات بیاض مذکور که همه آنها بدیدم گفتنی نیست در هیچ مقام
بیاد نمی‌آید که چیزی بدون دخل یکدست خویش نوشته باشند وبعد غور و معاینه بکار
شیعه آید و آنکه بکار تواند آمد جائی مطابقت بماخذ دارد واز اینجاست که صاحب صواقع
صاحب این بیاض را که بدوش علمای امامیه فراهم گشتند از رؤسا محرفین و عماید متکلمین و
کما لا یخفی و از کلام ابن حجر هم مقام که علمای شیعه کمتر سوادی ازین بیاض گرفته اند جناب
معلوم شد که انیمعنی را غنیمت وقت دانسته اند و باعث نام وری تصور کرده که انچه در مثل کتب
سابقین مذکور نیست بدست آمده واین خیال مصداق سرابی است که تشنه را از دور
آب صافی می‌نماید چنانچه اجاره علم مجده سیما میرزا محمد مولف نزهه مجلدات بیاض
نزد خود داشته وفاضل جابلسی یعنی مجتهد فانی نیز مطالعه آن فراز رسید و آخر را در
معظم جناب مستطاب قدوة الاخبار مبین اکثر را از مجلدات آن دیدند و بعضی از نسخ کار
برادر همین بیاض که شیخ مهمان دند نیز منتخبات آن را التقاط کردند و جابجا مضمون تقریر آورده اند
پس در بیاض جز استخوان بی مغز چه باقی ماند لیکن بکار رسا می‌آید که برای کتاب امامت

توده توده از بیاض فرا گرفتند و آنها دست قرآن نبینند خستند و با وصف ضرورت
اغماض نمودند و از این معامله هم صریح توان یافت که جناب مستطاب مجتهد بعضی از وجوه
که تصریح آنرا مقتضای ادب مانع است مرویات بیاض را غنیمت دانسته اند و از اینجاست
که مجتهد و برادرشان که هرچند بقول سامی مرد این میدان نباشند ولیکن چون اندک پی بحقیقت
بیاض برده اند و پای ثبات بیاض را در تحریر سامی با فتاده اند یعنی جزء مرسوم نگفته اند که بر آن
اعتمادی نتوان کرد پس از تشویشی که در اظهار این افادات دارند که مبادا اشتمال بر مسائل
اولین اضحوکه هر دیار گردد نجات نمیتوانند یافت طرفه آنکه جناب مستفسر مانند که در ابتدا
باین بیاض نه داشتم باین خیال که سند تصحیح نقل از کجا بهم خواهد رسید انتهی و حالانکه بعد از
مطالعه رسائل حضرت جامع فضائل و دیدن مجلدات بیاض عیان میشود که بسیاری
از مطالب آنها خود از بیاض است که با وصف بی اعتنائی بدون تطبیق نمودن فر
با حصل بکار برند اکنون که در فکر تصحیح و تطبیق افتادند بهتر آن است که در منتهی الکلام افادات
ایشان را که از نتایج افکار خود قرار داده بودند چنان که هم زدم که با قرار خویش انتساب
بوده اند اکنون میخواهند که ماخوذ را با ماخوذ منه تطابق دهند تا بار دیگر در مغلطه بیفتند
و لغایت ایزدی لا بل عقلی و نقلی کما اشرنا الیه آنفاً چنان بعلم راسخ است که بعد از
ظهور آن افادات که هنوز در غیبت کبری افتاده و هرچند جوابش بذمه فقیر نباشد
سبب آنکه آن افادات کتابی جداگانه است و بر نقض کتاب فقیر مشتمل نیست اما ذیل
فقیر بکشف تلمیعات آن کافی خواهد بود زیرا که قبل از این که جناب رئیس المتکلمین با نتحال

روایات که در بیاض سست درآمیخته‌اند و بسرقه آن مشغول شوند نشیب و فراز ایشان را
نور دیده و پست و بلند از اینک دیده‌ام و مثل مشهور است که زده را میتوان دید مخفی نماند
که حضرت خان علام را افزای مخلصان در بهم رسانیدن آن روایت که در حق حسن بن علی مجتبی مروی است
چرا اینقدر رنج و جهد افتاده‌اند سببش آنکه بر تقدیر این روایت طعن مشهور که دربارهٔ
انزال عن منبر ابی است بوجوه بهترین وجوه در باب صدیق اکبر تقریر خواهند کرد و هیچ ندارند
کلا اگر بالفرض دستیاب هم شود سودی بر آن برای شیعه مترتب نیست و این امر را
باحادیث شیعه که هم در علل الشرایع و دیگر کتب معتبره مرویست در کتاب ازالة الغین
عن بصارة العین فی اثبات شهادة الحسین بعنوانی ثابت کرده‌ام که مزیدی بر آن
متصور نخواهد بود و آنکه در حق قاضی نور الله شوشتری که برادر معظم جناب ایشان را حضرت
مفتری میدانند و ملقب به نحراش یعنی شیعه تراش لقب میکنند و جناب مجتهدان
جناب گو بر زبان نیارند مگر از تحریرات سامی ایشان و اعتقاد این مضامین خود دیده است لفظ
شهید رابع از قلم تحقیق چکیده باعث حیرت است که شهید اول نزد ایشان لقب محمد مکی است
و شهید ثانی لقب زین الدین عاملی و شهید ثالث همین نور الله شوشتری و بعد از شیخ جمیع این
شیعه کر کذاب شرح حال شهدای دیگر هم عیان میگردد که در مدارس قم و شام
اعتباری تمام پیدا کرده‌اند و در لباس نفاق عالمی را به ضلالت افکنده‌اند غرضکه هر یکی ازین مسکان شهید
در اضلال و تلبیس حیلی سرکار و یگانه روزگار بود بار خدایا مگر شیخ مهین اکبر
ساکن مهان بوده‌اند و در تصنیف رسائل دستگیری مینمودند و آخر باعث ندامت گردیدند

چنانچه دریافتی شهید ثالث بالخیر قرار داده باشند و تقدم این متاخر که بر قتل ایشان که
بسبب محبت عجوزه دنیه واقع شد بالیقین بیست سال نگذشته باشد باعتبار شرف
خواهد بود فلیتدبر فانه مطائبة لطیفة هندیة وانچه در امر میزان تقریری کرده اند حقیقتش نیست
که من و زری نزد نورالدین مذکور حال تصنیف جناب خان ملیح و ران نگفتم که اینقدر از
فن غافل اند که هنوز کتب رجال را ندیده و نه اسامی آن از زبان علما شنیده اند و به تنبیهات
علامه دهلوی پردازند الحمد لله که چون آن شخص مقتضای خیر خواهی ایشان را ازین قسم امور
مطلع کرد اعتراف نمودند و جز اقرار چاره نیافتند و صریح گفتند که فلانی در امر
میزان ذهبی غلط نگفته و ازینجا حال تبحر و غزارت علومیکه تعلق بفن کلام دارد بمیزان
عقل توان سنجید و المنة لله که هنوز تردد ت این امور که قبل از تعرضات قصیره
یقینیات و قطعیات نزد ایشان بوده موقوف نمیشود حتی که مولوی نورالدین احسن استعانت
سیرو دکلا از جناب مسئول است که اگر معلوم باشد که معنی کتاب کیست اشعار فرمایند
و درینمقام شعر مشهور چه قدر چسپانست شعر چه خوش گفته است سعدی در زلیخا
الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها وانچه درباره رفع تحیر خود استفاده از جناب
سر دفتر متوکلین و سرآمد متصوفین نمودند و بالفاظ معلوم که لفظ ریشائیل بدان
مشعر است ادا کردند و بران مکتفی نشده لفظ شهیر شد و حوالی نبا رست داد بدان
ضمیمه کردند از ان صاف صاف پیداست که اعتقاد جناب شان که حضرت خان صاحب
مرا ضعف [illegible]

اعتقاد ایشان در بارهٔ حضرت مولانا و آنچه بعد ازین فرموده‌اند برانقدر هم زاید است
کما عرفته و آنکه ارشاد شده که معمای معارف که رقمی بود کشوده نشده است لابق نیست
که دفاتر طوال در شرحش می‌باید نوشت مگر درینجا هم اکتفا بر ایجاز میکنم و میگویم که قبل
ازین معلوم شده که مولوی نورالدین حسین بکمال اهتمام در تتبع آن کتاب مامور کرده بودند
تا رافضی بودن چند کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ازان آید و قدامت تشیع محمد شاه
ازان باثبات رسد و اینقدر بر هر کس عیان گردد که درانوقت هم رافضی بوده‌اند و اگر
این مذهب اصلی نمیداشت اصحاب چگونه بآن میگرویدند الی غیر ذلک و ایشان جستند
و نیافتند چنانچه عبارات و تاویلات شریف که شاید آن نسخه مختصر معارف باشد
الی غیر ذلک بران دلیل است و ازین مقام هم قول صاحب تحفه راست آمد کما هو
فی الواقع کذلک که یکی از معارف تصنیف سنی است و دیگری تصنیف ان قرشیعی است
و آنچه اکابر امامیه مثل سید مرتضی در تبصرة العوام بسنادکلامش قدامت مذهب خود ثابت کرده‌اند
مهمل و مفتضح گردید و تمامی افادات شیعه که تعلق باین کید داشته است نابود شدند پس
بنا بافادت مآب که بالفعل رباست تشیع بذات والا صفات شان منتهی گشته
و در حقیقت رواج و زینت این مذهب بواسطهٔ ایشان در بلدهٔ لکهنؤ بوده نورالدین حسین را
منع نمودند که این سربسته را نباید کشادن و میانهٔ مردمان فاش نباید کردن
که بعد از کشادن این لمعات عوام دست از مذهب تشیع خواهند برداشت و اهل
خواص یقین خواهند دانست که بنیاد این مذهب کیست افتاده و این هیچ در طلسم

که اگر مولوی مذکور از مقاصد و عبارات مطلوب نشانی میبافت چه علم و نقاره که برای
مزید سرور زمین بنهاده اند و الحمد لله که تشیع ابو الطفیل هم بان معنی نیست که بکار معتقدین فضل
آید و برای قدامت این مذهب قوتی افزاید و آنکه درباب فاضل یعنی ابن ابی الحدید
اظهار حسن عقیدت کرده اند هم از غایت وهن تار و پود عنکبوت میماند زیرا که از سکان
قدما شیعه مخلص یافتن سخت مشکل است این بیچاره دران گرفتار آمده و خود هم این مشرب را
اختیار کرده باشد چنانچه تکیه اورا ملا مهدی استرابادی اقرار کرده اند و
مؤلفش در بحار مجلسی شان یافتم همچنین در کتب دیگر کما لا یخفی علی المتصفحین و آنکه افاده نموده اند
که چون ابراهیم الی قوله از زمان سید باشد از شواهد و براهین قطعیه بر کمال تحجر و جاهلیت
جنابست زیرا که هنوز در نیافتند که سید مرتضی در گروه شیعه دو کس اند یکی برادر ابن بهیا
رازی ست که تبصرة العوام تصنیف کرده الی غیر ذلک دران کتاب بمضمون برای اثبات
قدیم بودن مذهب خود از ابن قتیبه روایت نموده که معاذ الله از اصحاب حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس که اول ایشان امیر المومنین است راضی بوده اند و برضا
بطیب خاطر با ابوبکر بیعت نکردند چون نوبت بضرب و شلاق رسید و عنف و تشنیع بجبر
اکراه انجا سید با ابوبکر رو آوردند انتهی محصوله و این سید مرتضی صدها سال متأخر
از ابراهیم بن قتیبه است چنانچه بعد ازادنی غور و تتبع کلماتش در تبصره معلوم میشود
و باعث بصیرت ناظرین میگردد پس اورا معاصر ابراهیم یا چندی متأخر ازو زمانش
قرار دادن اعجوبه روزگار است که مثلش را ناظرین و سامعین در هیچ کتابی و مکتو

نخواهند یافت دوم سید مرتضی ثمانینی که افادتش در مائه رابعه بتصریح قاضی نور الله
در مجالس المؤمنین باعث افتخار شیعه گردیده جناب که خود در روزی که فقیر برسم
عیادت حاضر شده بودم افاده نمودند که من تصنیفات او را هرگز ندیده ام و نه درست
از تالیفات او نزد خود دارم و بنده عرض کردم که شافی او مستعار نزد من هست بعد از
حصول توانائی باید دید کجا در مصنفاتش دیدند که او استناد بقول صاحب معارف مینماید
و قدم حادث را ثابت میکند و حال غلبه ظن ایشان معاصرت این هر دو نیز از غرایب است
کما لا یخفی علی من طالع کتب الرجال والمنة لله تعالی که خود بعد عجز از تاویلات که در باره
معارف نمودند باواز بلند فرمودند که عدم تطابق نقل با وجود تنصیص علما جای انکار
می افتد آنچه درباره ابن قتیبه از تحفه نقل نمودند و فهمیدند قطعا بامعنی حاکمست که هر دو
امر بجای خویش نیست چنانچه بر بیننده عبارت آن که قبل ازین وارد کردم پیداست
مقصود حضرت علامه دهلوی اینست که ابن قتیبه افترا نسبت کتاب معارف سوی خود
یا همنام خود نموده فاعتبروا یا اولی الابصار و ازینجا قیاس باید کرد که حال شخصی که
در فهم عبارت سلیس حضرت علامه دهلوی که در صفا ضرب المثل است چنین باشد او
کتاب منتهی الکلام را چگونه تواند فهمید چه جای آنکه جوابش قصد فرماید و لایق آن
باشد آمدم بر اینکه در نسخه دیگر از معارف که ابن قتیبه شیعی است چنانچه تعدد معارف
بران دلیل است اموری مذکور است که منافی مذهب اهل سنت باشد پس از قبیل ایضاح
واضحات است کتاب عالمی از شیعه که در حال اصحاب و امور دیگر که تعلق به تبیانات دارد

چگونه مشتمل بر منافیات مذهب سنت خواهد بود فکیف که آن عالم هم تکیه بر تقیه و نفاق را
بنصب العین فرماید و از تصنیف آن همین مقصد ملحوظ دارد و آنکه اهل سنت بنا بر اعمال تقیه
تشیع بسواد گرفته‌اند و ضعف ایمان را نسبت بفاروق اعظم نموده‌اند و صاحب صوارم هم
بدان تصریح نموده و علمای سنت تعرض بافترای ایشان کرده‌اند از ملاحظه مجتهد فانی و دیگر
علمای امامیه گذرانیده‌اند و کسی متصدی بر اثبات آن منافقت چنانچه رسایل و کتب مولانا
رشید المتکلمین نور الله مرقده شاهد عادل هست و مستعرفا انشاء الله تعالی حکم بنماید که
جامعین بهتان را مستعد شده‌اند چنانچه معمول اهل تکیه در سنت و در منتهی الکلام
ذکر کرده‌ام که اکابر حضرات امامیه مثل مجلسی بنسبت ضعف ایمان بتصدیق مذهب دعوی از خود
بعقاری در اوقات نموده‌اند که از حیات سرور کاینات جز چند سال باقی نبود و انهم خود
در بحار و حیات القلوب موجود است چه مجال دارند که انکار شنیع نمایند حالیا آن عبارت که
وعده به بیانش تعلیق گرفته و دال بر آنست که رشید المتکلمین تکذیب صاحب صوارم فرموده‌اند
انمقام را بنظر سامی هم در آورند و صدای زهر و طرفه بر خاست باید شنید که
جنابشان در اوراقیکه از بلده بنارس نزد مجتهد فانی فرستاده‌اند در انمقام مسطور نموده
قول عینی در شرح صحیح بخاری میگوید که حاصلش اینست که اگر کسی سوال کند که وقوع این
شکوک و شبهات از عمر دلالت میکند بر عدم ایمان عمر جواب گوییم محتمل که عمر در اوقات
جمله مولفة القلوب باشد الخ مخالفین تکذیب این نقل میکنند و میگویند که اگر انجناب صادق
اند نقل عبارت آن کتاب مع سیاق و سباق کرده بفرستند و نشان دهند که این سوال

وجواب دران در کدام مقام واقع است الی اخر العبارة وعبارت کتاب ایضاح که
خطابش بالذات بجناب است بعد عبارت مجتهد فانی که آنفاً منقول شد باین الفاظ حسن
ترتیب یافته که اگر جناب والا شرح عینی را بچشم خود مطالعه فرموده ازان عبارتی را که حاصل
مضمون نقل کرده جناب مجتهد باشد بقید مقام قلمی فرمایند ونقل را بتصحیح رسانند
اکثر گناهکاران را از قید حدید سوظن نسبت بمجتهد مؤتمن وا رهانند انتهی بلفظه وجواب
مقدمه ثانی بر تقدیر تسلیم هم در کتاب مذکور بعنوان الزام بدینسان نوشته ام که اما
دیده خود را از شست پای تجلب نتوانند برداشت وحکایت وثیقه خلافت بلافصل قطع نظر
ازانکه افترای جامعین بیاض است بر اصول امامیه هم در مناظره پیش امیر ووزیر اگر
مسند نسبت حضرت امیر را حاجت بادله دیگر که اهل افترا وضع کردند وبسیاری انکار ازان هم
نمودند نمی افتاد فکیف باصول معتمده اهل حق وقد تقرر ان الدرایة خیر من الروایة وانکه فرمودند
که از حضور کرامت ظهور صدائی نشنیدم جوابش آنکه سابق اشارتی بدان کردم که
قبله وکعبه ایشان چون دیده اند که در رساله امامت غیر از کاسه لیسی جامعین بیاض ومانند ایشان
چیزی دیگر نیست آن بیچارگان مهر سکوت بر لب زدند وبانگی نه برداشتند وبر ظاهر است
که اگر مضامینش لایق ستایش میبود چگونه خاموشی اختیار میکردند وخموشی ایشان در عدم
مقبولیت رساله مذکوره برابر هزار دلیل است افسوس که جناب مستطاب بنوا معنی را باو صف
المعیت ونوعیت در نمی یابند وآنچه تحقیق نوری را درباره مجتهدین تصدیق کردند وتبا
تمام ادا نمودند نص صریح است درانکه جناب تقدس انتساب خود اعتقاد ندارند وایشان را

در فن کلام لایق و مستعد نمی‌بینند و تمامی لیاقت و استعداد در اسباب ذات مکتوب الیه
منحصر می‌پندارند و افسوس می‌کنند که چرا کتاب تحفه را برای اصلاح پیش مجتهد نفرستاده
و از ابتدا چرا زانوی ادب پیش مولوی نورالدین ته نکردند و بنده را اعتقاد تمجیدی در
سر است که اگر این شخص بر طبق وعده خود نزد خانعالیشان حاضر شد چون چند ماه بلکه قریب
یکسال در صحبت فقیر بر معایب مذهب شیعه مطلع گشته بود و بر رکاکت حجتهای بعض بیا
و ضعف ادله شان یقین حاصل زهم دست هیچ خشک و تر ایشان بلا نقض و جرح باقی نمی‌گذاشت
و از اینجاست که چون از تعرضات او اندیشیده دانسته اند که تحریرات و تقریرات سیاسی
امامت را پسند نخواهد کرد و زیر نقض و منع و معارضه خواهد گرفت فرموده اند که اگر بر
ذات الهی بخشند ولیکن انبیا هم بخیال دارند که مباحث دینی خالی از نقصانات نمی‌باشد
و رطب و یابس همه گفته میشود و از اینجا صاف معلوم شد که او را از اصلاح و محو و اثبات
منع میکنند و میخواهند که فقط سد اعتراضیکه ظاهر الورود باشد و در خاطر عوام خطور کند
قصد نماید و دیگر هیچ نمیخواهند که کلام را بی غبار سازند که این از طاقت ایشان
خارج است الغرض فقط گول عوام و فریب اراذل ناس مطمح نظر است تا بدانند که فلانی کتابی
فرستاده بود و خانصاحب هم جواب نوشتند نعوذ بالله من اختیار النار علی العار
و از اختلاج قلب و اشتعال نائره غیظ و غضب بدین اجزای کتاب منتهی الکلام نیز مبرهن
و روشن است که جناب مستطاب بکمال حیرانی و ضعف اعتقاد دستار کشته اند و الا معقول
نیست که شخصی فن کلام را ممارست کند و عمر عزیزش درین شغل صرف کرده و بدین سان کتاب

حضم تصحیح القلب شود دیگر وقتیکه بصیرتی نداشته باشد بخدای کریم که من هرگاه بر رسائل
و تصانیف دیگر ایشان هم قدما و متاخرین ایشان مطلع میشوم موجب ظهور خطاهای
ایشان در سطاوی عبارات گردیده سرور و ابتهاج میکردم و نفس ما توقف میخواهد که قلم بدست
گیرم و بر لغزشات شان اعلام نمایم والمنة لله که اکنون جناب مستطاب تحفه اثنا عشریه را
و ایشان هم بنظر اجمالی دیدند سبحان الله رسائل در فن کلام و مبحث شیعه و سنی نوشتن و تحفه را انموذج
چنانچه باید ندیدن کار جناب اولیای جناب است نه کسی از مردم دیگر غلط گفتم زیرا که شخصی
دیگر را حریف و هم سنگ ایشان هم یافته ام قریب بیست و چهار سال میگذرد که در قصر آباد
غلغله برخاست که بزرگی از متکلمین امامیه از بلاد مشرقیه رونق افزوده اند که نام رسالة آن
کشف ... بستن آ و جواب تبصره حکیم سلامت علیخان مبرور مغفور که به بسط و تفصیل نوشته اند
همراه دارند چندی از بزرگان باعث شدند که ملاقات باید کرد و اگر آن شخص رغبت
مناظره نماید قیل و قال هم باید نمود باری با تنی چند رفتم و اشتیاق خود را درباره کتاب
مسطور ظاهر کردم خدمه خود را آواز داد که هان زود بیار پیش کتاب را گشود و در خواندن
شروع نمود قضا را بعد از خواندن تمهید این لفظ بر آمد که تبصره والا مینویسد گفتم والا
چه معنی داشته باشد زیر لب تبسم کرد گفتم حقیقت حال چنین مینماید که جناب لفظ هندی
در این مقام استعمال کرده اند چنانچه هندیان در محاورات خود برای ... فروشی مثلا
میگویند سرکاری والا الی غیر ذلک گفت البته من کتاب را از رذالت نموده ام و این لفظ را
برای همین مصلحت ایراد نموده چون یکدو ورق از مباحث خویش خواند به یقین دانستم

که مطلق

که مطلق با فن کلام خصوص بحث شیعه و سنی آشنائی ندارد برای اتمام حجت و تخجیل کردن
معتقدین او گفتم که شما کتاب ذو الفقار دیده اید گفت نه اندک نه بسیار گفتم صوارم و حسام را
مطالعه آورده اید گفت زنهار باز فرمود که موضوع این کتاب چیست گفتم بحث فریقین و از
افادات مجتهد جالسی یار گفتم تحفه اثنا عشریه بنظر سامی رسیده گفت هرگز گفتم پس احقاق
الحق و مانند آن کجا دیده باشید گفت احقاق از کیست گفتم چون جهال علم و فضل شما بدین درجه
رسید که هیچ کتاب فن بچشم هم ندیده اید پس بالیقین معلوم شد که آنچه نوشته اید وسوسه شیطانی
بیش نیست باری همه معتقدین و حقیقت حال دانستند و آنکس و پیروان ایشان تخجیل گشت انتهی
الحکایة الغریبة بخیال نداشتم که این قسم حکایات را بر زبان آرم و این مکاتیب اکمال ستر و
احتجاب مانند امانت نگاه داشته بودم و نمی خواستم که فاش گردد لیکن آخر کار جسارتهای
جناب و الحاح احباب باعث بر تحریر این اوراق شد انصاف باید نمود که کسی برای تحریر
مقابل خود اینهمه پسند داشته باشد از وی اخفا و استتار ممکن نیست حوصله بنده را
باید دید که اینهمه نزد خود داشتم و گاهی در صحبت های مناظره هم اظهار این مکاتیب لفظاً و شفهی
نکرده ام باز هم عذر جسارت میخواهم که برای خدا اسم گرامی اظهار نمایند و آنکه ارشاد نموده اند که
بالفعل بنده را حاجت بهمین قدر است که آنچه تحریر کرده ام رد آن در آن کتابها شده نظر باشد
میرزا محمد صاحب موصوف با بنده در بلده لکهنو النقل میکردند لا فی بیش نیست و آن قصه هم شنیده
که جناب خانصاحب و دیگر آنچه در باب حدیثیکه تعلق بآیت کریمه دارند تفسیر کشاف الاکبر
نوشته بودند میخواندند اتفاقاً شخصی گفت که من در کتاب منتهی الکلام دیده ام که مولوی

هم چیزی بعنوان جلد بد قلمی کرده فرمودند که بیارید تا ببینیم باری آن مقام را برآوردند
و بر ملا خواندند و چنان نمود که تا آن مقام را از منتهی دیدند تقریر ایشان در رساله امامت
ناتمام است فرمودند که اکنون فکر جواب هم باید کردن گفتم مباحث را باید خواند و فکر جواب
بعد ازین باید کرد باری سخن در مباحث دیگر افتاد کسی گفت که جواب این مبحث نیز درین کتاب
موجود است آن بحث را بالتمام از کتاب منتهی الکلام شنیدند و تاسف خوردند و از آن روز
حکم کردند که کتاب منتهی الکلام بغور تمام از آغاز تا انجام باید دید و از تعرضاتش نشان باید داد
و الا این راقم که نوشته ام بدون تعرض بکلام صاحب منتهی الکلام رایگان است القصه
چنان بعد چند روز بذهن شان حالی شد که اوراق رساله امامت را که تحریر نموده اند خود مخدوش
است و این امر بعد از آن بود که اول اجزای کتاب امامت بدون دیدن تحفه اثنا عشریه
نوشته بودند کسی گفت که جواب این مقدمات در تحفه بابسط وجوه مذکور است پس بحث تمام
تحفه را از باب امامت دیدند و مشقت تمام خود را از تعرضات صاحب تحفه نجات بخشیدند
الغرض چون ملال و کلال بیش از حد بعد از دیدن کتاب منتهی الکلام بحصول انجامید روزی گفتم
که اگر جناب بفکر جواب مباحث منتهی الکلام بقدری که تعلق بکتاب سامی دارد افتادند بالیقین
این کتاب هم ناتمام خواهد ماند بهتر آنکه کلیة از مباحث کتاب مذکور تغافل نمایند و تمهید
در دیباچه کتاب خود بگویند که آنچه صاحب منتهی الکلام باین دلائل تعرض کرده و بنقض
و معارضه پرداخته اگر اجل مهلت میدهد و زمانه مساعدت میکند جوابش خواهم نوشت
یا کسی دیگر باین امر عظیم قیام خواهد نمود پس معلوم شد که آنچه درین مکتوب افاده کرده اند

و دلالت

و دلالت بران دارد که منتهی الکلام بقدر ضرورت ولطر اجمالی می بینیم الی اخره کبرای
بیش نمی نماید وخیال خام است هرگز بر ردِ چنین بحث هم مستعد نیافته اند و آنکه فرموده اند که
هرگاه مشغول بجواب کتاب میشوم حتما مثل مطالعه طی الکتب یا مطالعه زواهد بلمه که اغبیا
حرفاً بالحرف خواهیم دید الخ حاکم است بانکه عبادالله نور الدین حسین ایشان را شنیده
مجانین دانسته بجهت آنکه اول بار بتالیف کتاب ما است بر داخته اند بی آنکه تحفه را دیده باشند
بار ثبوت از سر نو و مشقت مجدد داهم رسید و تمامی مکاتیب دال بر این است که کتاب منتهی الکلام
را تمام ندیده اند و مشغول بتصنیف کتاب ما است گردیده پس ایشان را بار بار تذکیر کرده
برای خدا هشیار شوید و بخواب غفلت نروید وکتاب مخالف را بالحضرت ببینید و در
هر لفظ و معنی آن غور و تامل بکار برید و سرسری نگذرید والا ایمان شما در کاسه خواهد رفت و
و حریف باز غالب خواهد شد و بر شیعیان شکست برشکست خواهد رسید والحمد لله که انچه جناب
ایشان در چیزی از اوراق نزد فقیر در وسط ماه ذی الحجه فرستاده اند مدلول [illegible]
که چنانچه اغبیا بمطالعه زواهد بلمه مشغول میشوند و بجهت غبی و غومی دل [illegible]
و بخر استاد خود میخورند و حلق خود میدیدند همچنان جناب سامی با وصف انهماک بمطالعه ان
وعده حتمی نموده اند مطلب کتاب قصر را اندریافته قلم بر دیگر و ورقش [illegible] بر داشته اند
لا حول و لا قوة الا بالله و انچه بعد از تنبیهات نور الدین حسین و میر صاحب و دیگر [illegible]
گفته اند ولیکن بنده اکنون بعد استخراج حدیثی منفید بحیان میلرزم که مبادا در [illegible]
ما هم باشند الخ بر اندک هشیاری و فطانت ایشان قرینه توانند شد و انهمه مساعی جناب

که درباره خلافت یزید پلید بظهور پیوست در منتهی الکلام و کتاب تکسیر الصنمین
و بصارة العین فی اثبات شهادة الحسین که در یکصد و پنجاه جزو کلان مختوم گشته مجملا و مفصلا
برهم زده ام و اینهمه امور را از کتب معتبره شیعه بر جناب مخاطب و معتقدین ایشان ثابت
ساخته ام پس عزیزان ایشان جان در مذهب خود بجای خویش بست و چنان مینماید
که بعد از مطالعه کتاب ثانی علی رؤس الاشهاد هم اقرار زبانی به بطلان مذهب تشیع خواهند
نمود انشاء الله تعالی و آنکه میفرمایند که هرگاه سند حدیث اصحابی کالنجوم در کتب شیعه یافته
میشود اکنون سر را بکدام سنگ باید زد جوابش آنکه حضرت و ساده لوحی جماعت و
تجبر را بکبریای الهی قسم میدهم که بموت حرام نمیرند بلکه بمذهب حق و راه نجات بگیرند و سر خود را
بسنگ نشکنند بلکه از مذهب تشیع که خود آنرا برفض تعبیر میکنند رجوع کنند برای خدای
عز و جل و رسول او خیر الرسل سر خود از زینهار نباید شکست بلکه رخنه وساوس شیطانی که
آدمی را از اختیار حق باز میدارد باید بست و توبه نصوح از تشیع محدث باید نمود و مذهب قدیم
اختیار باید کرد و آیت کریمه واتبعت ملة آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب باید خواند
و اگر بعضی از اشیاع و اتباع باتباع نفس سرکش بغاوت اختیار کنند و بشاه راه هدایت مایل
نشوند و بعضی دیگر سخنان نامربوط پیش کنند با آنها باید فرمود و صلای عام باید داد که در
اصول عقاید از الهیات تا امامت و در فروع از طهارت تا وصیت هر اعتراضی که بخاطر
دارید نزد شخصی تقریر کنید که من بدست او رجوع بحق کرده ام تا اعتراض شما از تغییر و
تطهیر مبرا گشته یا مشابه بل با فحش و جواب شما مشغول سازد بار بدیهی چه در کشکول و

اینان نگاه دارید پس مذهب قدیم را که اصحاب نبوی و اقارب آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم بران مذهب بوده اند و تمامی علما و ارباب اشراق الاشاذی لا یعبأ بهم مذهب را
خلفا عن سلف اختیار نموده چرا از دست دهیم و مکاید اینها که باتباع ابن سبا دین خود
در باختند چرا گرفتار آئیم القصه عقلای روزگار ازین مکاتیب عموماً و قول جناب خصوصاً
که عوام و ادنی در بادی النظر معترف میشوند که سنیان که مذهب باطل اند و غلغله کتاب
منتهی الکلام منتشر میشود و بالیقین در یافته اند که جناب را فقط فریب عوام منظور نظر او طفا
نور حق در سر افتاده که مولوی فخر الدین از اصلاح رساله خویش چنانچه باید باز رسید از
و درین مقام نیز ارشاد میفرمایند که ادنی و متوسطین معترف بطلان مذهب سنیان خواهند شد
و خواهند دانست که کتاب فلان بی حقیقت است سبحان الله رساله در امامت نوشتن
و هیچ مقامی از کتاب منتهی الکلام بسبب عجز و عدم استطاعت التعرض نساختن و اعتقاد
اینمعنی داشتن که مردم معتقد خواهند شد که مذهب سنیان باطل است و کتاب منتهی الکلام
بی حقیقت جز کسانیکه هیچ ندیده باشند و مصداق انهم الا کالانعام بل هم
اضل سبیلا بوند دیگر کیست که چنین خواهد گفت افسوس که چه نفس گرفتار گردیده و بهره
از حق و راستی هنوز بدست نیاورده و انکه در مکاتیب سامی با مردم یاد کرده و نگاشته
بودند که عمر درین آرزو میگذرد که با علمای اهل سنت یکجا نشینیم و اول دست بالا کرده
یکدیگر اندازیم و زار زار گرئیم و باز گوئیم که این چه اختلاف است که سلف ما و شما را
تحادی و کلمه گوئی پیش آمده عصبیت مذهب را بر طاق نهید و از سنیان و شیعه

دست بر داشته بطلب حق متوجه شوید الی غیر ذلک بر خلاف واقع بر آید والحمد لله
که حق تعالی جناب سامی را مهلت بخشید و من دعا میکنم که تا قیام ساعت و ساعت قیام
زندگی باشد که دو فایده عظیم برین مهلت هفت ساله مترتب گشت یکی آنکه همه کس از اقاصی
و ادانی بخوبترین وجوه دانستند که زنهار بر رد این کتاب قدرتی ندارند هر چند عرق ریزیها
و جانفشانیها باقصی الغایت رسانیدند ورنه بخیال مردم میگذشت که بسبب عدم مهلت
جواب منتهی الکلام در پرده عدم مستتر ماند دوم آنکه بسیاری از بزرگان که صدیق حقی
و جلی یعنی میرزا مظهر علی صاحب که در فن رمل و نجوم همسر ندارند و کتب کلامیه فارسیه اکثر
می بینند از جمله آنها هستند گمان اینچنینی بود که گو جواب منتهی عاجز شدند و بال اکثر می بینند
ولیکن بموجب فصاحت بیانی و طلاقت لسانی در مناظره از عهده بیرون می آیند و حالا
ثابت شد مساوی در هر صحبت مناظره طلاقت لسانی بلکنت زبانی و سحر روشنائی و ما
با نقباض و نگرانی مبدل گشته و آخر خود در فارسخطی که بدست خویش نوشته‌اند الزام خود در
یاد نمودند و فرمودند که من کتب خود را بخوبی ندیدم و روایات را یاد ندارم و شما
همه را بدین خوبی و نیکو دیده اید پس الزام بخورم و طلاقت لسانی باقی نمیماند نفس این عاجز را قبول
میکند پس مناظره نمیتوانم کرد والحمد لله المجری الحق علی لسانه حیث رجع الحق الی مکانه و
عبارتی که فارسخطی عبارت از کتب بعضها باید شنید که مکالمه لسانی با جناب جامع ایشان نمی شود
بدو وجه یکی آنکه آن شفیق از مدتهای دراز همین شغل تتبع و تصحیح دارند و بنده هرگز اشتغال داشته
ام و استناد بشیر طریق معارضه نمیسازند و بار حضور احادیث مذهب خود نیست

سی

پس تامل جواب باید داد و نفس سرکش این عاجز الوا راندارد دوم مثل مولانا میرزا کاظم
علی صاحب مغفور هنوز الفت و عادت بصحبت گرامی چنان نشده است که توحش تباین رفع
کرده بلکه بتذکر طول اللسان سامی اندک غیظ در میگیرد باز روانی کلام کجا و این خوش سخنی است
تحمل که کار بسا درة اللسان افتد و آن مکروه طبع والاحباب لطف کلام می یافتند و بقدر
شغف مکالمه باقی نمی ماند انتهی مقام الضرورة من کلامه وانچه میفرمایند که حقیقت مذهب
تشیع بعد مرگ زیاده تر منکشف میشود شاید که مراد از حقیقت نقیض آن باشد والا چگونه
تصور کرده شود که آدمی را یقین جازم بحقیت مذهب خود باشد و گاهی بدین روایات همیشه
خود باشد بید بر خود بلرزد و زمانی بدین تقاضا سیر خویش که مخصوص مذهب تشیع است اورا
ارتعاد قلب و جگر رو دهد و زمانی از ملاحظه افادات قدمای خویش چنان مغموم و ملول شود
که هم پامال شدن وجه معاش از یادش رود و وقتی آنقدر بگرداب تشویش غرق گردد
که امید وصول بساحل نداشته باشد و سر خود در سنگ خارا زند و زمانی بر دیوار شکند و حیرت
بر علمای خود و طعن نماید که آب بی لجام خوردند و عاقبت اندیشی نکردند و بخیال نبود استند
که حریف چه خواهد گفت وانهم در افادات خود ضبط کنند که علمای امامیه از جواب انکاح
ام کلثوم با فاروق بحیرانی و عجز گرفتار اند و چگونه عقل سلیم قبول کند که فیض صحبت رحمة
للعالمین همین قدر باشد که خواص و ملازمین او خبر شادی و سعد ودی مهتدی نشدند
و لاریب ظاهر قرآن بزرگی و صلاح مهاجرین دلالت دارد و بدریین این جمله را بشارت
که گناه ایشان بلا توبه هم مغفور و هرگاه حاطب بن ابی بلتعه آن گناه کند که فساد عالم را

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بغیظ و غضب درآید و بعد ازان فرماید که از بدترین او
سب او را بگذارید خلفای ثلثه چه گناه کرده اند که با وصف اینهمه مناقب قابل سب و تبرا
باشند الی غیر ذلک والمنة لله که حقیت مذهب اهل حق از تبرین کتاب و سنت آنقدر بر ساحت
ضمیرم تافته و شعشعه های لمع رایت و ضیا بر فضای قلب این طالب علوم دینی آنقدر انداخته
انداخته که لو کشف الغطا ما ازددت یقینا و سید احمد رحمة الله علیه را که از دست
کفار شربت شهادت چشیدند و بچگونه ثواب اخروی سرخرو گردیدند و از جمله
سادات عظام بودند بلفظ تو زعیل و ناشخص تعبیر کردن دلالت بر کمال مراعات
ادب نسبت باین خاندان مجد و اعتلا و دودمان اصطفا و ارتضا دارد و طریقه شیعه از
سلف تا خلف همین ست نگاه کنی که اینها در برادران و احفاد و اکیاد اهلبیت علیهم السلام
چه اعتقاد دارند بعضی را بقمار بازی و برخی را بطنبور نوازی و جمعی را بعدم طیب
ولادت و بعضی دیگر را بکمال شقاوت یاد می نمایند نعوذ بالله من اعتقاداتهم و اعمالهم
و با اینهمه که شنیدی دختر من اهل حق افتادند و داد تلبیس و تدلیس دادند و از عجائب قدرت
آفریدگار آنکه درین مکتوب کلمه حق بر زبان ایشان رفت که بتصریح تمام گفتند که کسی اینها را
سید احمد رحمة الله علیه شهید بیچ دو اینهم از غرائب روزگار و اعجاز آفریدگار
ست که ازین عبارت هم پیدا ست که رسوخ و اعتقاد کماینبغی بر مذهب تشیع ندارند
و تزلزل عظیم دارند و حق همین ست که مرجعیت خلایق در بلده لکهنو و فتح ابواب
از هر طرف و اکنون انتهای پایست کلامی بجناب ایشان و عار و ننگ نفس عثمان

اختیار را از دست ربوده و باصرار و استمرار طلب امری هدایت نمود و آنکه در باب حضرت
سرآمد صوفیه و کملا احباب افصح فصحا و ابلغ بلغا سطری چند بر صفحه قرطاس نگاشته
و فرموده‌اند که حال ریشائیل آنکه الخ بمنزله برهان مسلم است و نزد هر عاقل بلکه هر نادان
و جاهل مسلم که اگر در اوان سابق حسبان کمی را با متمنان کیفی هم ضمیمه مینمودند بجهت اینها
در طلب خوارق که باعث ترک و تجرید گشته نقیه را که سنت متقین است
اختیار سفر نمودند سبحان الله حال قوت اسلامی بدون اتمام حجت بجائی رسیده که
سب و تبرا هم گوش میکنند کره برابر و نمی‌شنند بلکه برادر سر و رو ابتهاج میروند و
بعد زمانی و سوابق صحبت و خلوت نوبت بدان انجامید که نمونه بعضی از تحریر احقاف را
بر کتاب فقیر در چند از ورق مینوشتند و بخطاب مستطاب مینمودند که باین عنوان
میباید نوشت و در رد کتابش این طریق میبایست چنانچه در کلکتوه از مکاتبات اهالی
فاضل اخباری بگوشم خورد و از اینجا حال بر اختلال این سکنه بال قیاس باید نمود که با
عناد شدید که با این هیچکاره دارند چرا بین عیسی در باره فقیر سر از شرب عشق و غرق بحر
نظر بعد ز بوشی و چشم پوشی که از ذاتیات اهل جذب و سلوک است نیافته اند و بالفرض
اگر احدی از اقارب کمترین هم این پیشه میداشت جای آن بود که مدعیان تصوف و
طریقت و هم‌زبانان مسند مشیخت که اکل حلال و صدق مقال و تیر بر زبان
آرند چه جای آنکه کفش و زری الجناب الوالد الماجد نور الله ضریحه نسبت کنند که از روز
ولادت نام نامی ایشان در دفتر دیوان وزارت وزیر اعظم هندوستان

داخل شدند و در شاه جهان آباد تحصیل علوم فارسی بوجه کمال و علم عربی بقدر ضرورت
و شغل حفظ قران مجید و خوشنویسی خط شکست ممتاز بوده اند و همراه والد بزرگوار
خود که از جمله رفقای وزیر اعظم بودند و بعد از خرابی سرکار وزارت و کارخانه
سلطنت ستاجری مضافات بلده مذکور بنام شان مفوض بود بانواع ترفه و
تنعم بسر کردند و بعد رحلت شان قریب اربعین در بلده فیض آباد نزد برادر بزرگ خود
تشریف آوردند و حساب و کتاب تجارت شان و انتظام امور خانه و تفقد حال و تعلیم
بعضی از اولاد و اطفال به ایشان تعلق داشت تا آنکه بعد از عمر شصت سال بجوار رحمت و
همسایگی حق آرمیدند و فقیر برای فروختن املاک که از انجمله محل سرای بخشی فوج
بادشاهی لاله کیرت سنگه و دیوانخانه او بدست شان بود قصد دهلی کردم و مقصود
بالذات ملازمت حضرت خاتمة المحدثین و المفسرین علامه دهلوی قدس سره العزیز بود
که بدین توسل ربود الغرض نسبت پیشه مذکور بجناب والد مغفور از همان قبیل است
که دروغ گویم بر روی تو و لیکن این نوع دروغ بفروغ از شخصی بعید نیست که در قصبه
مارهره یعنی حرم شریف پیر طریقت خویش مرتکب امری شود که باعث طرد و انعاج گردد
چنانچه مرشدزادگانش مفصل روایت مینمایند و بسیاری از اهل علم و فضل اطلاع
کلی بران دارند و در بلده لکهنو اقدام بران چیزها نماید که طوائف رقاص و مغنیان سمان
رشک برند کما هو المشهور و بعضی از اقارب او در لکهنو کوچه ها گردش کنند و مصداق
کلام شیخ شیراز قدس سره باشند که آنانکه یوسف را فروشند تا چه خرند و جل فضائل

کما

وکمالاتش تحصیل امور دنیوی بسر شود و اکثر منکری البلابی و حضار جنبیان بطور تعبد
بازیچه معاش و معاد او بوده باشد چنانچه بعضی از حکایات را جناب قدوة الاماجد
و الاماثل اسوة فضلا کامل مولوی جعفر علی علوی دام الله فیضهم نیز در قصه خود معاشه
فرموده اند و حسد و حرص او بجائی رسد که گاهی در مجلسی حسبةً لله حاضر نشود و کسی را
بهر چند ادرس نهد و آنانکه از تلامذه او بعد دیدن این امور نالایق بجای دیگر روند
و بخدمت دیگر علما برای تحصیل بقیه کتب درسیه رجوع نمایند در بیحرمتی آنها دقیقه فرو
نگذارد و عیاذا بالله علانیه آنها را تکفیر نماید و انواع افترآت بر ایشان بندد و بر
بمعائنه حالش لاحول گوید و بر ریش او خندد و ملای نامی مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره السامی
درباره رهزنان طریقت مدعیان معرفت حقیقت بر نقل بعضی از فضلا در حق این نقاد عرفا
چه نیکو فرموده

**مثنوی**

نیز شیخ ما ز شور و شغب * صبح صبحگاه وی بی هشت
سر پر از کبر و دل پر از اعجاب * روی در خلق و پشت بر محراب * صف زده گرد
از خران گله * در فکنده به شهر و لوله * جنگی چند کرده خود را گرم * نه ز خالق نه از خلایق شرم
هیچکس را بدل قبولی نه * پای کوبان ولی اصولی نه * نه ز انوار ذکرشان شیری * نه نور
حال سماع شان خبری * حاصل ذکر در ذکر کردن و بس * اثر رقص ضعف پشت و کمر * هر چه
دادی بدست شان خوردند * هر چه آمد ز دست شان کردند * کار شان خورد و خواب
کردن نه * هیچ شان فکر روز مردن نه * ذکرشان صرف بهر سفره آتش * فکرشان صرف
در وجوه معاش * بهر آتش ستا آشنائی ایشان * زآتش تیک و شناسی ایشان * داد از این

گمرهان ابله داد منحرف از طریق عدل و سداد الی غیر ذلک من اشعار المثنوی المولوی
المعنوی علیه الرحمة من بعد مخفی نماند که آنچه بوالد ماجد رحمة الله علیه نسبت کردند مکافات
آن احسانات است که هنوز خطوط شان نقش دسنده خواهد بود و چنانچه فقیر ازان در رساله واهب حاطمه
علی من اخرج من اهل البیت فاطمه یاد کردم پس هرچه بفقیر کمترین و اسلاف صالحین نسبت
دهند بجای خویش خواهد بود ولیکن اینقدر حقیقة الامر است که بعد ویرانی بلده شاهجهان آباد
حفظها الله عن الفساد اعمام فقیر همراه نواب شجاع الدوله در فیض آباد آمدند و بنابر تخالف
مذهب و هم باقی نبودن رسم قدیم نوکری که اشارتی بدان رفت ملازمت نواب موصوف
اختیار نکردند و پیشه تجارت گرفتند و دکاکین تعمیر ساختند و گماشتگان برای
سفر و حضر گذاشتند و حق تعالی درین وجه حلال آنقدر برکات عنایت فرمود که نوبت
بلکوک دراهم رسید و این بزرگان بخوبی بسر نمودند که کم کسی از علما و مشایخ و سادات
ازینجاب تا کلکته باقیمانده باشد که دران شهر رسیده محتاج اعانت گردیده باشد و
ایشان حق خدمتش بجا نیاورده باشند و در تاجران وقعی و اعتباری که برای ایشان
آنقدر بود که در فیض آباد ضرب المثل بوده اند این است حال آنکه نسبت بفقیر کردند
و آنچه حرفی با ایشان نسبت نموده ام اکثری از اهل این بلده بلکه خود تلامذه و احباب
ایشان اکثرش را قطعا و یقینا میدانند و از دعاوی ایشان بشهادت قلوب خویش واقف اند
حتی که بعضی از اهل وضع و مروت از همسایگی و جوار ایشان هجر دریار داشتند و
اهل عدالت عادات ایشان را که متعلق بخصوصیات دارد چنانچه میان مسفر باشند اگر طرف داری

مدعی ظاهر امر عین شود با مدعا علیه معامله طبقی میسر و ولیکن بقول شیخ علیه الرحمت
مصرع منت بش گفتم همه خلق بس واز عجائب امور آنکه میرزا محمد صاحب رئیس
المحدثین الاخباریین بعد از انکه از سفر کانپور معاودت نمودند در لکهنو بمن میگفتند که فلان
وبهمان قصد اینمعنی مصمم داشتند که بشیوه تجارت را در مصائب اعمام شما ذکر کنند من منع کردم
وگفتم که حال اصحاب ائمه ومجتهدین وفقهای اوائل غیبت صغری وکبری نصب العین دارید
آخر انکس کتب قدیم وجدید شما را دیده گفتم الخیر فیما وقع ورنه من فقیر دراز بشیوهای
بزرگان باستانی شان یاد دارم که بروایت بسیاری از ثقات شیعه که میرزا ابو جعفر
فیض آبادی از انجمله هستند از راه دور ودراز در فیض آباد فیض بنیاد بماه رجب رونق بخشیدند
می افزودند و پارچه فروشی کرده در ماه مبارک رمضان عمل بدین بیت میکردند
تمارض تحل لک الطیبات وبعض التمارض عین الشفاء فانکان لا بد من صومه فکن من
الصوم بعد العشاء ودر آخر ماه مذکور رخت سفر می بستند ودرین شیوه بنحوی شهرت یافتند
که بعضی درباره فرزندان ایشان قصاید بر داختند که بیتی از ان این است بیت خدا
کجا وکشف رموز سخن کجا کورا هر شناختن بهتان ملل است وناظم قصیده که لفظ
کورا درین بیت بلهجه اهل هند آورده تلمیحی عجیب است که لطفش در میزان بیان نمی سنجد نعوذ
بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا وانکه جناب خان صاحب الاتحاد از راه
تاویل بلکه تسویل فرمودند که کتابیکه انجناب را بهم رسیده بود کتابی دیگر یا مختصر معارف باشد
از عجایب توهمات است چه نور الدین رکاکت این مقولات برهان صریحست وبیانی حتمیم

بدان نسبت زیرا که خود نجدی در باب مکتوب الیه معتقد بود که مثلش در علما نبوده باشد
و مجتهدین و فقها و متکلمین سبا او زنهار نتوانند رسید باز او را چنین قرار دادن با خبر و
زرین سبار کسیکه حرف آشنا باشد در چنین مغلطه گرفتار نتواند شد که کتابی دیگر باشد
و او را معارف داند و مختصر معارف را با آن شد و مد معارف نامد اینهمه صور خیالیه است
ست رجماً بالغیب هرچه میخواهند بر زبان می آرند و حیرانم که شمول نسخه دیگر از معارف
بر منافیات مذهب اهلسنت بچه کار جناب می آید و فراوان حیرت است که این بکدام وجه
تواند شد تکلیف که آنرا با دل دلیل تعبیر فرمایند بل غریق البحر یتشبث بکل حشیش اما اعتراض
اول پس جواب آن بهیچ وجه از علمای امامیه نتواند شد و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا مگر آنکه
روش اهل سنت اختیار فرمایند فحبذا الاتفاق ونعم الوفاق و حال اعتراضات دیگر
بعد تقریرات مطاعن خلفاء راشدین نیز همچنین است کما لایخفی و از نیست که جناب مجتهد صاحب
خیلی دست و پا گم کرده و از هر طرف یاس کلی بهم رسانیده و مجتهدین خرج در الالف
این کار زنده ستة النجابه نور الدین کرده میخواهند که رهنمای ایشان شود و افمن یهدی الی
الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون مسوده مکتوب
نور الدین حسین اکبرابادی چون کند اندیشه فلک پیما از کاخ اشتیاق
کوتاهست و ایما و اشاره عقلی هم که بحر محیط را بکوزه تواند گنجانید عذر خواه مبلغ
شوق ملازمت را بر ضمیر منیر که صور نفس الامریه در آن منطبع است و اکنون شرح
بعضی از جهات امور که انتظام دارین با آن منوط است میسگراید که [illegible]

فراق و غذای پابندان مخمصهٔ اشتیاق یعنی تمنا می وقتی ساحت ورود در انوار نیّر گرد
که دامن صبر و شکیبائی از دست رفته بود و در انتظارش صنوف آلام بر خاطر فاتر مستولی گشته
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن مضمون عبارت بیاض که جناب در باره کتاب امامت و سیاست ابن
قتیبه از مختصر تاریخ خلفای سیوطی نگاشته‌اند در صحت آن اندک غدغه دارم زیرا که بعض تصحیح در
از اوراق دفتر بهم رسید از نام عاریست و تمام العبارة هذا قال ابن حجر المکی صاحب الصواعق
المحرقة فی مختصر تاریخ الخلفاء للسیوطی فی ترجمة وفاة علی بن ابی طالب علیه السلام و هذه الوقائع
مبسوطة فی کتب التواریخ بل افردها ابن قتیبة بالتالیف و اطال فیها بما کان ترکه
اختصار الکلام فیها اولی فان الامساک عما شجر بین الصحابة متعین لقوله صلی الله علیه و آله و سلم
اذا ذکر اصحابی فامسکوا اللهم الا للتعریف لما لا بد منه مما یترتب علیه فائدة و لا یخشی منه ضرر
لا سیما مع بیان ما یحتاج الی البیان انتهی اقول فی هذه العبارة شهادة قوی لکل ما اورده
ابن قتیبة فی کتاب الامامة و السیاسة و دلالة علی ان ترک غیره بعضا فیه خوفا من الفضیحة انتهی بلفظه
صاحب البیاض در این عبارت از نام کتاب امامت و سیاست ذکر سقیفه و بیعت حضرت امیر علیه السلام
که جناب می‌نویسند عینی و اثری نیست و نسخه که از ناصب عداوت مستعار گرفته بودم نیز از این
امور عاری بود و از اینجاست که در تحریرات سابقه پیرایه گذارش در بر کرد که لو اصحّ در دلالت
این کلام خدشه توانند کرد کما لا یخفی چه خوش باشد که نام کتاب و سقیفه و بیعت در عبارت
مذکور نباشد از نیم مرده جان بخش محمد زدا بالضرورت اطلاع بخشند بلکه عبارت نسخه خود
که متعلق باین مقام و مرامست لطف فرمایند و دیگر آنکه بر کمال احتیاط جناب در باره افشای ان از

مرویات ابن ابی الحدید بنابر شهرت نسخه بودنش صد حسنت و آفرین بی‌اختیار از زبان
فقیر برآمد در سفر زیارت عتبات عالیات در بعضی از رسائل مجتهدین ایران بین العلماء دیده‌ام که او را شیعی غالی
سنی نوشته‌اند و عجب اینست که دلیل تشیع او مطابق زعم شان اینست که هرچند در بعضی از مقامات بر
خلفا سنیان از فضایل مذکور رعایت علما رسانیده و لیکن مقصودش این بود که در لباس عمده
مطاعن خلفا را بعنوان خیرخواهی شان ثابت کند و داد بلاغت هزار ساله خویش بتقریب مشکل
و مانند او در فضایح قوم چنان حکایات و قصص آورده که شیعه هم به بعضی از وجوه آن استکشاف نتوانند
و این ربدن و در نسخه ممکن نیست فقیر بعد از دیدن این افادات دست تاسف مالیدم و بدل گفتم
که چون در ایران بین سنیان یافته نمیشود انحصار در امور مذکور صرفه نمیفرمایند بهر حال بنده را
خوش نیامد و تحیرم بیش از پیش دست داد مقتضای احتیاط همین است که از افادات او دست کشند
فلسفه در کم ما ادق نظر کم و از مدتی جناب تحسین عبارت مطلوب سامی در فتح الباری داشتم تا حرمی عجب روداد
که جناب جناب ورق گردانی کردند و نیافتند فقیر در بین جنرال اب بواسطه مولوی الهی بخش
قطعه فتح الباری از مقام معلوم بهم رسانید و بعد از تتبع و استقرار آن پابوس کرده آنچه جناب بقلم
دادند همان بعین از قبل النخلة راسخ شد من بعد التماس است که چون از پیشگاه عنایت و عطوفت
بارها تجویز شده است که درباره حق گوئی زنهار ذهولی و قصوری و مساهلتی نرود لهذا
زبانی ناصب عداوت آنچه بگوش خود رسیده دلیلم و کاست بخدمت سامی رسانیدم و
فائده هم بران مترتب یافت اکنون بالیقین معلوم شد که کتاب بی‌شبهه از ابن ذهبی نیست لفظ مجملا
حال الباس مناسب همین است که در تحریرات خویش نام این کتاب را با این عنوان سبب رقم فرمایند که

در کمین شبهه و انچه بعد از قرائن بضمیر و الامر کنده شده که مولف مغنی عسقلانی است بنده را
در غیاب تامل است انشاء الله تعالی بعد از وصول کتب معلوم که امید قوی دارم برآوردن
این معنی دشوار نمی نماید و عجلت اینها سیل در حکم اول باز تحیر او با استماع افاده سامی چنانکه مطابق
واقعست هرگز خاطر فقیر نیز منطبق زیرا که او بخیال فقیر مرد این میدان نیست و هرگاه در
باره معارف خود تاکید بلیغ یاد کنم که این امر گفتنی نیست خلاف عقل و نقل است که نزد کسی
این از سهو بنده اگر کشایم جناب را فقط از این امور اطلاعی دادم که گوش زد اثری دارد و در کام آن
تالیفات بکار آید مع ذلک احتیاط بنده را ملاحظه فرمایند که با وصف عدم فرصت
گاهی تجویز نکرده ام که کاتب دیگری باشد از اینجا قیاس فرمایند که احتیاط فقیر در چه قدر شده خواهد بود
و مصلحت آن می بینم که جناب نیز تنها اکتفا بکاتب جواب هم بذمه خود نهند که نیز چنین
کاتب عیب دار باشد و لیکن مصحح بار آید بود از بار بار اندیشه کن و انچه بخیال
حضرت گذشته که کتابیکه فقیر آنرا بعد از الحاح سامی بدیه معارف نباشد این احتمال که کو
دران کتاب منطبق نمیشود زیرا که نسخه قدیم و از نظر علما و طلبه بلکه ماهرین فن گذشته و
ترجمه کاتب و نیز بر اول ورقش ثبت بود و آغازش همین نام و کنیت یعنی ابو محمد عبد الله
بن مسلم بن قتیبه الخ افسوس که مالک اجازت نداد و الا همراه ان ایام سفر فرستادم این
آرزو در دل گره شد و قول جناب که در تحفه از کتاب امامت و سیاست عینی و اثری
نیست موجب حیرت کمترین خلایق است زیرا که فاضل عزیز در طعن ... از رسالتان
مذهب خویش عبارت امامت و سیاست اذکر کرده نسخ عبارتش اینست طعن ... انکه

سفر کرده برای طلب خون عثمان حالانکه کی حق قتال چنانچه ابن قتیبه در کتاب خود ذکر کرده ان عائشه لما

اتاها خبر بیعة علی وکانت خارجة من المدینة فقیل لها قتل عثمان وبایع الناس علیا فقالت ما ابالی

ان تقع السماء علی الارض قتل والله مظلوما وانا طالبة بدمه فقال عبید اول من طعن علیه واطمع

الناس فیه لانت ولقد قلت اقتلوا نعثلا فقد فجر فقالت عائشة والله قلت وقال الناس

فقال عبید فمنک البداء ومنک الغیر ومنک الریاح ومنک المطر وانت امرت بقتل

الامام وقلت لنا انه قد فجر و در جواب او بسیار از کلمات درشت گفته که ازانجمله است و

تحریض نمودن عائشه بر قتل عثمان و او را نعثل گفتن همه از مفتریات ابن قتیبه است و در جای شیعه

تحفه که مفتاح نام دارد و کمتر نسخه صحیح آن کسی را دستیاب شده بتصریح بر بودن ابن سبا است و

از تالیفات ابن قتیبه شیعی میکند غالبا این حاشیه بر کتابی نوشته ام عبارتش اینوقت بهم

نرسید و درباره کتب مطبوعه خدا میداند جهت مساعدت کردانیده ام قریب یقین است که مطبوع

بهم رسد و شخصی را از احباب برگماشته ام که هرگاه از طعام قریب نصف شب فارغ شوم تا لقمه رابع

آخر روایات کتب از هر جنس استماع فقیر رسانیده باشد اگر این طور بحاله باقی ماند برآید کار بسیار

آسان است فی روایت دوم که انسانش یعنی شرح بخاری فرموده بخیالم چنان را نسخ است

که ناصب عداوت و روایات ما را و معارضه بالمثل در حق ابوذر غفاری رضی الله عنه صرف کرده

چون کتابها بهشتاد و چند و سی جلد اینوقت یاد ندارم که در مسلک اول نوشته یا ثانی مکرر بلا ترجمه

خود چنین ثابت کرده که امامیان ترک را تا فلان سال که وا بعد وفات سرور انبیا قریب است لنبت

اسم الایمان میشمارند و غالبا اینهم گفته که در کتب شیعه در تمیمی که او مکذبین ختمی ما

صلی الله علیه و آله و سلم بارها نموده روایات موجود است و چنان بیاد فقیر هست که در یکی

روایات ملا باقر مجلسی ایراد کرده بعد از آن بغایت تفحص شده و آخر زبانی داوری این

غفلت نباید فرمود شخصی از متوطنین کنتا میرزا بهر تحصیل دوست و خیر خواه [illegible] دیگر بدیده

بفقیر خبر رسانیده که کتابی در خانه [illegible] هست که بران لفظ تفسیر [illegible] معروف است [illegible] تفسیر

زین الفتی باشد که جناب از ایجان دل طالب [illegible] کرده [illegible] شمارند و کمال [illegible]

رسانیدن نسخه نمایند عقد [illegible] کمال [illegible] و جهد بلیغ [illegible] بیشتر آنکه از مطلوب نشانی [illegible]

سراغ آن دستیاب شود دیگر امر که ضروری الالتماس است آنکه از افادات سابقه [illegible]

پیدا است که درباره کتاب ناصب [illegible] از دو ثمان عالی جناب مجتهد العصر [illegible]

کلی از تحریر سامی پیدا است و برادر ضمیر شان یعنی سید [illegible] صاحب [illegible]

ندارند بخیال فقیر چنان می آید که چون نسبت [illegible] گویا [illegible] نمودند [illegible]

و تشارک [illegible] روایات جناب را امکانی ندارد بهتر آنکه با این [illegible]

التماس دیگر نزد حضرات درباره جواب کتاب ناصب چه تحقیق [illegible]

و روایات متناقضه که در جواب [illegible] جمع کرده و [illegible]

خوانی گشته درباره جواب آن چه میباید کرد و چه خوش باشد که [illegible]

بعضی از اشکالات کتاب [illegible] خود جناب با فقیر التقاط کرده [illegible]

سخن کشان کشان آریم و بگوش فقیر رسید که [illegible] مولوی [illegible] علی نام [illegible]

نیست که جناب گاهی از علم و استعداد شان [illegible] امتحان [illegible]

استعدادی دارند و کتاب ناصب عداوت را دیده اند در کتاب ناصب از ایشان هم
استفساری رود و طریق مذکور سلوک کرده تا اگر هم رسیدن باشند باعانت پردازند
و الا الیاس احدی الراحتین و آن بزرگ فاضل اخباری که عبارات انوار بدریه نزد سیاحی می فرستادند
بغلط فرستادند حال استعداد شان چنین است و درین فن هم سوادی دارند یا نه و در بعض اخبار
منصب اند یا بطور انصاف سر می کنند و با وجود ان جناب مجتهد العصر ساخته اند یا مثل دیگر
اخباریه که سرغنه شان میرزا علی سیاح باشند را بغض و عنادی سپارند و از کتب دینیه
بهره بدست آورده اند یا بی خبر از ان ظاهر از عبارتیکه درباره فرستادن عبارات انوار بدریه
که مفید مدعای سیاحی انگاشتند و خلاف آن برآمد نمودند حال شان معلوم شد مگر طالب
تفصیل ام افسوس که حال مجتهدین زمان اینست و دیگران آگنده روزی پراگنده
دل و فقیر بی بضاعت درین طوفان بی تمیزی افتاده لیکن بجناب الهی چنان راسخ امید است
که ازین تلاطم امواج عنقریب بساحل نجات رسد و نزد سیاحی برای تائید مذهب المنتحل
مصمم تر می شود و فراوان سعادت دارین اند و نزد دوستان بهجت افزا بادا
رساند و مطلب فقیر از بهم رسانیدن ابرام البصارة العین این بود که تصانیف سیاحی
تمام و کمال نزد ناصب موجود و تصنیف او جز این کتاب نزد سیاحی نیست چون
در ابرام البصارة العین تفصیل و بسط بسیار کرده و اجوبه اش غالبا از هشتاد نکته
نود گذشته عجب نیست که تخالف و تناقض در ان راه یافته باشد انجمعی برای احتساب
مفیدتر از انجا است و طریقه متکلمین که فتح و قیود ضروری از لوازم تقریر و تحریر

شان بود همین بود که اول در جواب کلام خصمانه اعتراف تام میکردند باز فکر جواب می
افتادند با اینهمه سخنی بود که بنابر خیرخواهی و غمخواری صدور یافت اگر مصلحت باشد خبر
بدان متعلق نیست مصرع صلاح ما همه آنست کان صلاح شماست بعد از رسیدن افادات
ملازمان دهیچمدان حال خیرخواهی انشاء الله تعالی زیاده تر وضوح خواهد پیوست در مقابل
که احتمال معارضه بالمثل برای منجا تکلف خواهد بود بالضرورت از ان اطلاع خواهم نمود و اگر ما صوب را
تقریر بدون آن نمیتواند شد و حیرانی و تشویش ساعی از بهم رسانیدن حدیث نجوم که با او
اتفاق افتاده بجای خود است ملاذا فقیر در بعضی از مجلدات بحار دیده بودم که بعضی از ائمه
طاهرین در جواب بعضی از مسترشدین نوشته اند که حقیقت انست که این حدیث از جد امجد ما نور
منقول است و تحریف لفظی دران از بنا افترای نواصب تحریف معنوی باد است کرده اند
که این حدیث را بر اهل سنت فرود آورده اند و در تیه ضلالت حیران و سرگردان مانده اند و نه در حق
که حضرت خاتم المرسلین کسانی را نجوم هدایت فرموده اند و اقتدای شان را موجب اهتدا فرموده اند
که حال شان در زمان سعادت توامان انجناب بعد از وفات شریف بر منهج واحد بود و نه کسانیکه
مصداق امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا گردیده اند و در کتاب ناصب ان یاد دارم که شاید در
اول این حدیث را در اثبات امامت اول خلفای خویش یا رفع نسبت احداث از حضرات شان از
تصانیف ابوجعفر قمی صرف کرده و این حدیث در تصانیف فضل بن جبرئیل نیز بنا دقیقه می آید
و بنده راحیرتیکه در خصوص این امر است نه از ان جهت که امر باقتدای فلان و فلان از ان لازم می آید
بلکه حیرت از انست که بعد از احاله است بدو چیز عظیم القدر یعنی قران و عترت ارشاد اینهمه صحابه

مثل ابوذر و سلمان و حذیفه و مقداد و ابن مسعود نجوم هدایت اند بهر کدام اقتدا کنید راه
دین و نجات خواهید یافت و مهتدی خواهید شد چه محمل داشته باشد و مزید حیرت آنکه بعضی
از علما میگویند که مراد اهلبیت اند و در معنی به بعضی از اخبار و آثار که خلاف آن از شیخ ابن
بابویه غالبا در هدایه هم نقل کرده تشبث دارند در نصورت قطع نظر از تخالف مذکور
حدیث اول هم معارض میشود والا باید که این ارکان قایل شوند باینکه معاذ الله حال
اهلبیت هم مانند اصحاب بود که جمعی مرتد و احداث و ردت گرفتند و بعضی بر حال خویش
راسخ ماندند و لم تقل به احد و جناب در تصانیف جد امجد فقیر نور الله ضریحه مثل احقاق
و مصائب النواصب ملاحظه فرموده باشند که در معنی حدیث ردت اصحاب که مرزا
مخدوم شریف نبیاد تیز زبانی بران گذاشته چقدر قیود برای همین امر افزوده اند و از
مانند اجلای بدیهیات گردانیده پنداریم که انقسام احادیث را ناصب در رساله حدیث
ثقلین بکمال بسط و تفصیل آورده در خطی ورا نوشته بودم که باین رساله کمال اشتیاق
حاصل است برای چه باید فرستاد بسیاری از امور را جواب قلمی کرده مگر زبان خود را
در غیاب متحرک ننموده شاید از تهدید فاتح نگشته باشد اگر طلب نفس ملا از ما بنفسه
باشد اصرار و الحاح را بغایت قصوی رسانیم والا او را مصداق داخلی و طبعه گردانم
در رساله مناقب خلفای خود که در صحاح مصطلح شان پیش از پیش است از کتب ما باثبات
رسانیده و مهما امکن هیچ احتمالی را از طرف ما مثل تقیه و اراده و توریه ائمه بده و بجهة
و شاید بخیر معتبر بودن آن احادیث را باقی میگذارد لهذا حیرت شده در غیاب نسبت

بحیرت جناب مضاعف خواهد بود و بخت خیر تنها دارم و کفهای دست را بر هم سایم
از تعاد قلب و جگر خدام بر جای خود است بمقتضای بشریت نمیتوان گفت عین دید و بینی است
و چنان دانم که شاید تقدیر الهی شد بر جناب مساعد افتد که مضطرین را بشیر و دستگیری منظور باشند
و تائید لم یزلی را قرین حال و مال شان دیگر دانند و دلیلی که از فتح الباری در باره خلافت و امامت
یزید بر اصول اهل السنن بهم رسانیده اند بالضرورت بنده را از آن اعلام رود و چون تا صحت
همه کتب نظر دارد شاید دلش بملاحظه آتش سوخته بزعم خود تدارک آن در مسلک ثانی مجملا و
در ابرام مفصلا نموده و بجای خویش ثابت کرده که محمد بن حنفیه که برادر علوی مرتبت شان اما متفق شده
اند بیعت یزید بجان و دل نموده و تخلف صریح درباره اعانت کوشواره عرش نگار ریزه و بر باد نیز
تا دمشق رفته و صبح و شام بر سفره طعامش حاضر شده و بعد از کاسه لیسی آن شقی صریح و بمقصد
بر آمده و خبر امیر المؤمنین لفظی دیگر درباره او گفته باقیماند احتمال تقیه و آن هم و بعد از ملاحظه
تفصیل این قصه که در فلان و فلان کتاب است مفصل میشود زیرا که محمد مذکور زمانی او را از شرب
خمر نیز ذکر کرده فان التقیة غرضکه ناصبی با امکان تقریر مطلب را باشباع تمام ذکر میکند
رطب و یابس را فرو میگذارد و جناب از آن دلیل بنده را اطلاعی دهند شاید که الی برید و
کار آرد و فقیر را از این قلق و اضطراب باز دارد و از جواب نوار بدریه عقده کشای
و سیاست بعنوانی میکشاید که منتهای آرزوی نواصب اند بود و قبل از این هم گذارش داده
شد که جوابش خواجه غلام حلیم دهلوی است صراحة انکار کتاب مذکور در جواب ده و نه
از ادله هم بخیال خویش بر این انکار ذکر کرده که غالبا بعد از امعان و غور جناب الی ز مصداق

علی المطلوب شد و از مطالعهٔ تالیفات غلام حلیم مذکور چنان دریافته‌ام که ذکر فصاحت
خواجهٔ خویش را هم بچشم بصیرت دیده و آن مضامین در تقویت تقریرات خواجه در اصل کتاب خواجه
در حاشیه افزوده باری این امر خود خواجه است نه غلام حلیم و اشارتیکه بشوخی و رنگینی
عبارت خویش بمقتضای اما بنعمة ربک فحدث نموده‌اند حقا که آنچه من دیده‌ام و لطف کلام و
عبارت سامی را دریافته‌ام هیچ عبارتی تعبیرش ممکن نیست با این چستی و ظرافت بلکه تبسم ظرفی
این مطالب مشکله غامضه را کسی ادا نمیتواند کرد خود تصنیف علمای ایران موجود است این
نکات عنقی اثری از آن پدید نیست اگر ایرانیان بکمال جهد خوانند برین بلاغتها مقتدر نباشند
و او کان بعضهم لبعض ظهیرا غالبا در رسالهٔ اخیر آنچه در بعضی از تشبیهات لطیفه ارشاد نموده‌اند
هر وقت که یاد می‌آید دل از دست می‌رباید و از افکار و هموم فارغ میسازد و لطفا
که از الف و لام عهد خارجی در جواب صاحب تحفه آورده‌اند کمتر از وقایع تسخیر عالی است
اگر او نقیضیات نمود و الطیفه گوئی و بدیهه آفرینی ملازمان سامی دیده‌اند و شرور بر مطلبی در باب
فرستادن اقا ذات احدیت با وصف تحاشی از شرور معلوم که در بجاری حضور و آتش هم و نشست
... در حلاوت بها کام و زبان فقیر رسید از انصاف نباید گذشت خوشبیانی
و رنگینی محاوره‌دانی و انشاء عبارت تبسم ظرفی در مباحث کلامیه و آنهم بعنوانیکه متانت
از دست نرود و خالی از غموض نباشد بر جناب ختم شده و معلوم نیست که تمامی لغات
صراح و قاموس سینهٔ سامی که نمونهٔ لوح محفوظ است مخزون گشته که بی تکلف در هر سطر العنوان
شایسته و مقام خود مسنر مید در جناب هم چنان راند طولی و سابقه ولی مسلم است و رنگینی

شریک و سهیم نتواند شد رشته‌ای سیل هرچند بخواهد که محاورات فارسی را بیش از پیش در
محاورات خود صرف کند مگر زنگینی کجا بلکه چنان اجنبیت دارد که ناظر خوش نشود و
خوش گفت هر که گفت بیت کلاغی تک کبک را گوش کرد تک خویشتن هم
فراموش کرد و مثل مشهور که در خرابی سواد خط خود که موجدان ابوالفضل بن
نوشته بودم جناب قبید دران افزودند که لطافتش و بالا شدیخا که داد بلاغت
دادند وقت مطالعه صحایف عنایات از غایت مسرت و ابتهاج در پیرهن نگنجم و در
خود نمی‌باشم و مصائب یکسر از دست میرود و لطائف دیگر که فوق جمیع لطائف
تواند بود آنکه هر قدر که غور و فکر در تحریرات سامی میرود مضمونی از آن جنس تازه بهم میرسد
بستر التماس نیست که غالبا در عرضه‌های سابق از نام والد مبرور مغفور اشارتی رفته
مجد و اینکه در سفر زیارت عتبات عالیات وقت مراجعت در بغداد داعی اجل را لبیک
گفت الحمد لله که بمنتهای آرزوی خویش رسیدند و بجائی رسیدند که منتهای متکئین فیها علی
الارائک و مقام ورود جنود قدسیه ملائک است فراوان حسرتا اینکه قصیر ازین سعادت
جاودانی محروم گشت اشعار مشهور خفقد هر حرمان لی النصیب این مانند علاق الیمنی
انطباق دارد هر این نفس سرکش و تکرد آه که خندند اندر خزانه‌های بیمار گون
زمین یا ... تا کار و انکم که هر کس سیانند انکم نامی آن ... ظهور الدین حسن و در
اورنگ آباد شطری از عمر گرانمایه بکمال ترفه و افادات بسر کرده ... سال
جنت نشان باد ... از علم شان آباد باد و در ... اکنون جمعیت ظاهری

لشکری گران بهم رسانیده و عالمی بخشف و کرابت و کرد آمده همین قدر زربانی قوم معلوم
شنیده ام مگر دعوی نیابت حضرت صاحب الزمان با فواه عوام افتاده انچه از اینها
برین باشند مشتاق ام و مطلب فقیر از ذکر لفظ هیچ از طرف جناب سید الاوصیا در باره
جواب سوال عزیزی که در خواب اتفاق افتاد این بود که لفظ هیچ فرموده باشند بلکه
مقصود ایجاز در عبارت بود بعبارت خوانش مشتاق ترم و زیاده بر اشتیاق جواب
او دارم که چون اعتراضات اهل حق بلکه آوازه مبارکباد و نجم الاتفاق گوش او را
ساخت شنیده ام که هیچ آن برداخته رسال این هر دو عبارت بر ضرورت که بس مشتاقم
وفقیر زبانی بعضی از بزرگان ماجرای عجیب و غریب شنیده که کتاب زاد المعاد را در عشره
محرم الحرام از شخصی طلب کرده بود اتفاقا مالک آن را روز عاشورا حاجت بکتاب مذکور
برای تلاوت بعضی از ادعیه شدید تر شد حال ناقل را برای طلبش نزد او فرستاد کنیز
بیرون آمد و گفت که مولوی صاحب بر بام تشریف دارند و کتابی همراه برده اند و گفته اند
که کسی بر بام نیاید پرسید که صورت کتاب چیست تا می تشخصات بر همان زاد المعاد منطبق بود
قضا را بعد از یک دو ساعت راوی عجلت کرد و او را مضمون تعجیل معلوم شد بعضی می شنید
که مولوی همان کتاب را بدست گرفته از دروازه که بدهلیز تعلق داشت بر بر آمد و دریافت
که حال چیست و بر چهره او آثار اندوه و لمعان دارد بلکه اشکها از چشمش جاری بلکه حال هم
بر ریش او جابجا نشسته و العهدة علیه وصد و حیرتی از جناب باز عقده گشایی اشکال
مذکور یعنی سستی اعتقاد اهل حق و چیستی اهل باطل را اغرب بیاید از خلعها منهاست و از اینجا

بعضی از اشکالات دیگر حل میشود و آن اینکه سنیان زیاده تر نسبت بشیعیان بعبادت
الهی قیام دارند بزرگی در جوابش فرموده که چون ابلیس در اصول اسلام اهل حق رخنه انداز میشود
کرد در فروع بتقصیر عبادت ایشان متوجه گشته بخلاف سنیان که هرگاه کارخانه اصول
ایشان خراب کرده اوست حاجتی باقی نیست که بالذات بخرابی عبادت شان متوجه شود
که فساد اصل مستلزم فساد فرع میباشد ولیکن این وجه ظاهرا اندک خلافی بتوجیه سابق
دارد کما لایخفی لهذا نزد اقل الخلیقه وجهی دیگر قرار یافته و آن اینکه از احادیث کافی
وغیره چنان مستفاد میشود که ائمه معصومین ما باتباع شان بحکم وکونوا مع الصادقین
مثل جناب امام صادق در باره نماز نواصب معراج شان و زنا که افحش معاصی است فر
نوشته اند پس هر قدر که زیاده تر عبادت نمایند قربت لعین ابلیس و غایت آزردگی
اوست بخلاف امامیه و اکثر از حال علاقه و تناقض آرای حکام که مدعی عدل و داد
و کردن میکشند نوشته اند قلوب بعد ازان جمعیت کباب شده و عسرت و تنگدستی ملازمان
ابا کمتر از بیداد نیست و تقلیل مصارف خصوصا مصارف ضروریه پس کار اینها مشکل که
پهلو با استحاله میزند و در باره ستایش فقیر چندین اطرا و مبالغه فرموده باشند که موجب
کمال خجلت و دل تنگی میشود زیرا که فقیر ننگ خاندان هیچ دست ملاحظه فرمایند که
فقیر با وصف اختیار قضا باعتراف سنیان چقدر از لوث دنیا پاک بوده اند و در
اشاعت حق چقدر کوشش نموده اند حال رسائل هر چند از تحریر سامی قبل ازین
شده بود لیکن اکنون از افادات جدید مفصل تر دانستم که چنان که در

مطلق احیانی پردازد بحضور فرشید خودش انجاز و بسیار زده حکایات عجیب و غریب است
که تفصیلش را کتابی بر نمی تابد نازم بر اجمال جناب که تا می تفصیل حالش در ضمن آن نسبت
وجه معاندت با ناصب معلوم نشده که چیست که خود را از لوازم و عوارض آن ظاهر هم
معذور نمی دارد و غالبکه چون لاف محبت میزند بجناب هم اجزا افادات خود پیش نموده
باشد منبعد ملتمس است که اکنون بعد بهم رسیدن واسطه بهتر از اول که آنست یاران صحبت فقیر اجناب حقیقی
بآن نسبت که جلایل صحف را بر خط مستقیم ابلاغ دارند زیرا که اقل الانام باشد سالها
درین روزها در جستجو اکه از مضافات این شهر است بواسطه بعضی از ضرورات سرکار بوده
پس محتمل که مانند زمان اول نوازشنامه سامی مسترد شود و خاطر فاتر سیلاب خون گردد
و محتمل که بدست بعضی از احباب افتد که بیشتر در حویلی شان سکونت دارم خیر خواه بلکه از
تلامذه ناصب اند و هنوز نسبت ناصب برده دارند بعمل می آید که درین لباس بسیاری
از امور که سوال جناب و فقیر بآن متعلق میباشد حسب دلخواه طی تواند شد و اینها بعد
در خطها و کلمات مقدس معلوم شد که این اختلاجها قبل از تعیین واسطه بود و با تجمل تخلف
اجزای افادات را همراه جلایل صحایف بنشان جدید بنام مولوی سید جعفر علی مرحوم
سمت ارسال یافته باشد و هرگز هیچ دغدغه پیرامون خاطر صفا مظاهر نگردد
هر جا که خواهم بود نزد بنده خواهد رسید بلی اگر ایشان بعد پنجشش ماه از مکان خود
حرکت کردند و خدا نخواسته صورت معاش ایشان در لکهنو بطور نه پیوست آنگاه مجی های فقیر
مکاتیب را بر خط مستقیم همراه [illegible] نموده آنکه در باره معارف [illegible] و کتابی البته بطور احتمال

نقل فرموده‌اند مجذوب وما این احتمال از مستحیلات است کما سبق و منافی بودن مطالب آن
معارف که فاضل هرات از بعضی روایات می‌آرند و حضرت علم الهدی هم تشبث با
دارند برای اثبات سخن و شنفتر از چشمه خاورست مگر حیرانم که جناب از کدام لفظ قصه
فهمیده‌اند که می‌پندارم که در تحفه مجالس معارف امامت و سیاست بایستی نوشته نزد
بنده آنچه در تحفه عزیزی به ثبوت می‌رسد آنکه اصل معارف را که قصه مطالب آن گرد آورده‌اند از کتاب
دینوری می‌دانند و هذا من اجلی البدیهیات و معارف دیگر را لطف ابراهیم بن قتیبه
نسبت کنند و امامت و سیاست را هم تصنیف ابراهیم می‌دانند که شیعه بود و عبارت تحفه که بعین
سابق از این معروض شد حاجت باعاده نیست و جناب که مصر باشند که در کلام فاضل عزیز
از کتاب امامت و سیاست ذکری نیست والا بر خلاف کتاب او معلوم شود و جناب هم
در بیانات خوض باشند که این تفصیل کالشمس همان روا باشد که قصیر ذکر کرده با جستجو در تحفه
که جناب شش سپاره آن دارند از اول جز تا وسط و آخر و فتح الباری که از شروح متوسط بخاری
است تمام یا ناقص و حیوة الحیوان که در کتاب کبری یا صغری است هر گاه این همه را اجمال
ولو بالاجمال و الایجاز طی شد اکنون مقدمه دیگر که اهم مطالب و مبنی است و قصه
یعنی بعضی پس اول بالایماء و الاشارة این است که استعانت بخوش ساقی من مبتلای
لاستعداد امثال این مقامات که فکر صاحب علما در ادراک حقائق آن کوتاهی کند خصوص در
هر روز زمان که فرصت سر خاریدن هم بجز در بوته گری استعاره و اهم مطالب
دستیاب نگردد و آنگاه در بن بلده خراب با ذکر القول عوام نه توقع مساعدت و امداد

در اهل سنت و نام کتاب هم در آن ممنوع نشود چگونه بر جای خویش خواهد بود دیگر
چون جناب حسن ظنی نظر بمقتضای صفای نیت با بن احقر دارند و هیچ نوع ازاله آن امکانی
ندارد لهذا با وصف فقدان استعداد و ادراک چیزی در این عجلت باید گفت نزد احقر
الانام جواب سوالات معلوم موقوف بر تمهید مقدمه است لهذا اولا بالاجمال این مقدمه را
حالی ذهن سامی میکنم و آن اینکه اختلاف احادیث در مذهب فریقین محقق است که بعثتش
پدید نیست بلکه بر اهل تتبع مخفی نیست که این اختلاف در مذهب اهل حق بعنوانی واقع
که در روایات سنیان هرگز نباشد و هر چند این امر باعث اختلاج قلوب عوام
بود ولیکن اهل استقرار تام و خواص علما بمقتضای قول و تعالی تطمئن القلوب اطمینان کلی
دارند زیرا که خلافت و ریاست با نام اهل خلاف در اکثر اوقات مانده و ائمه و
اصحاب شان را احتیاج بتقیه نیفتاده بخلاف حضرات معصومین و اصحاب شان پس اختلاف البته
در احادیث ما زیاده تر خواهد بود مع ذلک محدثین عامه حدیث را مخصوص بجناب سید الانبیا
صلی الله علیه و آله وسلم نموده اند خلافا للامامیه که اینها در باره دوازده امام نیز همین اعتقاد دارند
پس احادیث مخالفین نسبت با احادیث ما نسبت قطره بدریای محیط دارد پس زیادت
اختلاف خود عقلی است اختلاج در امری میباشد که خلاف قیاس و خلاف عقل باشد بلکه
اگر غور و امعان نموده آید هر چه اختلاف در احادیث سید الانبیا که در کتب معتبره قوم ضبط
شده عیان میشود و اگر بعد تامل و تدبر بذهن می آید با اختلاف کذائی که هزاران هزار
احادیث مذهب شان مختلف باشد وافی نمیشود و هرگاه معلوم شد که اختلاف در احادیث

ائمه زیاده برمنقولست اکنون سخنی دیگر میگوییم که خود حضرات ائمه این اصل را عقلانی
طی فرموده اند که معنی مبعوث شدن جناب خاتم النبیین بشریعت سهله سمحه بیضا مثل آفتاب
نیمروز روشن میگردد و آن اینکه اصول خمسه بدلائل عقلیه چنان مبرهن فرموده اند که هیچ
جای گفتگو بر تقدیر انصاف باقی نمانده و ایشان هم در اکثری از احادیث متواتره و محفوف
بالقراین ازین ارکان منقول است و از امام ثامن ضامن در تفاسیر قدبا نصوص و
که چنانچه در آیات قران مجید محکم و متشابه هست همچنین در السنه احادیث ما و ایشان بطرق
متکاثره مرویست از آن امام عالیمقام که من رد متشابه القران الی محکمه هدی الی صراط
مستقیم ومن رد متشابه الحدیث الی محکمه فقد فاز فوزا عظیما ومن سلک سبیل المخالفه فسوف یدعو
ثبورا ویصلی سعیرا بعد از تمهید این اصل و ملاحظه این قاعده احتیاجی باقی نمی ماند که بنابر مزید
توضیح میگوییم که آنچه در خلاصة المنهج فاضل کاشانی آورده مستند بشیی نیست اولا
دوم آنکه مخالف هزاران از احادیث ائمه هدی است سوم آنکه از احادیث
متشابهات که ما باتباع آن مامور شده ایم بلکه ملاک الامر دربارهٔ متشابهات آنست
که از تاویل و توجیه بسوی محکمات کرده ایم و طرق آن بسیار است از آنجمله آنکه
آنچه باطفال و مجانین و حیوانات و غیر مکلفین میرسد بظاهر بوده و آنچه بتارکین میرسد
هم بظاهر و هم بحسب باطن ظلم در صورتی لازم آید که حال ایشان بدین بیرد و عند الله
تارکین باشند و این در حضرت ممتنع است و در خصوص حدیثی بده ام که تمام کتاب اثر قست از
فکر افتاد و دو حدیث پیش آنست که فاضل مجلسی از اصول سابقه در بحار نقل کرده که ائمه

که متوهم نشود که شخص امامی در سکرات و احتضار گرفتار شده و با نواع آلام جسمانی و اضطراب
روحانی مبتلا گردیده زیرا که اینهمه برای او هرگز رنج و عنا نیست بلکه در کمال فرحت
و آرام است پس میتوان گفت که آنچه بغیر متکمین میرسد از این قسم خواهد بود فایده
تحریر است هم بر آن مترتب یافت میشود انهم در دنیا بسیار صادقین و لیست که مراد از
غیر متکمین آنانند که دلهای ایشان با آن راضی بوده فانقطع المجد و رقطعا و اختیرا
بعد تسلیم حقیقت غذلیت کما لا یخفی اینها که مذکور شد بر روایت خلاصة المنهج التفلو
داشته و در مقام حقیقة الامر چیزی دیگر است که قدمای در تفاسیر خوش ضبط
کرده اند متاخرین بسبب عدم مهارت در فن حدیث حقیقت امر را ادراک نکرده کما
لیس ینبغی پرداخته اند و منشای این امر غیر از قلت استعداد در فن شریف حدیث
شریف چیزی دیگر ملحوظ نیست و آن امر که متاخرین از آن غافل شده اند نیست که
در مقام قراءات مختلف است عامه اتفاق بر آن دارند که در بیاض عثمانی ضبط شده
و حضرت اهل البیت علیهم السلام قسم خوانده اند و ترجیحی بعضی از تفاسیر جامع البیان از بزرگان
منقول است این نسخ [illegible] باقی نماند زیرا که اشکال و اعتراض سلف خواهد بود
منتفی است نیست که حذف کرده اند از آن [illegible] که الیتیم [illegible] آن کجمعی از علما
متکلم شده اند دیگر اینکه یکون الا [illegible] دل دلیل [illegible] بالعدل [illegible]
آنچه از عبد الرحمن بن سالم بن جابر از امام باقر علیه السلام مرویست که مراد از [illegible] ابی بکر
و نزول سوره نص غدیریست باقی ماند آنکه شاید بقلب کسی اختلاجی پیدا شود که

جناب ائمه تا ظهور قائم اهلبیت بقرائت همین قرآن مؤلف عثمان مأمور ساخته اند و آنچه
تو گفتی متناقض نیست والایجاب والسلب لا یجتمعان ابدا و جواب این بعنوانهای شتّی
میتوان داد و لیکن برای اختصار بر دو سه حرف قصر میکنیم که صورت تطبیق درین هر دو
قرائت عامه و خاصه ممکن است چنانچه از شرح شفا که فاضل مشهدی نقل نموده معلوم
شده است و آن اینکه لا در کریمه لا اقسم برای سلب نیست بلکه الف باشباع پیدا شده
فمال کلواحد امر واحد لا اختلاف فیه آمدیم بر قصه حاطب و درین مقام نیز جواب اول که
تمهید مقدمه است جاری که این حادثه از متشابهات است و ما امرنا باتباعها فی الفروع
ایضا فضلا عن الاصول علاوه و قصه حاطب برای خلفای ثلثه بر اصول امامیه قیاس مع
الفارق است زیرا که روایات جامعین اصول دلالت بر آن دارد که اینها هرگز باعتقاد
قلبی مؤمن حقیقی با آنجناب نشده بودند تمامی امور ایشان از صلاح و تقوی هم در حیات آنجناب
و هم بعد وفات مبنی بر سمعه و ریا و اینها کلهم معتقد کاهنین و منجمین بودند بدلالت احادیث
بخلاف حاطب که مثل اینها نبود و ثبوت ایمان او در قرآن و حدیث بجای خود قرار یافته که بعد
ثبوت ایمان شخص هزار تأویل برای اصلاح اقوال و افعال او در دنیا میتوان گفت و در آخرت
یبدل الله سیئاتهم حسنات بخلاف اهل شقاق که حبطت اعمالهم جابجا در محکمات تنزیل
برای ایشان رسیده و در پذیرفته پس عفو از حاطب مستلزم عفو از مشایخ ثلثه نیست
مع ذلک ناقل قصه حاطب حاطب اللیل که در حدیث مهارتی ندارد و در رد مطاعن
ایشان باین اشتباه نمیکند علاوه و گناه حاطب را ملاحظه فرمایند که فقط افشای سرّ

بی آنکه فرموده باشند که این راز را هرگز فاش ننماید کرد و هرگاه دختران اول و
ثانی بعد منع سر حضرت را فاش کردند و توبه شان مقبول افتاد چنانچه از جمیع
غیره ظاهر است پس عفو حاطب بطریق اولی و آنهم برای آنکه کفار قریش سر سستی
اهل و عیالش ننمایند بخلاف حال کسانیکه جناب ختمی مآب را بزهر کشتند و چند معصوم
را شهید کردند و هزاران نسخ قرآن مجید را باتش نهادند و آنچه باقی گذاشتند
در آنهم دادتحریف دادند حتی که اکثر روایات اصول کافی بر زیادت جمل هم دلالت تام
دارد چنانچه بر اهل استقرار و ناظرین تفسیر مسعود عیاشی و قمی مخفی نتواند بود و حکو
کسی را از متبصرین این هم در گیرد که این جماعت نزد محدثین مفسرین هرچه خواستند
درباره خلفای ستمیان ساختند و بافتند ذلک ظن الذین کفروا هرچند انعقد ما
نزد اهل خلاف سر ایشان نیست مگر چون دلالت کلام سامی سائل از متبصرین است
این بیان مثل مشهور که یار اهلست و کار سهل است علاوه و آنهم در احادیث بسیار فقیر
می آید که محدثین با معنعن از ائمه هدی روایت میکنند که خود حضرت فرموده اند در
امثال این امور که آنچه بذات من تعلق دارد مختارم آنرا خواهم بحل کنم و خواهم مواخذ
شوم ولیکن هر که با اهلبیت من بدی کند هرگز شفاعت او نخواهم کرد بلکه
روز قیامت دشمن او خواهم بود و از اینجاست که جناب در احادیث معصومین مانده
که در حدیث مشهور که بظاهر در باب شیخین حدیثی مثل آن نظر می آید یعنی هما امامان عادلان
قاسطان کانا علی الحق و ماتا علیه فرحمة الله علیهما حیا و میتا وارد شده کما لا یخفی

اما نظیر

با تطبیق آیت فلما تغشیها الایة و تطهیر ذیل حضرت آدم ع از شرک و غیره پس در تخصیص
کلام حضرت علم الهدی در تصانیف شان وافی و کافی ست مگر انوقت آنچه درو ضمن
قصیر ست و مستند بجناب ائمه معصومین ان اکتفا میکنم تقریر شن طور مناظره اشکه معتبر
مدعی صدور شرک از حضرت آدم و حوست و البته احتمالی برای و کفایت نتواند کرد
پس محتمل ست که شرک از اولاد آدم که لامحاله دو صنف بودند یعنی ذکور و اناث صدور
یافته باشد پس صیغ تثنیه باعتبار آن دو صنف ست پس شرک حضرت آدم و حوا لازم
نمی آید بلی شرک اولاد و آنهم فی الجمله و هو عین التحقیق و اینهمه بعد از تسلیم ست الا
تمهید مقدمه اینهم با دنی غور از هم میباشد آنچه درینباب گفتم از حضرت امام رضا
مخاطبات با مامون رشید در تالیفات شیخ ابوجعفر قمی مرویست و ازین هم جوابی
تحریر این سطور ربا دمی آید و اختیار صیغ جمع در آخر این کریمه نیز اشعار بصحت این
توجیه دارد یعنی صیغه تثنیه باعتبار دو صنف ست و صیغه جمع باعتبار تعدد
آنها در هر دو جا هم صیغ تثنیه بایستی **بازگذارش** ست که آنچه جناب تحقیق
ارشاد فرموده اند غایت تحقیق و تدقیق و سلوک مسلک الحق ست که شایبه ریب
آن منکر دو این از آنچیست که بلا ریب مذهب امامیه اعتقاد بآن دارند و محققین
درینباب آنچه فرموده اند از آن صاف و واضح میشود که کسانیکه بخلاف آن
رفته تحقیق در نصیحت شان بنفاده آدم بر دفع اعتراض پس مخفی نماند که
جناب اعتراض اول را که ابن عبادت ذکر کرده اند که صاحب خلاصة المنهج

که موافق عامه است جوابی که ذکر فرموده و مضمونش معلوم نشد و کتاب نزد فقیر نیست
والا بعد رجوع باصل مطلب این اعضال حل میشد مع ذلک ظاهر امر از حد
از عبارت است که نزد کاشانی صاحب خلاصة المنهج روایتی مطابق روایات
عامه مناط اعتبار بوده باشد و این از فاضل مذکور که مهارتی در فن حدیث
داشت بعید مینماید لکن الحق مع مولانا فیض الله کرده اما دفع اعتراض ثانی
پس تقریرش آنکه شق اول چنانکه در احادیث ائمه موجود و دلالت بر آن دارد
که اولاد آدم چند صد جد اند متعین است و صورت ازدواج همان منوال است که
در احادیث معصومین روایت و لکن استقرار احادیث چنان واضح میشود
که حوریه و جنیه در نکاح بعضی کس داده اند و کذا الحال فی الاناث و این را در بعضی
از مجلدات بحار میتوان یافت و منشای قول ما سبق باعتبار این احادیث است
لاعلینا زیرا که از آن واضح میشود که جنیه را قابل عقد بستند و برای با نسل حوریه
مقرر شده بود که اغلب حسن و جمال اتصاف داشت و منشای حسد قول همین بود
دون غیره از آن عوام که عادت بسماع روایات عامه گرفته اند از این امر متکلف
میشود و اهل استقرار تام را که چون نفس همین روایات است که از اهل بیت با تواتر
اما از نظر معترض نگذشته که در اولاد آدم کسانیکه حسن و جمال دارند و نیک خلق
از نسل حوریه میباشند و طرف مقابل از اولاد جنیه و غالبا انقسم احادیث در علل
الشرایع و بحار مثل این مرویست اقتضای این روایات نیز همانست که

درا

در اینجا دیگر مروی گشته کما اشیرت الیه انما آیا برای تحقق بهشت اگر شان
نزول آیات کریمه که در سوره نور واقع است همان باشد که در لقا شیعیان
و اما سید اعظم صحبت شان فریب خورده اند از فضل شیخ اول و خبر او بابت نزول
حضرت ربّ ثبوت میرسد حتی که لفظ اولوا الفضل منکم و وعده بهشت برای کسانیکه
دختر شیخ ارتکاب گناهی از گناهان کبیره میکنند عدم ایمان شان صاف برمی آید پس
حق سبحانه فاضل مجلسی و غیر اوست که بروایات معصومین ثابت کرده اند که با
ماریه قبطیه این آیات فرود آمده و دختر اول برا و تهمتی بسته و اما سید را اگر سرّ است
که همین قول را معتبر دانند و اول را از خرافات شمایند فکذا هذا ضیق وقت نگذاشت
که بذکر دیگر امور ضروریه بپردازد ان شاء الله تعالی بعد ازین ادراک ما فات بعمل آید اگر امر
اهم یاد آمد که اگر چیزی ازین مذکورات بخاطر جناب بسند آید اشاره بدان بالحضور
فرمایند و بتشریف زائد هم پرداختن ضرورست افسوس که در کمال ضیق افتاده ام
خدا شاهد حالست که اضطراب و حیات حجاز شیخ عنصری هم حیز تقلب می سپرد ام
بعضی امور در تحریر جناب سامی بعضی رسائل مقدسه بخاطر خطور کرده میخواهم که بلا
واسطه از جناب تحقیق کنم تا این مرحله با دریافت طی شود و لیکن تا حضور میسر نشده
حصول ملازمت جز تا شد حق و تشریف باطل حسرت باقی نماند زیاده از این
گزارش نمود از مطالعه این مکتوب هم مناسب خواهش مخاطب مشهور
نوشتن مرتبط بهرست و آنچه در سابق مجملاً گذشته این اوراق در تفصیل آن کفایت

توانند کرد و برای ذکیا کار قطره هر دریا بی بند و قبای اطلس لی بهزان هم چو
نخچیر ساختی بدان نگاه نده که برای شرح و بسط هر عبارت ملای اکبرابادی دامن
همت بر کمر توضیح بعضی از مقامات مناظره شفا قلمی کرد این است جمیع سیم لیکن انکه
از اثار این مکتوب غرابت اسلوب مانند شمع در انجمن تجلی و روشن است که
ولماسیکه برای اثبات امامت و سیاست سوای این قسیمه یعنی کتاب منور
بعد از تلاش بسیار تجویز کردند و دست تشبث بدان در زدند هیچ مجی دلالت بر مدعا ندارد
زیرا که غایت مدلولش همین است که این قسیمه کتابی تنها در فن قالع تصنیف کرده
و دعوی مدعی انکه کتاب امامت و سیاست که دلالت بر عصمت و عدالت و جور و طعن
خلفای راشدین و مهاجرین اولین و انصار سابقین معاذ الله دارد از این قسیمه است
نه از کسی دیگر پس کجا دلیل و کجا دعوی طرفه انکه در تالیفات خود جابجا وقت اظهار
نامها می لقب بهمین سکوسند و در مقام خاص از مزید اعتساف طراقی بخلاف ان
میجوسند آری مرض جهل مرکب دار عصبیت و اختیار نار علی العار را علاجی نشنوا نکرد
چه جای انکه صراحة بطور وصیت فرمایند که در مناظره فضائلت تاکریست و خوب
و زشت و رطب و یابس همه باید گفتن و نور الدین حسین را از اصلاح [illegible] محمد
خود باز دارند ولقد صدق الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون
سبحان الله ازین عبارت ظلم و جفای خلفای ثلثه و ماجرای [illegible]
و [illegible] از امیر المومنین ثابت کردن و از لفظ [illegible]

کتاب مسطور بسوی ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه یقین نمودن جز جاهلین بیاض
و مقلدین بی سواد از کسی بر نمی آید در اینجا که ابهام بخیال این عدیم النظر و قصد الانتقال
نگذشت که معنی لفظ افراد تنها کردن و جدا نمودن است پس معلوم شد که این
رساله جداگانه در واقعاتیکه بخلافت جناب امیر روداده تصنیف کرده و امور
و واقعات آخر از خلافتهای دیگران در آن ذیل نموده چنانچه گویند افرد فلان مسئله
فی النحو و افرد الکلمة و الکلام بالتصنیف و مستعرف عبارة الکتب فی کتاب خلافت
کتاب امامت و سیاست که از ابتدای خلافت ابو بکر صدیق تا خلافت هارون
الرشید احوال خلافتهای خلفا بترتیب قلمبند و بعد ... در آن
شمول و عموم هم باقی نماند و موضوع هر یکی ازین هر دو کتاب جدا دیگری
که فهم عبارات علما استعداد قوی و سلامت ذهن کار است و حال
المتکلمین روزگار در امثال این امور باد کار بالکه صحو که ... و ...
این مکاتیب که خود معتقدین و مقلدین کج در فن کلام جناب مخاطب ...
میشمرند و انتهای بایست کلا سید افقط بذات عالی ... ایشان ...
انشای فارسی میرزا ایشان نسبت نمیکنند و از بایست ... با اتفاق اهل ...
بلکه اکثری از ساکنین بلده بدر می باشند و اگر میشود در باره موضوع کتاب امامت
و سیاست بتقلید سو فسطائیه تردد میرود و انکار نمایند آنرا با خصائص مسطور
ایشان ... و ترجمه آن هم ... عبارت شرح است ...

بعض ما قصصنا من ایام خلفائنا و فتن زمانهم و حروب ایامهم و نبهنا الی
ایام الرشید هرون و قضایا عنده اخر القضاء و دولته اذ لم یکن فی اقتصاص اخبارهم
من بعده و نقل حوادث ایامهم کبیر منفعة و لا عظیم فایده یعنی شکر خدای عز و جل که
کتابیکه در ذکر خلفا و فتنه ها و حروب زمان شان شروع کرده بود تمام شد و انتهای ذکر
خلافتها بهرون الرشید رسید و بذکر انقضای دولتش باختتام انجامید که قصص ما بعد
خلفای دیگر منفعتی عظیم نبود انتهی محصله کاش رجوع بکتاب تاریخ الخلفا که آن را
را امام عسقلانی نسبت نموده اند میکردند تا معلوم میشد که بر تقدیر صحت عبارت متمسک
آن گشته اند مراد از لفظ هذه الوقایع در عبارتش جنگ جمل و صفین و تحکیم
است که در زمان خلافت مرتضوی واقع شدند نه واقعات دیگر زیرا که در تاریخ الخلفا در
ترجمه وفات آنجناب میگوید هذا کله کلام ابن سعد و قد احسن فی تلخیص هذه الوقایع
و لم یوسع فیها الکلام کما صنع غیره لان هذا هو اللایق بهذا المقام قال صلی الله علیه و اله
و سلم اذا ذکر اصحابی فامسکوا و ناگزیر است که اشاره لفظ هذه الوقایع بما قبل باز گردد
و آن جز امور مذکوره چیزی مروی نیست فتعین المقصود و ثبت ان حمل الوقایع علی
غیر ما تلک السوانح من تحریفات مقلدی الیهود الغرض لفظ مسطور که در ترجمه وفات
جناب امیر واقع است بامور یکه مختص بان صدیق باشد و روافض اسناد کرده اند
کردن کمتر از حکایت آن زن نیست که بعد از شنیدن مناقب فاروق و قرابت محمد
در دودمان اهلبیت طاهرین متحیر شده گفت یکبار بوم نمی آید و قبل زن

این

این مناقب را نیکو نمی‌نماید زیرا که عمر در معرکه کربلا آب فرات را بر ذریه مطهره و رکاب سادات
قورق کرده و بر یاران جگر رسول مقبول حضرت بتول انواع ظلم و جفا روا داشته
یکی از یاران فقیر گفت که ای زن ناقص العقل آن عمر که فوج کشی بر مهمانان کربلا نمود
و ابواب ظلم بر روی ایشان گشوده عمر بن سعد بود و ممدوح این مداح عمر بن خطاب است که در
ملازمین رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم کالشمس فی وسط السماء و معتقد اهل صدق
و صفاست قبل از شهادت شیر خدا علیه السلام در نماز شهید گشته زنهار این عمر
در واقعه کربلا حاضر نبود زن فریاد میکرد و زار زار میگریست که هرگز بدلم در نمی‌آید
زیرا که من از علمای معتبرین شنیده‌ام که اینهمه جور و جفا از همین خلفا صادر یافته
و از اینجاست که در ایام محرم و عشر ایشان زبان به سب و تبرا می‌گشایند القصه مجالسی که
مثل دیگران دارند و بدون اعلام بر حقیقت حال از آنها استفسار کردند که بگویند
که ابوبکر و عمر و عثمان در کدام وقت بوده‌اند هر گاه کلمات مقصد از زبان ایشان به
تقریب بر آمد پرسیدند که واقعه کربلا در کدام زمانه از رحلت ایشان اتفاق افتاد بعد
از بیان تاریخ و آنکه خلفا در آن زمان نبودند بلکه قبل از شهادت حضرت معصوم از دنیا به دار
البقا رحلت نمودند زن آواز داد و گفت الان حصحص الحق و انه لمن الصادقین القصه اکنون
او جهای که درین امور کتب قدیم و جدید ذکر کرده عوام را به انتساب واقعه کربلا بسوی
خلفا از راه برده‌اند باید شنید محصلش در یک حرف آنکه سبب قتل حضرت سید الشهداء در کربلا
اجماع سقیفه و امر شوری است که بانی مبانی آن عمر است و منشور ایشان در دنیا ...

وفارسی صدها اشعار نظم کرده اند و قاضی نور الله شوشتری و امثالش در تصانیف
خویش آورده اند ایرادش خالی از اطناب نیست مصرعی ازان ابیات مع تصغیر
آن گشته سقیفه و شوری کربلا و شده میگویم که برین تقدیر اقرب آنست که واقعه
کربلا را بطرف حسن مجتبی باز گردانند که خلعت فاخره خلافت بوی بخشیده و
ایشان نیست پس اسباب بعیده را نصب العین داشتن و سبب قریب را از نظر انداختن
سخت بی معنی است تحقیق که حضرت امام حسین ع در بنیاد باعتراف صاحب کشف الغمه سر
گران شوند و لو خبر انفی لکان احسن مما فعلا حی فرماید و آنچه در نظم و نثر بر اصول امامیه ارشاد
کنند دلیل بر انتساب این واقعه بجناب مجتبی نیست و هر چند حکایات آن زن
و قصه حضرت مخاطب کامل فن بیک هیچ است مگر اذکیای عالم در هر دو قصه تفرقه
هم میکنند که زن بیچاره بعد وضوح حقیقت اعتراف بصدق و سداد اهل حق کرد
و ایشان هنوز با وصف تنبیهات اکثر آباء از جهل مرکب بدر نمی آیند و ظاهرا بر مفتوای
خود اصرار تمام دارند و صدور این قسم امور از جناب فیض گنجور بعید نباید شمرد
که از کلام علمای ایشان بلکه کلانترین طایفه بد اندیشان مثل صاحب منهج المقال و غیر او
از علمای رجال ثابت میشود که خلیفه ثانی در لشکر امیر شام وقت جنگ صفین بمحاربه
امیر المومنین بود پس هر خرافتی که از ذکور روایات طایفه پیدا شود دور نباشد و تفصیل
هذا المقام فی المسلک الاول من منتهی الکلام و مخفی نماند که مراد از بقیه عبارت
صواعق بر تقدیر تسلیم آنست که در ذکر این وقایع بیان اموریکه دامن اهلبیت را از

لوث وساوس خوارج ونواصب پاک نماید وشبهات رفضه را قطع کند تا گمراه نشود
ودر تراجم اصحاب بهمان قدر اکتفا میباید کرد که محقق بود وفایده دینی بران مترتب
باید وبعضی ترتیب بران وارد نشود که متاخرین ما درباره صحابه اول تکلیف حسن ظن کشیده
تمام نموده اند وایمان ایشان از قطعیات واین امور از خلافیات وظنیات واین تقریر
نسبت بتقریر که سید مرتضی بر نقل اکابر شیعه مثل صاحب نهج المقال در باره
سلمان وابوذر نموده کمتر میباید زیرا که ازان واضح میشود که روایات ائمه اطهار
مثالب این ارکان باشد رد باید کرد ولیس هذا مقام التفصیل کما لا یخفی علی الفطن المتامل
وانچه نور الدین بعد ازین گفت که چه خوش باشد اه از قسم لیت الشباب یعود است
مقلد جامعین مباحث در ان مقصود واز بیان نحو ری بکمال ظهور رسید که او احتجاج را
بکلمات ومنقولات ابن ابی الحدید مدائنی مهمل میشمارد وبر تشیع وتسنن شاذی از
هندوستان با ایران میگرداند ودر مجلدات بحار خاصه مجلد السماء والعالم هم
تشیع مدائنی قرین بلکه دلائل میتوان یافت لیس هذا وتصنیفات متکلمین ایشان خصوصا
انتخابات جامعین مباحث وکسانیکه تا این زمان باشند واستراق مقالات ایشان را
وبنای مولفات خود را بر تراشش گذاشته اند مثل شوشتری صاحب احقاق وصاحب
حسب ومجلد مبتدی ومجتهد جابلسی وفرزندانش وکاسه لیسان ایشان در هند هم گشت ولاف وگزاف
ایشان بخرافات مسیلمه کذاب در پوست فالحمد لله اولا واخرا وظاهرا
وباطنا واز تردد اکبرابادی در نسبت بعضی از کتب سوی حافظ عسقلانی

مشهور که هرچند از حد ادب دور افتاده لجاجت چسپان شد کما لا یخفی علی الاذکیا
وآنچه در باره معارف بیکه وسطر نوشته بودم که نهی شدید وقدغن بلیغ که راز سینه
معارف نباید گشود برای آنست که رموز عقیدت شیعه فاش نگردد وآنچه علمای
ایشان درین امور اندیشیده و بست و بند این باب دیده بودند مستور ماند و عقاید
عوام متزلزل نشود در جای خود بوده و نوبت احتیاط فاضل اکبرآبادی بجایی رسیده
که هرچند نفس کشیدن بدون دربوزه فرصت صورت نمی بندد ولیکن در کتابت
این طوامیر که هر یکی از آن رساله براسهاست کسی را از یاران صحبت هم شریک نکرده
و رهین المترددین با وصف کثرت اولاد و احفاد و اصدقا و احباب و گذشتن سالهای
کثیر هرگز اسرار مذکور را بکسی القا نفرموده اند و عجب‌تر آنکه خود بمقتضای مکاید یهود
آن شخص را اقرار داده اند که از فرقه هنود است مگر سید نجم یاد دارد و لسخافت رای
ایشان بار بار تصریح مینماید و از تحریر خرافت علمای امامیه و اظهار سخافت انتها
تحذیر میکنند چنانچه بسیاری از بزرگان که برخی از آنجمله برای زخارف دنیوی
لاف محبت میزدند پیش احباب خویش بیان کردند الغرض هر کسی را از دعوی محبت و ولا
بدون آزمایش همچنان نباید فهمید و بر لباس کسی مغرور نباید شد که حکمای ملت
سلامی گفته اند ابیات دوست مشمر آنکه در نعمت زند * لاف یاری و
برادر خواندگی * دوست آن باشد که گیرد دست دوست * در پریشان حالی و
درماندگی * القصه با اینهمه ظهور مکاید هنوز متأخرین شیعه میخواهند که مساعی

مستور قدما در پرده تقیه مستور ماند و احدی از عوام آنرا نداند و اگر کسی اندک عقل
و فرصت دارد تواند فهمید که حجة الاسلام غزالی و هزاران کس از این نادران و
پیشوایان و بزرگواران کشان کشان بسوی تشیع آوردن و همچو فاضل هدایی و ابن سمعانی
و کلبی و ثعلبی که نظیر این بسیار بلکه دلائل بیشمار تشیع آنها به ثبوت میرسد کسی منصف
و از اعاظم اهل حق شمردن از جهات متعصبین ایشان قرار دادن فقط برای اینست که نظر
با مر اول قدم مذهب محدث را ثابت کنند و نظر ثانی در مناظره چیره دستی بنمایند
تفصیل این اجمال بعضی با طناب که در بعضی از کتب فن نموده ام والحمد لله که خود اجمال
خانصاحب درباره معارف از مختصر بودنش با التماس بحثات بکرما اکبر آباد دستی
نشد و مدتست و نابود گردد و عبارت آنچه بیان نسخه معارف در لکهنو جا بجا موجود
از اول تا آخر استقرار کنند هرگز نخواهند یافت که دو کس از صحابه رافضی یا تشیع شدند
چه جای تجدید نعوذ بالله من ذلک و شدند بیچاره چه حیرت گرفتارم که هرگاه
مذهب اهل سنت نیز حسب اجماع با وصف اتفاق اصحاب حضرت رسالتماب برین
منهج مبتدع و محدث باشد بر تقدیر محال از رفض چند کس چگونه قدم اینمذهب بدعوی
ادراک ما فی القلوب ثابت شود که خان صاحب بدالایمان آنرا اختیار کردند و هیچ کسی از
رفضه مجدد اختیار نموده چنانکه بعد از تحقیق به ثبوت می پیوندد که اگر شرقا و غربا
تلاش کنند که رفض ترکانش تجدید صد سال سد بجز آنجا خواهد بود بلکه حرف در نسبت
که سلسله تشیع تا با جداد کشد و حال آنکه از تحفه بالمرتبه انجا رسید که هنوز نابود و در ورق

گردانیدنی نمیسزد که علامه دهلوی قدس سره العزیز امامت و سیاست را از
تالیفات این فرقه رافضی میداند چنانچه مفصلا قبل ازین گذارش یافته و درین
مکتوب بر دست نورالدین اکبرآبادی کتابیست بظهور پیوسته و کفی الله المؤمنین
القتال و آنچه درباب ضعف ایمان فاروق بخیال مخاطب بتقلید چندی از بی سوادان
گذشته بود در معارضه‌اش نورالدین نشیب و فراز نور دیده و دانسته داد
و برین قدر مقصور و محصور نباید فهمید بلکه منتهی الکلام را باید کشاد و ظهور قدرت منقلب
لیل و نهار و متانت این اشکالات را باید دریافت و اینهمه بعد تسلیم عمر مسلم
تقدیر محال است و الا کسب دانستنی که خود این بزرگ و بزرگانش که او را در مغلطه افگنده اند
تصحیح این نقل در گل بمانند و مشکل اینکه نورالدین حسن بعد ثبوت و صحت حدیث
نجوم که بنص الیه دانستی از کتاب صراط مستقیم هم بهدایت مجملا تقریرش کرده
بیخ و بنیاد قوم را استیصال میکند و بدلیل و برهان ثابت مینماید که چنانچه رجوع
باهل بیت در تحقیق علوم شرعیه بحدیث ثقلین و مانند آن باید رجوع باصحاب کرام
میشاید فثبت ما ذهب الیه اهل السنة و بطل ما اعتقده اهل البدعة من انه یجب الرجوع
الی الائمة الاثنی عشر و لا یجوز الی احد من اصحاب خیر البشر و هر عارف اسلوب کلام
و ماهر احادیث حضرت سید الانام اشکالی در حدیث بنظر نمی آید اگرچه متعصبین قوم
هوسها بخته یاوه‌ها گفته باشند پس مهملات ایشان بمجرد نظر از هم میپاشد
اگر باور نباید باری تقریر شوشتری که جامع مهفوات قوم است متوجه شو

و آنچه

وانچه بقدر ضرورت زیر و زبرش کنم بگوشش دلی بشنو محصل تقریرش اینست که
مطلبش آنکه آثار وضع و زور بر سیمای این حدیث بلمعان ظهور دارد و خطاب اقتدا
واهتدا بخصوص اصحاب باشد یا بالعموم لازم می آید خلاف فصاحت که اصحاب
خویش را فرموده باشند که اصحابی کالنجوم اه و اگر مراد غیر صحابه باشند دلیلی
برای تخصیص درکار است و استحسان و قیاس پیش نمیرود و راویان این خبر خود صحابه اند
بلکه خبر مذکور در روایت عمر مخصوص و چون روایتی در این باب یافته نمیشود تخصیص باطل
شد و کشف مدعا از شرح شفای مالکی میتوان یافت که در بعضی از اسناد این حدیث
بعضی از مجاهیل و برخی متهم بکذب واقع اند و بعد تسلیم صحت البته مطلق صحابه مراد
نتوانند شد زیرا که بعضی ناکث و قاسط و جمعی قاتل عثمان بوده اند و این مستلزم
است که مقتدی بایشان مهتدی بود پس معلوم شد که افاضل اصحاب مراد اند و
بدون تخصیص صفات شئ لازم می آید پس اثبات مخصوص بذات شخصی نیست که آن
لوح محفوظ را بشهادت عسقلانی در شرح بخاری مطالعه نماید و سلونی عما دون
العرش فرماید نه کسانیکه لفظ اب و کلاله را از قرآن مجید ندانند و مخدرات را از خود
بهتر شمارند و بتعلیم و تلقین مرتضوی حکم رانند انتهی خلاصة کلامه زاد الله حسرته
وجواب این کلام سخیف بقدریکه تعلق باسناد حدیث دارد الزاما و تحقیقا
بالاجمال گذشته رد این خرافات بعد از تسلیم صحت از آن می آید که تکلیف که سر الله
مذنبین در مکتوب اول ازین مکاتیب چنانچه والی اعتراف کرده که صدر الدین

اصفهانی کتب شیعه را دیده جائیکه فرمودند پر زبان سلف اهل سنت کتب
امامیه اکثر رسیدند چه بر آنچه از جانب شیعه بود و آنها مجیب و منصف بالغ
و متعرض سنت مستدل قوی میباشد فضل بن روزبهان فی الجمله در ابطال
الباطل را دی این طریقه شده انتهی پس عجب است که قاضی شیعه سراسر
سبب کوری باطنی کتب خود را یاد ندارد و فضل اصفهانی مشمول فضل الهیه
همت بالزام رفضه گمارد و محتمل است که مفسر سوء تشریح تجاهل از آن بوده
برای عوام را تلبیس نموده باشد و از اینجا بمشام اهل فراست بوی اینمعنی میرسد
که رئیس المتجملین از همین مقام قیل و قال درباره سند حدیث نجوم آمیختند
و بعضی از عبارات را در کشکول و بیاض اندوختند و در منتهی جای
بحث حدیث نجوم افتاده بنیادش بر الزام شیعه نهاده ام اما قیل
و قال قاضی در فحوای حدیث و دعوی بطلانش پس جوابش بمقداریکه
لایق این اوراق باشد آنکه مراد از اصحاب ملازمین صحبت از اهل هجرت و
انصار حضرت رسالت و حواریین خاتم نبوت بوده اند و خطاب مستطاب
اقتدیتم و اهتدیتم بکسانیست که گاه گاه شرف حضور میبافتند و بعد از
ملازمین برکات و نور رسیده بودند و آخر قاضی بعد از کار و تازی برای که بر
نیافته حدیث مذکور را بر کاملین اصحاب محمول داشته بلکه بذات مقدس
مرتضوی محصور ساخته و از تقریرات مخاطب سر اید مستفطنین بعد اتفاق اصول لید

واخبار همین در رساله حدیث الحوض واضح است که متبادر از لفظ اصحاب تمامی آن
ملازمین و اخص خواص اند که در صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوده اند
نه مجرد تسلیم بالا بعد از استقرار بدر آمده که شیخین و امثال ایشان را در اصحاب حضرت
مآب منزلتی بس عظیم و مکانتی بس فخیم بود و انتهی این که در حدیث که باری شنیده اند
منقبت پیرایه ورود پوشیده متبادر از اصحاب همین خلفای راشدین و سابقین
اولین و انصار سابقین خصوصا صدیق و فاروق بهترین امت بعد پیغمبر
بروایت حضرت امیر المومنین خواهند بود که ائمه ما نیز خصوصا امام اعظم اولیای
شیخ طوسی روایت نموده اند و لفظش اینست ما هذا الکذب الذی یقولون الا ان خیر الامة
بعد نبیها ابو بکر و عمر انتهی و قسمیکه مردم جناب امیر را افضل است اعتقاد کرده
و بر شیخین ترجیح داده حضرت شیر خدا کرم الله وجهه بهم برآمده مردم را
علی وسمی الناس فرمودند که ازین گفت دروغ باز آیند و افضل امت ابوبکر و عمر را
دانید و صاحب صراط مستقیم که در تعصب قوم یگانه روزگار است در تاویل این حدیث
بعد از اقرار روایت شیخ الطائفه بس پا خورده و هر چند دست و پا زده
ره بجایی نبرده چنانچه در کتاب که تفصیل آن بعنوانی نموده ام که هر
وخیال هم نگذرد الغرض مصداق حدیث اصحابی بالاتفاق خوارزمی
وخطاب اقتدا و اهتدا بر دو هم دیگر است که مرجع او اولین و سابقین
و مهاجرین و انصار بوده اند اما آنچه قاضی را افضل است ...

این حدیث افشاند و این لالیت بیرون دارد که هنوز ابجد فن هم نخوانده و در گرداب
اعتراض خود درمانده چه حصر حدیث بذات مقدس مرتضوی و حمل آن بر افضل اصحاب
نبوی هم باظهارش خلاف فصاحت است که اصحاب خود را فرمایند اصحابی
کالنجوم و هم خلاف تبادر که فقط ذات مرتضوی را مراد گیرند اما دعوی اینمعنی که
ام المؤمنین و بقیه عشره مبشره ناکثین بوده اند و ذی النورین را قتل نموده پس محتاج
دلیل و مصداق هذا بهتان عظیم و باجماع علما دلیل وقتی مسموع میشود که سالم عن المعارض
باشد و از احتمال مکیدت اهل نفاق پاک بود فکیف که خلاف روایات مستفیضه
و اجماع افتد و کتب اسمائی که منصوص ائمه کما فی المجلد اول من البحار محکی است اصحاب السنت
و مشتمل بر مناقب اصحاب سید انس و جان تکذیب نماید و انتساب قتل خلیفه ثالث
بسوی طلحه و زبیر چنانچه کتب کلامیه شیعه بآن مملوست از باب کذب و افترا و تحریف
از نسج عنکبوت بالاتر آمده مرحکایت کلاله و مانند آن که شیخین را در تمام
عمر لعد تسلیم آن روایت و عدم مکیدت و قبول طعن اهل حرافت یکبار اتفاق افتاده
هم نقص منظور بوده بخلاف مقبولین شیعه که معاذ الله که بر جبل و لوازم آن اصرار
داشتند کما ستعرفه پس تعرض بآن حرکات اطفال و مجانین مینماید زیرا که بر تقریر
قاضی محال است کسی از صحابه مصداق حدیث نجوم شود و لازم می آید که آنحضرت
مخبر صادق خلاف نفس الامر کرده زیرا که سلمان فارسی ناکث عهد حتمی کرده
و از ابوذر غفاری بی ترسید و در پرده تقیه متواری بود و ابوذر اکبر مکتوم فا

قبلی را و اطلاع سیاقت بلامهلت او را می‌کشت چنانچه در منهج المقال است و تضعیفا
تضعیف ایمانش مجلسی در بحار و حیات القلوب اقرار کرده چنانچه گذشت حال عثمان
خود معلوم که ردتش ثابت و نه سال تقریبا کشید و این بزرگان با دیگر حریفان
خود در جهاد راه فراری می‌نمودند و حضرت سید الابرار را بدست کفار می‌گذاشتند
و بار بار حیدر کرار را بقتال خلفا تحریض کردند و چون وقت موعود رسید حضرت را
در روی تنها رها نمودند و بعض معصومین مطرود و کشته شدند و حضرت عباس که بر اصول اطلاع
نداشت مثل کلینی بهره از طیب ولادت نداشتند و هرچه ازیشان در غصب ام کلثوم صدور یافته
دور نبود و عبدالله فرزند شان سلطان المفسرین که معانی بسیار از آیات قرآنی
نفهمیده‌اند و نعره لن ترانی میزدند و محتسبی الزامات شدید داد و هر روایات
معتبرین امامیه و اعتقاد مجتهد جابلسی در مواعظ حسنیه بر زبان مرتضوی ملعون
بودند و اگر این سلسله را حرکت دهم و این جسارات را بر شمارم کتاب صد و شش فرد
وفا نتواند کرد در منتهی الکلام و داهیه حاطمه علی من حرج من اهل بیت فاطمه
این امور را اندک تصحیح کرده ام باقیماند حصر حدیث بذات والاصفات تنقیص
و در بنجا بمقتضای مزید ادب از اجمال هم بر اصول این نواصب نمیتوان رفت و
بنحوای نقل کفر کفر نباشد بشارتی می‌نمایم و از زبان قاضی نفته حرفی
میگویم که صدق این حدیث بر کسیکه بضروریات دین آگاه نباشد و مواعید همواره
را که بعد تجویز سید المرسلین هفتاد هزار ملائکه مقربین در اطاعت خلفا نموده کما

فی الکلینی وشیعه سنه برهم زنند وصوبه دار فدک را که از طرف صدیق بود بسبب
تعظیم بیت انجناب قتل کنند کما بینا فی ازالة الغین واشرنا فی الدلاسه از عجائب آنست
وحقوق اولاد و زوجه خود که پاره جگر سید المرسلین شهنشاه خصوصا بضعه انجناب که
دست مبارکش وقت رحلت بدست او حواله فرمایند کما فی الصراط المستقیم ونحوه
انجناب بجا آرد که از شنیدنش قلوب اهل اسلام میلرزد و بعض فاطمی باحسنین
رحم مرده بسیستی و مثل خاشان در خانه گریزد وانچه در حق خود بخلوت و جلوت
اقرار فرماید اشاره بدان وافی نباشد وازینجا بر زبان هر کسی از سامعین و
ناظرین ای قاضی بطلق وق جاری میشود بلیت جزی الله ذاک الغبی فیما
قد افتعل جزاء الکلاب العاویات وقد فعل و بعد از اطلاع بر هفوات قاضی
که از احقاق الحق وسلسر النقل نمودم مغلطه دیگر از مغلطه های رئیس المحرفین
حل شد که مطالعه لوح محفوظ در شرح بخاری که حافظ عسقلانی نموده سر احباب
مرتضوی مرویست و مخاطب در باب حسن مجتبی که از کرامات غلامانش انکار
نمیتوان کرد گمان برد و در هر مقام راه اطناب سپرد فدسر حالیا جز آنکه اولیا
رئیس المهذبین سر خود در سنگ زنند و قاضی مفتخر راست ولامت کنند چاره
بنظر نمی آید ثم المنة لله که نور الدین اقای مخاطب گواهی داده که آنچه در رد
رساله دیگر مواد مراجع کرده بودم هیچ عذری از شعاذ ر امامیه باقی نگذاشته اند
و دلیلیکه در باره امامت یزید مخلصین او و معتقدین زاره و شیطان الطاق هم ساخته اند

داد اول داد پای کوبی بران دادند نورالدین با قتضای شعب کمترین انام و عطا
بمنتهی الکلام قابل التقاط بلکه لایق التفات هم نمیدانند و بالیقین می‌فهمند
که بر تقدیر نه کور محمد بن حنفیه در اهل دست داخل نمیشود و از دست سلطان عثمان
دلیل میگیرند اما عذر لنگ یعنی احتمال تقیه درباره ابن حنفیه پس با عتراف اکبرآباد
بلکه به بدیهت عقلی منتفی میشود کما لا یخفی و از جواب نوادر بدیعه که مولانا نصرالله
انار الله برهانه و ثقل بالحسنات میزانه نوشته نیز با قرار نورالدین بسبب کتاب
امامت و سیاست ابراهیم بن قتیبه اصفهانیست از ابو محمد بن قتیبه دینوری
و اطناب نورالدین در باب لغت دانی و ارث بلاغت سحبانی ذو مجلسین
زیرا که حال جنابشان قبل ازین ظاهر گشته سیما از تغلیطاتیکه در لفظ منوسله
و منیب و مستخلف نمودند و از پهلو به پهلو سرگردیدند و بالاخره راه اعذار بارده
مسدود یافتند و بعد از تکاپو و عرق ریزی بستوه آمده عنان
یافتند و سپر در معرکه انداختند و استاد ایشان هم وصیت نمود که در تخطئه
حرفی نباید زد و سکوت تام اختیار باید کرد پس جز شوخی و رنگینی که بشیط
و فارسی نویسان باشد چیزی بدست خان فی الامکان باقی نماند و انهم با عتقاد
نورالدین و امثال او و الا بعضی از هواخواهانش که پای نوسی نقش المتشبعین اشعار
خود ساخته اند در خلوت بلکه جلوت هم بتکرار تمام گفتند که
انشا بحیر ابهکانه اند و حیر حذف روابط و ایراد الفاظ غیر مستعمل

متعصب‌تر از غرایب لغات و ایجاد بعضی از محاورات که هرگز کسی استعمال نکرده
مثل لفظ لاعن شی کاری ندارند و بنده وقت تقریر ابنیه دیدم که اتفاق بیشکی انشا بر
رسوا کرده بار با جواب بعضی ازین امور داده ام که دعوی ابطال لفظ مذکور و ایجاد
از انصاف و سلوک طریق اعتساف است در محاورات بلغا لفظ لاعن شی مستعمل
است ولیکن قصور استقرا باعث انکار شد چنانچه در سیاق بعضی از محاورات را
غلط گفتند بعد از مطالعه ابواب الجنان در تحریر خویش هم آوردند الی غیر ذلک مما
لا یتناهی و آنکه ملا نورالدین امیر را بلفظ مطلب مصدر کرد صریح است در تخطیه فهم مخاطب
که مطلب عبارت فارسی را نفهمیدند بسبب ایجاز که در مقصود کرده بودند و لیکن بسبب تقادم
عهد و فقدان بعضی از افادات کاتب و مکتوب الیه عقده باقی ماند که اصل این حرف
و مخاطب را در ادراک آن چه خطا روی نمود و توجیهی که بطور متکلمین در باره سعی خود اند
نمودند بین آغاز کردند نورالدین جهانگیر اوستاد مخاطب تحریر از آنهم بیشتر
جائیکه گفت که توجیه سابق توجیه بزرگی از امامیه منافات بهم کرده دارد
نماند که مراد او ظاهر از این بزرگ بعضی از عزیزان شهید رابع مخاطب یعنی قاضی
نورالله شوشتری است که در مجالس المؤمنین ابراز افاده کرده و اگر اختلاج قلبی دارد
باید که بالفاظ او رجوع آرد حیث قال آن کور یکی از رهبان باطل اعتقاد
از اهل حق گفت که سبب چیست که طایفه شیعه با آنکه خود را از اهل حق
در طریق عبادات کمتر میکوشند و اهل سنت را که باطل میشمارند توفیق عبادت

بیشتر دارند و در ادای سنن و مستحبات به مبالغه پیش می آیند آن عزیز در جواب گفت
که چون اهل سنت اصل اعتقاد خود را که بنیاد کار است باشند شیطان مرا از
تعرض خود خاطر جمع ساخته اند لاجرم شیطان در عبادات بجای اصل ایشان کاری ندارد
و همت بر وسوسه ایشان در سنن نمی گمارد و چون در عقیده شیعه خلل نمی تواند انداخت
و در انجا کاری نمی تواند ساخت بالضرورت رخنه در عبادات ایشان می اندازد
و بجز اینقدر شیطنت خود را بسیار واهی ملاحظه و مشاهده در جواب ایشان اظهار
مطالبه میگوییم که واقعی شیطان رجیم چگونه در معتقدات امامیه که خود دارند بعد
بن سبای یهودی و استاد ابلیس لعین سبب خلل انداز و کیشه بر پای خود در رو
و بنیاد اعتقادات خود کنند پس اصول و فروع شیعه نزد اهل اسلام حضرت
سه ذهب انکار المستقیم قربا و بالاوثان و ارتباط دارند
دیگر ساعین ناظر شیخ و باشد که در امثال این امور هم حضرت خاتمه
مورد تخالف و تناقض میشوند و چون ساخت فرقین و کتب این فن از نظر ایشان
گذشته باشد حافظ یاد نمیسازند نتوانستند که حرفی را سر انجام دهند که
مخالف اولین و آخرین ایشان نباشد پس لازم همین است که در سفر ختم کاغذ بیاید
و قلم بشکنند و دل بر سکوت بربندند و روزبه روز این ذلت را بپسندند اگر چه
مدعیان محبت ایشان که دل بتماشای این فضایح بسته اند هم که این سلسله شوند
که بنده به توفیق الهی در کشف تلبیسات ایشان قدما و متاخرین این مذهب با معتقد

کرد قصور و فتور نخواهم کردید و از میدان داری و فوج کشی عنان عزیمت نخواهم
تافت و ازین شغل باشغال دیگر نخواهم پرداخت ولنعم ما قال الشاعر ع اگر صلح
خواهی نخواهیم جنگ و گر جنگ جوئی ندارم درنگ و گر جز بکام من آید
جواب من و گرز و میدان افراسیاب و حیرت نور الدین لقوش مکرر حیرانم
نص قطعی در سنت که تلمیذ او را باز مغلطه در فهم عبارتش رو داده والعجب اینکه عذر بارد
هم از دل گرمی مرتب نکردند و بعد از ادراک قصور فهم خود در مطالب و عبارات
کتاب تحفه اثنا عشریه درباره معارف و سیاست و امامت مهر خموشی بر
لب زدند و حرفی نیارستند گفت من بعد معلوم باد که بنا تقریرات نوری
بر اصول ارباب فضول است که از راه شقی و تشیطان احول غوی و برادرانشان
از اعمی و اعور عجمی قائم کردند پس ذکرش فقط مضحکه و مسخر ظریفی است و محتاج
بجواب نیست چنانچه در مثل سایر است سبحان الله برین خرفات سخیفه
افشانند و افتخار نمایند و در مکتوب آینده که جواب مکتوب نور الدین است
همین غلط میگویند که غایت تحقیق است و بالاتر ازان در حد امکان علمای اعلام
زمان نیست آری هر کند و بر پراگنده خور نیست و از کلام اکبرابادی هم
بثبوت رسید که اعتبار و عظمت این مقولات و هفوات فقط نزد سفها
و در مذهب اهل سنت مغالطه و سرابیش نیست انتهی و چون محدثات
شیوایان حجج وکلا اسامی آنها مذکور شد دل داده اند عقاید و اصول اهل حق را

که بآیات بینات قرآنی واحادیث رسول ص بانی مؤکد و مشید است بجوی نمی
گیرند و این مرض لاعلاج است که جز جعل و دست‌انداز انچه کل بد بلیل از بهر
مداوا ایشان نیست با بعضی دل انچه در تمهید مقدمه بوجهی عقلی اثبات نمودیم که زیادت
اختلاف در احادیث ائمه نسبت بزیادت احادیث است قطع نظر از آنکه حضرات
ائمه علم ما کان و ما یکون داشتند و از سهو و نسیان مبرا بودند معقول نمیشود زیرا که
اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بروایات امامیه چهار صد هزار نفر بوده
چنانچه مجلسی در تذکرة الائمه اعتراف کرده و بعد از استقرا مقالات ایشان هم
نمیرسد که اختلافات آنها قریب اختلافات احادیث ائمه هدی باشد حتی که در توحید
باری هم مختلف شدند و معاذ الله بجسمیت خدای تعالی بمعنی ابعاد ثلثه قائل شوند
و از سر تا ناف پر مجوف قرار دهند و پائین را اجوف و ناف واک دانند و بهشت پیشتر
از اینها ایشان نماند و حالانکه این چهار صد هزار همه باظهار مجلسی شقی مرتد بودند الا سه
و شاذی بخلاف مقتدایان امامیه که از تمامی بنا آنها را برگزیدند و خصائص آنها
بگواهی ابوجعفر اول و ثانی و ثالث یعنی کلینی و قمی و طوسی همین دو ...
گفته‌اند که حضرات ائمه همین اعتقاد داشته‌اند چنانچه کتاب توحید هم بران گواه است
بلکه اگر مقولات و منقولات تابعین و تبع تابعین را هم با قوال و روایات اصحاب
ضمیمه کرده شود هرگز اختلافات ایشان بناسبت اختلافات و تناقضات ائمه
شیعه ... سنی و ... که کالبیس اکبرابادی را نهم یاد نماند که در مجالس

واساس مجتهد جابلسی و جواب معتقد ما بست کتاب حدایق که حسن بن حسن نوشته
بحکم حضرات ائمه هدی رضی الله عنهم صحیح است که روایتی که بظاهر کتاب مجید
موافق افتد از ترجیح باید داد و روایات ائمه را بلکه احادیث حضرت خیر الانام
علیه التحیه والسلام را که مخالف قرآن مجید مروی باشد قبول نباید کرد و حال آنکه قرآن
مجید بتصریح مجلسی نرسیده و مانند او از متعصبین شیعه بر ساخته عثمانی محض هست
و طرفه آنکه قائل بدان میشوند که حیوانات و مجانین و اطفال قوم های معذبین که بلا
تقصیر بودند همه آنها را زیر و زبر نمودند بلکه طبقه زمین که مکانات شان بود آن را بردند تا بالای
کفار از خرد و بزرگ و عاقلین و مجانین و حیوانات غیر مکلفین بالای آسمان برده
از آنجا بر زمین انداختند الهی و نبی نرسید و قطع و منقاد آقای خود بی بخلاف
بداهت و قرآن و شریعت نمی برد و آنرا مایه فخار می پندارد و احتمال اجتناب
در لا تحسبن الذین ظلموا از مجامعت با ولایت که خبر بن تلمیذ خاص کسی تن به صفا
نخواهد داد که زمام خود را بدست اکبرآبادی سپرده علیت رشته و گردن اشقیا
افکنده دوستان × می برد هر جا که خاطر خواه اوست × و تا شد از روایت این
سالم هم سالم از معارض هست و بسیاری از احادیث با قرار زبانی اکابر آنها
درباره مقتولین لسانی ثابت است که غیظ و غضب الهی با وصف اذعان با است
اهلبیت رسالت پناهی بحال سلمان فارسی و ابوذر غفاری هم متوجه بود که از این اشقیا
بدست دشمنان سپردند و لگدکوب کردند و این همه خرافات از مجلسی

تراجم آن و اصول قدیم شیعه پیدا و هویداست مگر قائل شوند که قلوب این
مقبولین مجبور و جفائی که بر اهلبیت گذشت خوش بود و آنچه بر اصول امامیه
تطبیقی بکار رفت بخدا که اهل فراست را باعث ندامت است مگر خاطب و استماع
او را اندهست کجا و هرگاه قصه حاطب در نسخه اقدم و اول از سبع اصول
ثابت است که اثر باشد جناب مرتضی کرم الله وجهه تسلیم صحیح کرده و روا
از مرویات آن کان اربعه یا بیرون نگذشته و انهم بعد الاتفاق اتفاق افتاد و
هر امام سابق و لاحق تصدیق نقش یعنی صدق تسلیم لب مبارک گشاده پیش شنیا
و دیگر مفسرین قصه چگونه در ذکر قصه حاطب اللیل خواهند بود دوا
معاذ الله از کجا بکجا رسید کما لا یخفی علی احد من الاذکیاء و لیکن عجب است
که محدثین قوم قصه حاطب را بزعم متکلمین دلوم وضع کرده باشند چنانچه قصه
و کمالات تسلیم و نسخه او را برای مصلحت یعنی رواج مجد ثابت عبدالله بن سبا
وضع کردند و نام تسلیم از ذهن غیر تسلیم خود تراشیدند و الا تسلیم کسی از قصه
حضرت مرتضوی و ائمه لاحقین نهار بوده چنانچه سر اهل سعدالین یعنی ابن
ابی الحدید که تشیع او از جا بهم بجای خود است و تصانیف علمای ایران
اقتضای آن دارد و صواب هم و حسام مجتهد عباسی صدق انصاف او بر
گواهی میدهد بر مجعولیت ذاتی تسلیم شهادت داده کما لا یخفی علی من له
عماد الاسلام و بر اهل خرد پیداست که هرگاه باب مطاعن خلفا گشوده

از فضائل و کمالات سلمان فارسی و اخوان ایشان شمه باقی نمی ماند بیچاره
حاطب چه نام توان کرد و هرگاه عمار یاسر شهید او در اهل ردت باشند فما
ظنک فی من البعیدون من المقبولین ولیکن احسان رب العالمین است که زبان
ملای اکبرآبادی بتصریح صاحب مجمع البیان و تلمیذ رشید او باعتبار بخشید
و ثنا جاری کرد بلکه توبه حضرت عائشه و حفصه رضی الله عنهما هم قبول
و این تصریح ایمانست پس با قرار اکابر امامیه ایمان شیخین هم درجه ثبوت رسید
والآخر فی اجماع مرکب لازم می آید و از کتاب کبیر امام اعظم اول که امامیه شیخ
الطائفه لقبش نهاده اند پیداست که ارتفاع یقینی بوجود منافی امر قطعی
زوال نمی پذیرد و اهل عداوت و فطانت شک ندارند که بر اصول
موضوعه رفضه که شیخین حضرت سید الکونین را معاذ الله زهر شهید کردند
الی غیر ذلک من الکفریات التی عرفتها ارتداد حقیقی لازم آمد و آن مستلزم
اموری در دودمان اهلبیت است که باشاره هم ادا نمیشود نعوذ بالله من
الحاد الروافض و کفریاتهم و بعد از ادراک حال محدثین امامیه که در جعل و
تلبیس منصه ظهور آورده اند دو باره سلیم و کتابش نشنیده انکار توهم
مذکور از عجائب و غرائب است که خود مستبصرین بر وضع و اختلاق اکاذیب محدثین
شیعه گواه شدند اما مقتضای اصول امامیه که دشمنان نبوی و موذیان
محل عطوفت و رحمت نزد ایشان شد و معادین مخالفین اهلسنت تا بیکانها

ومحل شفاعت هستند تمامی اصول و فروع شریعت را برهم میزند و نسخ و بنیاد
را تقریرات علمای شیعه در حدیث الحوض میکند کما لا یخفی سبحان الله برین
اصول مزخرف حضرت مخاطب و اولیای او می نازند. بر ایشان این تقریرات
نقد جان را فدا می سازند و حال آنکه در روایات حدیث امام صادق صدق الله تعالی قرارا
فی الدنیا والاخرة در باره شیخین که امامت و عدالت ایشان را با فضائل و کرم
هم درین جهان و هم عالم بقا ثابت می نماید و احتمال ردت را اساسا قطع میکند
در صاعقه حسامیه علی عنق الملة الاسلامیه بتفصیل تمام یاد کرده و ببراهین قوی
ثابت نموده ام که خرافات مجانین بیش نیست اما آنچه در باب حضرت
آدم تاویل بکار برده اند و تلمیذ نور الدین این امور در تحسین اغفال کرده اند پس
مخالف روایات و تفاسیر اهلبیت است که دفترها در ستایش آن محدثین
شیعه نوشته اند پس تاویل عین تسویل بلکه تحریف خواهد بود و درین برای
نظر یکبار فقط بر روایت استاد کلینی از تفسیر اهلبیت اکتفا مینمایم تا حال لاف
زنی علمای قوم درباره انبیا علیهم السلام و افتادن ایشان در پوستین خلفاء عیانا
بوضوح انجامد الفاظ حدیث اینست حدثنی ابی قال حدثنی الحسن بن محبوب عن محمد
بن نعمان الاحول عن برید العجلی عن ابی جعفر ع قال لما علقت حواء من آدم و تحرک
ولدها فی بطنها قالت لآدم ان فی بطنی شیئا تحرک فقال لها آدم الذی فی
بطنک نطفة منی استقرت فی رحمک یخلق الله منها خلقا لیبلونا فیه فاتاهما ابلیس

فقال لها كيف انتم فقالت له اما اني قد علقت وفي بطني من آدم ولد قد تحرك
فقال لها ابليس اما انك ان نويت ان تسميه عبد الحارث ولدته غلاما وبقي وعاش
وان لم تنوان تسميه عبد الحارث مات بعد ما تلدينه بستة ايام فوقع في نفسها مما قال
لها شيء فاخبرت بمقالته آدم فقال لها آدم قد جاءك الخبيث لا تقبلي منه فاني ارجو
ان يبقى لنا ويكون خلاف ما قال لك ووقع في نفس آدم مثل ما وقع في نفس حواء من مقالته
الخبيث فلما وضعته غلاما لم يعش الا ستة ايام حتى مات فقالت لآدم قد جاءك الذي
قال لنا الحارث فيه ودخلهما من قول الخبيث ما شككهما فلم يلبثا ان علقت من آدم
حملا آخر فاتاها ابليس فقال لها كيف انتم فقالت له قد ولدت غلاما ولكنه مات يوم
السادس فقال لها الخبيث اما انك لو كنت نويت ان تسميه عبد الحارث لعاش
وبقي وانما هو في بطنك كبعض ما في بطون هذه الانعام التي بحضرتكم اما ناقة واما بقرة
واما ضأن واما معز فدخلها من قول الخبيث ما استمالها الى تصديقه والركون الى
ما اخبرها الذي كان تقدم اليها في الحمل الاول فاخبرت بمقالته آدم فوقع في قلبه
من قول الخبيث مثل ما وقع في قلب حواء فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن آتيتنا صالحا
لنكونن من الشاكرين فلما آتاهما صالحا اي لم تلد ناقة او بقرة او ضأنا او معزا
فاتاها الخبيث وقال لها كيف انتم فقالت له قد اثقلت وقرب ولادي فقال
اما انك ستندمين وترين من الذي في بطنك ما تكرهين ويدخل آدم منك و
من ولدك شيء لو قد ولدته ناقة او بقرة او ضأنا او معزا فاستمالها الى

طاعته والقبول لقوله ثم قال لها اعلمی ان انت نویت ان تسمیه عبد الحارث وجعلت لی
فیه نصیبا ولدته غلاما سویا وعاش وابقی لکم فقالت قد نویت ان اجعل لک فیه نصیبا
فقال لها الخبیث لا تدعین آدم حتی ینوی مثل ما نویت ویجعل لی فیه نصیبا ویسمیه
عبد الحارث فقالت له نعم فاقبلت علی آدم فاخبرته بمقالة الحارث وبما قال لها
فوقع فی قلب آدم من مقالة ابلیس ما خافه فرکن الی مقالة ابلیس وقالت حوا لآدم لئن انت لم
تنو ان تسمیه عبد الحارث وتجعل للحارث فیه نصیبا لم ادعک تقربنی ولا تغشانی ولم
تکن بینی وبینک موده فلما سمع ذلک منها آدم قال لها اما انک سبب المعصیه
الاولی وسیدلیک بغرور وقد تابعتک واجبت الی ان اجعل للحارث فیه نصیبا وان
اسمیه عبد الحارث فاسر النیه بینهما بذلک فلما وضعته سویا فرحا بذلک وامنا ما
کان خافا من ان یکون ناقه او بقره او ضانا او معزا واملا ان یعیش لها ویبقی ولا یموت
یوم السادس فلما کان یوم السابع سمیاه عبد الحارث انتهی بلفظه یعنی چون حوا
باردار شد وجنین متحرک گردید بحضرت آدم باز گفت فرمود ان شاء الله تعالی فرزندی نیکو خود
خواهد آورد برای آزمایش ما روزی ابلیس گفت ای حوا در چه خیالی قصه چنین
اعاده کرد ابلیس گفت اگر عبد الحارث نامش نهی خواهد زیست ورنه بعد ششم روز
خواهد مرد پس همی در دلش رسیده باشد و حضرت آدم بعد استماع خبر فرمود که [illegible]
شیطان گوش منه هر چند آدم چنین گفت ولیکن استیلای وهم بر دل اهل حوا [illegible]
چون فرزند مرد حضرت حوا بحضرت آدم یاد دهانید آن وهم زیاد شد بر فت

ایذا دیگر تصرر در علوق دیگر ابلیس باز آمد و گفت که اکنون در شکم تو از جنس شتر و گاو
خواهد بود پس حوا و آدم تصدیق کردند و وقت گرانی حمل دعا نمودند که اگر فرزند صالح
بوجود آید و از حیوانات نباشد شکر بجا آرند ابلیس باز دقایق خیرخواهی فرو نگذاشت
و در آخر گفت که آدم را نگذاری مگر آنکه کنیتش مثل تو کرده و عبد الحارث نامش نهند
حوا با آدم گفت اگر عمل بدان نکنی وصلتی میانه من و تو باقی نماند فرمود در گناه اول
سبب معصیت تو بود و من تابع تو شدم القصه چون فرزند صالح پیدا شد بتهیج
کردیدند و نام او عبد الحارث گذاشتند و حضرت امام باقر فرمود در روایت دیگر
که شرک طاعت از آدم و حوا بالیقین صادر شد اثبات حال آدم و حوا بر اصول صحیحه
اما که شیطان الطاق راوی است باز دعوی شرکت جنیان در اولاد آدم از اولاد
بنی الجان بعید نمی نماید که یتشکلون بالاشکال و یتقون و یتفوهون بانواع المقال و مشتهر
حضرت عایشه را هم از قبیل جنیان و شکوه فاروق را هم از قبیل شیطان انگاشته اند
نعوذ بالله من خرافات الشیاطین و الحمد لله که فضایل خلفای راشدین قطعی است
بدلالت آیات قرآن مبین و شرح محرفین یا بیهوده ملاعین کما لا یخفی علی المومنین
مکتوب دیگر مولوی صاحب منبع المناقب حاوی الفضائل و جامع الفوائد فضل
عالی دودمان جامع الکمالات الممکنه لنوع الانسان مخدوم و مکرم ذو المجد و الکرم
دامت رفعتهم حرف تمنای ملازمت کثیر الافادت نگاشتن و امنی نبراس
حسرت و حرمان که بکانون سینه متواریست بر دست لهذا از آن باز ماند

بعد عرض نیاز مدعا طراز در حین ورنگزانی که عرضه باستعلام و بتوسط عنایت
صحیفه فرستاده بودم نامه رافت انتما ساخت ورود را متشعشع ساخت ایزد
قدیر با اینهمه شفقت او را بسیار سلامت و دوستکام دارد تیسیر معارفت حکو
که بجه مشابه باعث سرور شد اکنون مامول و مسئول است که جناب مقالات
ریز به بینه زار قلوب مخالفین از آن بهم رسانند و لعنات این هدیه سترگ آل
الخلیفه را با سرور عنبر مخصوص و بخار فرمایند و تصحیح نسبت کتاب تامست و سیما
سوی مصنفش اگر از آن کتاب بر آید عمده امور است پس اگر جای تصریح باشد
سبحان الله و الا انطباق مضامین آن با مضامین کتاب الامامت و السیاسة هم
دلیل صحت نسبت است با آنچه شاه عبدالعزیز اقرار کرده اند که کتاب شیعیم موسوم
باین نام است از نسخه معارف علما نقل بسیار کرده اند خصوصا ابن ابی الحدید انطباق آن
حکایات محکی عنها دلیل مقنع خواهد بود و بنده که از بشاشت دیرین تخجیده و از تیسیر
سند مطلوب از کتاب انوار بدریه عرض کرده بودم ان سر رشته بکلال شد
یعنی جناب قبله و کعبه دارین حضرت مولانا سید حسین مد ظله العالی نگاشته اند که مولف آن
کتاب شیعه است و خیلی عجب که جامع مباحث ابراهیمی مکرر در مباحث خود اشعار کرده
که از کتب شیعه نقل نمیسازد و اگر بندرت از کدام کتاب شیعی مذهب نقل کرده و جوابه
ایرادش ذکر میکند و در ینباب خلاف طریقه خود راه رفته که از کتاب انوار بدریه
چندجا استناد کرده و ابدا بتشیع مصنف نگرد دالحال بنده باز تیسیر صحت این

نیست تا او هم چه فقط یک سند از روی بیاض باقیست یعنی ابن حجر تاریخ الخلفای
سیوطی را تلخیص کرده و در ان بنقل عبارت بیاض تصریح این نسبت است و آن کجا و نسخه
ازاله و ثانی در تالیف و ارسالش تخصیص حسب قول حکما ابیاز رفته تا آب رو نشستنی نیست
و کلام وصی خیر الانام علیه الصلوة والسلام لسان العاقل وراء قلبه ناظر بهمین معنی است
شنیده از سابق هم متامل بودم فکیف بعد تسریع عصا از جانب خدام مکرر دریافت
دل بس عجلت میخواهد که کل مضامین مندرجه بیاض مذکور مع ماله و ما علیه بسلک تحریر
کشیده شود که عمر ناپایدار را اعتباری نیست خصوص شده که بمعنی مراحل عمر را
بپایان رسانیدم نوبت لقربها واسط عشر سابعه است و مضامین این بیاض
کنز مخفی بوده است و معهذا مجرد روایات بمنزله خمیر مایه است اصل ان درست کردن
خیلی کار است ان ساعد القدر و امهل الاجل بحر تحریر می آرد و هنوز کاتب که فی الجمله
هم صحیح نویسد میسر نیامده و الا ارسال خدمت برای اصلاح اهم امور بود بنسخه
اهم است قریب بیست و پنج جزو متوسط المقدار از قلم شکسته این شکسته رنجه تحمل کرده ام
قبله و کعبه حضرت مولانا سید حسین صاحب ظله العالی فرستاده ام و عرض
که ملاحظه فرموده بفارسی شفقت فرمایند اگر هم بدیهان نوشته خط ناخوانای
خود هم ارسال خدمت میسازم و الا همین که کاتبی میسر شد هر قدر که مینویسد دو دو
سه سه جزو مرسل خواهد شد علما در رد فحوای حدیث اصحابی کالنجوم کار
بسیار و اطناب فرموده اند و بلا ریب بالعکس قضایای قیاسات مهمات مضمون

اینو

این حدیث دال بر بطلان است لکن ابطال به دلائل عقلیه که مسکت خصم میشود و اهم
حیز بیجا و بخلاف آنچه از روی نقل باشد پس باید اصغای عالی در رسید
که مقصد ذهبی در باره حدیث مسلم اهل سنت است و انهم لا یفضلون احدا علیه
هذا الباب و کتاب میزان ذهبی برای تفصیل حال مجاهیل و اباطیل موضوع است
دران در ترجمه جعفر بن عبد الواحد الهاشمی القاضی چنین مینویسد قال الدارقطنی یضع
الحدیث وقال ابو زرعه روی احادیث لا اصل لها وقال ابن عدی یسرق
الحدیث ویاتی بالمناکیر من الثقات ومما روی عن محمد بن ابی الملک المازنی عن الحسن
بن ابی جعفر عن ایوب عن نافع عن ابن عمر مرفوعا ما اصطلحت اثنان علی خیر و شر الا
حشر اعلیهم تلا واذا النفوس زوجت وهذا باطل ثم ذکر ابن عدی احادیث کلها بوا
وبعضها سرقه من قوم ثم ذکر منها عن ابن عباس ولد النبی صلی الله علیه وآله وسلم
مختونا مسرورا فیه جعفر ثم ذکر اخراج المستعین بالله ایاه ونفیه الی البصره بعد عزله
من القضاء وموته فی سنه ثمان وخمسین ومائتین ودعاء القعنبی علیه وافتضاحه
وقال بعد ذلک ومن بلایاه متنا عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وآله و
اصحابی کالنجوم من اقتدی بشیء منها اهتدی لفظ ومن بلایاه دیدنیست که در
هرتبه دلالت بر کذب دارد و بعد ازین علمای سلف و خلف سنیه
که بلجه عرق شرم غرق شوند لکن لیس لهم ذلک بر خاطر فلک فرسا
که تعدد نصوص ذهبی رسیدکه بطریق دیگر این حدیث صحیح شده است قال اصفها

که اگر نزد ذهبی الطریق دیگر صحیح میبود چنانکه عادت او درین کتاب است تنصیص
میکرد والعجب العجاب ان علماء السنة خلفا عن سلف الی الحین یاتون بهذا الحدیث
فی محال الاستدلال و در باب حدیث لا یجتمع امتی علی الضلال در ترجمه ایوب
بن واقد راو یا عن عبید الله گفته هذا عبد الله لا یعرف و انتقد ریهم برای تضعیف
کافی پسند و نیز حدیث ابو عبیده الجراح امین هذه الامة و ابن عباس حبر
هذه الامة را هم باطل گفته و حدیث اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر را عن نافع
عن ابن عمر میگوید که باطل بل المشهور من حیث نفسه و فیه تحریفا ما فیه و آنچه ناصب عنید
همچنین مید نموده که حال تشیع تحفه چنین است تا بدیگر کتب چه رسد و تلبیس خالی
از واقعیت نیست شده را مدة العمر اتفاق دیدن تحفه بالاستیعاب نشد بلکه جسته جسته
و آنهم بسیار کم دیده ام وقت تالیف این رسائل بعض طلبه آنچه روایت کردند
درج کردم لیس حیص بحیص که در روایتش خلل باشد و ذکر ابن قتیبه معارف همین قدر
که خدام نوشته بودند و در کسو نوشته است تسمیح خورده و ذکر کتاب امامت
و سیاست معلوم نیست که جای هست یا نه حالیا اگر کسی میسر میشود برای تصحیح
ورقها ورقها میگویم و آنچه تازه دریافت میشود عرض میکنم و بکلام رشید
یافته باشند که تناقض صریح با کلام استادشان دارد یعنی قول شاه عبد العزیز
انکه ابن قتیبه دو باشند یکی سنی دوم شیعه و هر دو کتاب موسوم بمعارف
تالیف ساخته اند و رشید الدین خان میگویند که همان ابن قتیبه که مصاحب

جامع الاصول وغیره توثیقش کرده اند شیعه است و از تحریر سر شریف که از علمای امامیه

جنان معلوم میشود که ابراهیم بن قتیبه شخصی از رواة امامیه در بابه بالشد

برده اند مگر هیچ کتابی موسوم بمعارف ندارد و به حاشیه تحفه مخلوی که مولوی حسن

رشید بیل الله نوشته دیده ام که ذکر ابراهیم بن قتیبه ذهبی کرده است آن شخص

رجوع بذهبی کرده شد پی آمد و بالجمله سخن وثوق ابن قتیبه از تشریف است

کلام در نسبت کتاب امامت وسیاست سوی اوست لعل الله یسر لنا التحقیق

کتابی که این فاقد الادراک در صدد تالیف است اگر از نکتن سر قوت تحریر فضل سید

برکس می بسته بادی الله ادعا و ابطال سخن میسازد و لعل تحقیق یا تقصیا

حجت انچه گوید گوید لکن اشکال همین است که ناصف احادیث طریقه امامیه را

التقاط کرده بالفعل هیچ خبر و لفظ از کتاب برام بصارت العین با حمد نام دارد

فرستاده و دران حدیثی مبسوط از تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام

درج ابی بکر نقل کرده پس اگر تالیفش و تالیف بنده بدست کسی از متعصبین

غیر سلام افتد و احیراه و اسفاه یعنی معاذ الله حکم به تعارضها و تساقطها کنند

مدبر عالم جلت قدرته زمان ظهور صاحب الامر والزمان عج زود برساند تا این

اختلاف از میان برخیزد و حیطاط مکالمت مثل آن خبیر علامی فهامی خاص مرة اعتنا

گسته می برد مگر مخافة من اضاعة الاوقات الشریفه عنان کیری می آید

و هرگاه بزعم خدام کرام ارسال آن الیفی از راه لکهنو اولویت دارد تا ... شود

شد هنوز مبتلای فکر و تردد هستم درین باب زمین دار قدیم آن علاقه صلح
قرار یافته بود و هرچند خسارت بسیار داشت مگر نظر بجور و اعتدای حکام مختصم
انگاشته بودم لیکن حکام ملک که در حقیقت مدعا علیه ایشان شدند خیلی از نام
مصالحه رنج شدند حتی که با مخلص نزاع در گفتند که اگر تن بصلح در دادید کار
انفصال بیننا بجنگ لاعلاج رجوع بمشوره ایزدی باستخاره ذات الرقاع کرده
شد در باب صلح سه بار لا تفعله برآمد حالیا متوکلا علی الله بر سر معرکه
رفتیم مقدمه محکمه سرکار صاحب بهادر در راجع است باید دید که رای شان
چه اقتضا میکند از آنجا که آبادی و بربادی بازبسته فتح و شکست این مقدمه است
البته باقتضای جبلت بشریت اضطرار لاحق و هو مجیب المضطرین بلا زبان تحدیث
نشان که حال ناخن بسته خود در استجابت تفصیل حواله فرمودند الحق که این امور
کی سزای مرتبه خدام است مگر درین زمانه که جمله شرفا داخل کلیه من قدر علیه رزقه فلینفق
هستند اگر سر باز زده آید وجه اقتدار و عیار عیال بزعم ناقص زایل عصیا
فلهذا راجی تفصیل تا باشد که سرور بخاطر فاتر و حیات شود زیاده تحریر آرزو
سند بهاجه عرضه و ظل رافت ممدود باد راقم آثم سبحان علی عفی عنه
رقیمه نظر بمشتمات شدن کتاب معارف حاصل گشته عنقریب برنج
وغنا مبدل خواهد شد چنانچه در باره انوار بدریه اول درین بی نتیجه شدند
و آخر بکمال ندامت و ملالت تمسخرین گردیدند چنانکه دانستی و خود اعتراف

جناب مدعی انصاف و نور الدین حسین آقای ایشان حجت ساطع است که
آنچه حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه تحقیق فرموده مضمون
وی صواب و خلاف آن بیهوده و تفسیر آیات و احوال صاحبین بیاض که خود بعدم
ذکاوت و فطانت شان قائل اند و نور الدین حسین معلم و ملقن ایشان زیاده تر
بر اسرار مکتوم صاحبین بیاض واقف بود هیچ عجبی نیست که بعد دعوی نقل از
کتب اهل سنت نقل مستقیم نه از کتب شیعه از انوار بدریه ایشان روایات
برای الزام اهل حق فرا گیرند زیرا که جمل همت شان بسوی همین مکیدت و افترا
مصروف است و اینهمه حسن ظن جناب است که رطب و یابس فقرات تحکیمند و
تتبع بالغ و استقرار کامل نسبت ندارند و هنوز بیشتر در اسامی کتب و تصانیف
که چه نام دارد و مصنف آن کیست حاصل نکرده اند و الا از آغاز تا انجام در
مجلدات بیاض همین کید و تلبیسات واقع است و صد و حیله کم از سوی اوراق
ایشان منافی و تراخی صریح است در انکار جناب ایشان را عیاذا بالله محمل الحوار
دانسته باشد زر و نصیحت بار بار تذکیر میکند و تخجیلات ما که باعث ندامت و خجلت
ایشان خواهد گردید تخمیر می نماید و حصول اذعان که منشا من بیاض که مخفی
بوده است نقل جناب که هنوز ضروریات فن را ندیده باشند امری آسانست و
لیکن مشکل این است که سفاهت علمای ما سید لازم می آید که مطالعه مجلدات
بیاض بپردازند و وقت تصنیف از الضب العین نه زنند و بآن دلایل که

هنوز عند العلما متداول نگشته و اکابر امامیه از اعلق نفیس برای شهرت و
نام آوری خویش می‌نهند ایشان تشبث نکنند و حال آنکه تمامی همت ایشان
مصروف بالزام سنیان باشد بخلاف علمای ما که طریقه جدل را هر وقت ملحوظ
نمی‌داشتند و اما آنکه این طریق اختیار کردند جز بضرورت کتب شیعه را که
کمتر دستیاب شدند نبود کما لا یخفی الغرض اگر قول سامی مطابق واقع باشد
وجهش همانست که قبل ازین گو رسید و گمان برم که هیچ عالمی از امامیه تا حینی
ادعا ننموده اند که در مجلدات سابق دلیل قویه غیر متداوله برای الزام خصم
باشد و علمای شیعیان از آن غفلت ورزند و آنچه از کتاب ذهبی یا
باشتباه از کتاب دیگر عبارت عربی نقل کردند و بران مباهات و فخر
فرمودند همه را در مکتوب سابق برباد نمودند و برای کشف این تلبیسات
بی‌اختیار دل میخواست که یک دو جزو دیگر بنویسیم مگر خیال اینمعنی که جناب سامی
بطرف ممالک جنوبی تشریف می‌برند و بر دوری ازین شهر رخت می‌بندند
نگذاشت که این آرزو بوقوع آید معذلک از وضع اصل این رساله هم خارج است
پس معلوم شد که جای نسبت اهل خلاف کلهم اجمعون بتقلید رئیس خویش
عرق شرم غرق شوند و لکن لیس لهم و لرئیسهم ذلک و قبل ازین گذشت
که روایتی در یک طریق ضعیف است و در وثاقت و اعتبار آن نزد جهابذه
محدثین سخنی نیست آری تصحیح حدیث عدم میراث انبیا بنیاد مذهب قوم است

بر می اندازد کما بیّنا سابقا و قبل ازین برای جناب [illegible] فی ابطال
[illegible] قرار یافته بود و اکنون که لفظ مولوی ضمیمه شد و معلوم
برکلام دقیقه مبتنی است والحمد لله که انچه در باب خطای ایشان و اکثر
مذکور تقریرش کردم و ثابت نمودم که حال ابن قتیبه در تحفه [illegible]
رد و قدح کلام حضرت مولانا عبد العزیز دهلوی قدس سره العزیز افتاده
انچه بجانبش نسبت کردند دامنش ازین لوث منزه است بطریق واضح
حتی که خود اعتراف نمودند و ازان [illegible] ثابت شد که مدار تصنیف و تالیف
ایشان بر روایات والتقاط دیگران بود بسی غیر از رنگینی و شوخی [illegible]
منسوب بایشان نتوان کرد کما لا یخفی غرضکه کتب ضروریه فن [illegible]
و دامن [illegible] مناظره اهل حق [illegible] حضرت بانی مبانی
و [illegible] ایشان نیست و انکه حدیث تفسیر امام عسکری علیه السلام [illegible]
و در حقیقت بر خود [illegible] زدند و حکم کردند انچه کردند [illegible] این است که
جدل که اما [illegible] اختراع آن کردند [illegible] افتاده [illegible] در کلام [illegible]
مذهبش باشد انقدر [illegible] است و انچه برای [illegible]
پس بالیقین هرکه تالیف [illegible] بطلان [illegible]
کو تقلید ابو جهل [illegible]
بر زبان قائل نباشد کما قال الله تعالی وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم

وعلوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین مکتوب دیگر مخدوم عمیم الامتنان
مایهٔ افتخاری نوع انسان بنوع عنایت واحسان مدظلهم السامی سینه ساز
گنجینه هجوم آرزوها چنان تنگ فضاست که نفس سوخته را بتمنای ایضاح
اسباب قلب مجال برآمد مفقود تا کی براز بیان این فسانه مژگان سوزن ردم درکشید
بعد تقدیم مراتب نیازمندیها خامه و قرطاس را بمیانجی گری عرض منسوبا
خاطر نیاز ذخایر ماموریت ساز بعد سپری شدن ثانی شکرانی سرمایه فخار در لمعه
رفع انتظار اعنی صحیفه ایقه رافت انتما رقم زده دهم ماه صیام بتاریخ شانزدهم
ساحت وصول را باستنارهٔ چشم دیده نگران ساخت و عرصهٔ خاطر را از خس
خاشاک تردد پرداخت مسرتها افزود ولسان حال و مقال را باین ترانه مترنم
نمود سه تا نام من بزبان خامات کرده است از نگین مهر و بیرون
رسیده است منکه باشم کز من بقدر یاد آورده نامه از رشک تیزی
نجو دپیچیده است چند صباح بخیف ناگونه انحراف طبع از منهج اعتدال دست
دگریبان تا هم لیالی اخیر شهر رمضان و مشوزع البال از عوارض مزاجی بعض
عزیزان بود لهذا در ارسال جواب تغافلی رو داده از الطاف کریمانه
راجی عذر نیوشیهاست از اوراق غیر معلوم المولف عبارتی که سواد
بر دیده شفقت فرموده نظر مناخم یقین است که عبارت بیاض ابتدائی
منقولا عن تاریخ الخلفا السیوطی یا لسعت عسقلانی است با بعضها سرطها

بان از دکر بعضی متعاقب عرضه دیگر که بتقریب مذکور الذیل موسوم بارسال
میگردد بالتنقیح عرضه مینماید که تصحیح غلطی میخواهد و خدام کرام از دقت فهمیده
بدون تصریح نام کتاب امامت و سیاست اشارت بآن سو میکنند
و بنده مغتنم می انگارم که بشهادت قرینه احتمال تفصیل ادعا توان کرد که
مراد کتاب مزبور است مگر چون آن مختصر کی میسر است معاند نقل بعض را
قبول میکند و ضعفش علی ما له که حسب الارشاد در انوار بدریه انکار نسبت
کتاب مسطور بسوی ابن قتیبه کرده و کلامش آن مصادره علی المطلوب باشد
که مانع را حرف احتمالی و لو من غیر سند و سند ضعیف کافیست اثبات تصحیح
نسبت بر ذمه مدعی و آن کجا میسر شود که آن را مردود موسوم بعلامه
حلیم بن شاه عبد العزیز اند که خود را در دیباجه تحفه باین نام وانموده اند بلکه مخفی
ساخته اند یا شخصی آخر و آن کتاب بالفعل نزد ملازمان هست یا نه که بنده در
مجالس باب اثنا عشریک الاقوی من استدلال بر خلافت مطلقه امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام نموده ام و مینویسم که باین متفرد ام در انوار بدریه
که بعد از ان دیدم که ماتن اعور ملعون نیست و دو وجه بزعم باطل خود
ابطال این استدلال نموده و شارح مغفور مجیب شده پس اگر بجواب الجواب الله
شوم تعرض بآن هم سازم و بنده بعد ایمای ملازمان بحکایت نشان میشد
ازین تحفه اثنا عشریه را بطور ورق گردانی دیده و مطاعن علما شر را خوانده

بودم و ذکر این تشبیه جزو و جاکه با بن اسم دو کس سنی و شیعه و کتاب
هر دو تحفه معارف موسوم بنافتم و حاشیه بنظر آنهم نیامده پس کورش بمقام
ثالث درین دو محل بوده باشد علی سبیل منع الخلو پس اگر خدام کرام بتعیین نشان
دهند تا بنده دریابم که بمقام ثالث این ثانی نا بلکه رابع ثلثه چه نوشته است
و از مروی بودن اصحابی کالنجوم بکتب احادیث شیعه بنده را رنجی عظیم نشد
مگر ازینکه جواب اعضال از جانب امامیه اعضالی داشته باشد چه هر چند
بدون ادراک تفصیل تاویلات حدیث عبارت جواب فضولیست مگر باد راک
اجمالی بنده جواب کافی می بینم که هرگاه بارشاد معصوم علیه الصلوة و السلام
معلوم شد که اصحاب خلص مرا دانند باز معنی اقتدیتم اهتدیتم اینکه انهم علی منهاج
علی من اقتدی بهم یهدونه الی ذلک المنهاج فیهتدی بهم رنج عظیم ازین دارم
که از سیران ذهنی مفتضحی بودن این حدیث بر آورده تشنیع بسیار کرده بودم
بسیار منشور گشت والمنة لله کم لکم که بفرع عصا خدام از خجالت عظیم محفوظ
ماندم و همچنین معلوم نیست که تعرض جناب محمد بن حنفیه را بذکر شراب خوری یزید
پلید چسان دلیل عدم تقیه در بیعت ساخته بلکه تعرض باین معنی دلیل است بر انکه
بیعت به تقیه بود چه جناب ممدوح نزد احدی از فریقین کسی نبودند که شهر
خوار را لایق خلافت و بیعت شمارند پس بیعت برای حفظ نفس کردند
و بعد لک مفتضحهم کردند که بیعت من چگونه نیست و آن ملعون که بچه هر [illegible]

و پروائی از نسبت فسق بخود نمیکرد حتی که اولیاش بیعت از مردم بر عهد خلافت یزید
میگرفتند حسب ظاهر هم بر حکم خدا و سنت رسول نمی گفتند ناظرین جمیع دانشمند
که از تحریف بدنمی بر دیش خلاف تقیه نباشد و آن ملعون بیعت فرزند امیر شیعه
را کیف ما کان مغتنم دانست علاوه در میان ابن عمر و ابن حنفیه بحسب نسبت تشیع و
تفرقه زمین و آسمان است آن مطرود از اساطین دین سنیان است که معظم روایات
آنها در فروع و اصول منحصر بعبادله ثلثه بخلاف شیعه که غالباً یک روایت هم
از محمد بن حنفیه نباشد اشکال اینقدر که جناب ممدوح فرزند امیر کل امیر و مورد عنایات
و ممدوح شیعه بعد معامله شهادت حجر الاسود بامامت امام عصر بشرط حیات
اگر نوبت بجواب کلام ناصب رسید فهمیده خواهد شد و حسب ظاهر نوبت
جواب کلامش رسیدن متعذر است باید چه مراد اصلیکه فقیر تبیان متخیله دارم از
غالب که بقصد جزو کشید پس اینقدر مهلت کجا عبارت فتح الباری حسب الایما
ملفوف هر چند اصل حدیث مشتمل بتعلیل ابن عمر که برای هر غادر لوائی در قیامت
نصب خواهد شد و ما این کس یعنی یزید بیعت کرده ایم و صریح عذر شکست بیعت
نمیرسد قابل تاویل نیست و اعتذار حامیانش که برای رفع فتنه گفته بیکار بود
محض لکن بتنصیص صاحب فتح الباری که این حدیث دلیل عدم خلع خلیفه است و
آن جا بر و تاسف ابن عمر که چرا بحمایت معاویه با ابن زبیر محاربه نکرد اگر باز هم
حرفی از آن قبیل بر زبان آرند خاک بدهن آنها باید ریخت و از سر بنا نهند

حدیث و الحسن علیه السلام کان یطالع اللوح المحفوظ فی سن الصبی که ملازمان هم
تفحص فرمودند و بعد عاجز رسیدند تحیر بسیار تألم دارم که در بیاض ابراهیمی آن عبارت
مندرج و جد امجد جناب شهید رابع اعلی الله درجاته فی فرادیس الجنان بکتاب
احقاق الحق و مصائب النواصب با کُن بدیده آن عبارت نوشته‌اند و بروایت
ثقه شنیده‌ام که عبد الحی و اسمعیل بلده بنارس در مجمع عام بر سر منبر مسجد شیخ خوانده
اند و از تفحص درست که عبارتی از کتابی این علمای اعلام نقل کنند و با محکی عنه را
مطابق نباشد و حالانکه بمقاماتی که مظنه این مضمون بود تفحص و فتح الباری
غربال کردم و آب در غربال نمودم ذلک عجب عجاب و بعد انتهیه اگر بعد معاینه برای العین
هم در تطابق با منقول عنه شبهه دیگر و نجامیست و در بیاض میرزا بور مسجد شنید
را منقول از مونس الحزین نام کتابی تالیف شیخ عبد الحق دهلوی نوشته اگر
این کتاب بهم رسد و مطلوب دران باشد اسم با مسمی باشد مگر این نام مونس آشنا
نیست تا به تیسیر چه رسد و آنچه از راه قدر فرمائی بقدر ان سحق این مجد ان بیک
ارشاد شده هر چند سرم سود بسماک لکن تقرظونی و لست هناک فاقد الادراک
بهره از ادراک که دارد همین قدر که ادراک فقدان ادراک خود دارد و در همین
موقع ابراز خلاف واقع بزرگ کردهای ایزدی جایز نمیشمارند و بنده در ازای
این حقیقت نفس الامری را از کجا زبان و بیان وام کنم که عرضه دهم با آنکه هنوز بعضت
جز صفا و صفات تفحص با فادات ملازمان نشده‌ام آنچه از عبارت معلومات و الا

بیان و وثاقت کلام از تراوید خامهٔ افادات رقم یافته ام درین جزو زمان
نظر جناب برهم پیدا نیست وکفی بالصدق والسداد علی ذلک شهیدا و بحکم ما لا
یدرک کله لا یترک کله مدح واقعی جناب با این مجمل بیان میسازم که متانت کلام
و وثاقت بیان با فخام و تبکیت مخالفین لا زمان از جد امجد خود بمیراث یافته
و افتخار احسن از دهن جمع زیاده بر زبان می آرم که نوعیکه از رهگذر بنده نوازی
انعامی بممالک سکنه شوخی و مطایبه با این هیچکاره بخشیده اند وکفی ذلک فخرا
لی و لکم چه بتقریب این تالیف تجدید مطالعه کتاب مستطاب احقاق الحق شروع
کرده ام بعین الیقین می بینم که با وجود طول باع در علوم و تکثر و تعدد تصانیف
احدی از مهره سابقین و لاحقین پا بمسلک سیدنا و مقتدانا آیة الله فی الزمان
یعنی جد امجد آن وحید العصر والاوان نمی سنجد و اگر کسی تصفح و تتبع کتابی
تواند کرد انچه فاضل عزیز با اینهمه تاخر زمان در تحفه جاوید مست جواب آنها
از احقاق الحق مستنبط و مستفاد مست چنانچه فاضل جلیل مولوی سید محمد قلی
خان بهادر در تالیف خود بجواب تحفه تشیید همین امر کاربند شده اند و گوی ظفر
ربوده اند مصرع فلا یدرک الواصف المطری خصایصه و از حال جناب
مرزا محمد صاحب که استعلام فرموده اند بنده را خدمت شان در سن خورد
اتفاق نیفتاده که درک کیفیت علمی شان با وصف علمی خود کرده باشم و این
سفر یابید که یکدو بار در سالف زمان بمدتی آمده ام تصنیف را این هم

از فکر افتاده دیگر از فحوای مراسلات شان که ذکر بعضی ارباب علمیه هم در آن آمده بود
می یابم که بعضی البته مستعدان نامه هستند و هرچند تعصب اخباریت از تحریر
شان می تراود دیگر یادی که فی زماننا هذا رواج دارد و فرد کامل این نوع
جناب سید فدا علی صاحب هستند ندارند حتی که در جناب مولانا مجتهد العصر جناب
سید حسین صاحب مد ظله العالی تلمذ هم اختیار کرده اند و در رواد معلومات جناب سید
فدا علی صاحب بگرد ایشان نمیرسند بالفعل متشاغل تحریر جواب کتاب ناصب شده اند
و بنده مغتنم می انگارم که برای اطفای لوعه قلبی شهره تحریر جواب هم بسید آبست
علاوه اگر عمر بنده وفا کرد و بر هم ناقص تحریر شان محرری و متنی منظر نماید بعد تصحیح
و تصحیح شان بنده در اسهولت بسیار خواهد شد مگر بیچاره بکم بعلیها مبتلا و انصرام
این کار بدون ممد و معین و کاتب و مصحح دشوار و بدی ایضا فی هذا الاوان معلوله مجتهدا
در فکرم که اعانتی باید نمود که هنوز نشنیده که اقبال بسازند یا نه چه از عنوان مراسلات
وضع هندوستان آیا نه بر می آید و امید می افتد که کلام شان غیر معقول نباشند
و مطابق ارشاد ملازمان بنده هم توقع ندارم که حضرات مجتهدین مد ظلهما العالی
باصلاح یافته ورای کمترین متوجه شوند جناب اولین از بس متشاغل در امر جهاد اند و
جناب دومین بس علیم الفرصت و بعد توجه ملازمان سامی باین امر بنده هم تحصیل
حاصل می انگارم آری بعد انتصاب ثانی و ختم اگر عمرم پیش از آن ختم نشود یک نسخه
البته ارسال خواهم داشت حالا نامه ذکری از جواب رساله ثقلین با لطف اتم

با لطف

باتمام هم نه نوشته اند لهم و سر این معنی مکتوم آری پرده اشتیاق دیدن تحریر تقصیر
تقاضای جواب مکرر کرده اند و این انصاف دشمنیها ازین قوم بعید نیست
چه جواب رساله مختصر شده در عرصه چهار سال تالیف پیوسته از هند جواب نقضا و
جزو را درین کم مایه مدت خواهان شنک مکونات دهد و از ده جزو برای رسال
خدمت که مسوده محکوک و مخدوش است مرتب ساخته ام مکرر دلالم که جناب
از راه مصلحت که واقعی است آن رسال خط بخط مستقیم نمی پسندند و کوشش خدمت فرمودند
ام المحکم الارواح خود مجدد المحدث باصطلاح هند در رساله جناب مشکک لیس تکلفی
ندارم لکن اگر واسطه از لازمان بی تکلف وجه اجرت مکرر بتکلیفی است و کاتب ثبت شد
حنبلی موثوق به و متمذهب بمذهب اسلام نیست که قدحا او قدحا افشای این سر
از و متوهم باشد مکرر از انیو لا بیمار و علیل شده باین علت این صفحه خط با تقریر خود هم
بجای نافیه نوشته ام و آنچه بجواب سئوالات مولوی فضل علی بریلوی ارشاد
شده حقا که غایت تحقیق و شایبه مدحت و شاکر شکر با اتراز این حد امکان علمای
اعلام زمان نیست و واقعی اعضال وجهات ابنای ابوالبشر علیه السلام که حیرت
باشند عجب نیست که تفاوت درجات حسن مستحیل نیست و جواب اشتراک غیر مکلفین
تعذیب مکلفین در کتب مصرح و نظیر آن تعذیب اولاد مشرکین بالکمال نظایر این امور
آنکه باشکال قضا و قدر و آن از مشکلات جمیع ادیان سماوی الا باشکال مضمون
آیت هو الذی خلقکم من نفس واحدة الآیة بای اعتقاد می بخشند و خارج است

می‌شکند عبارت تفسیر صافی معطوف در بعض تفاسیر عامه مراد از نفس واحد
کدام قرشی است و از جعل منها زوجها از یک قبیله بودن و چنین اشاره اجمالی از
اینمعنی در تفسیر صافی نیز و این تاویل سالم از اعتراض نکر سیاق و سباق آیت
ابا می‌کنی از ین توجیه دارد و هرگاه از نفس واحده و زوجها مراد حضرت آدم
و حوا باشند امر بس مشکلست و لو سلمنا که ضمیر جعلا راجع سوی اولاد آدم علی حذف
مضاف باشد لکن منافات شرطیه فلما اتیهما صالحا جعلا له الایة باین تاویل
غیر مستور و کاش همین منقول در حدیث می‌بود مشکل عظیم نیست که قمی موافق عامه
مما لا یلیق بشان الانبیا از معصوم علیه السلام روایت کرده و اعتذار تقیه در
کلمات کفر برسول اولوالعزم متمشی نیست و اگر تفصی بضعف راوی جسته شود دنبالۀ
مذهب متزلزل میگردد که مدار و بنیات بر همین روات المختصر چون تا بحال
در روایت ... نجر ام سیلغ ذا انجا از حدیث نفس می‌یابم بزبان نمیتوانم آورد و الا تا آخر
دل باین قدر تسلی میشود که اشکال مخصوص بمذهب شیعه نیست عموم دارد حتی که
شنیده ام که در توریة هم بهمین اسلوب است و بنده از مدتها خلجانی دارم
اثم در فرقان مجید صریح امر مصرح تر از دو امر نیست یکی صدور ذنوب از انبیا علیهم
بلکه کبایر دوم حلت جمیع انعام سوای میته و دم و لحم خنزیر و ما اهل به لغیر
چنانکه مذهب مالک است اگر تفصی در قرآن المجید وارد است این بی‌شبهه بر خصوص
است و اگر ماول باشد که بدون آن چاره نیست پس مصحف از قبیل لغز و معما و

اخباریین که قرآن را کسی جز معصوم نمی فهمد صحیح و در صورت اشکالی دیگر خود عظیم
لازم می آید که حکم ربانی بعبور و خوض در قرآن و حسن تدبر و اعتبار و تعقل عبث
فنعوذ بالله من همزات الشیاطین الا ذوق کلام باشیل خدام عالیمقام
خامه را عنان گسسته و سرگرده می برد میخواهیم که عنان گیری سازیم زمام
اختیار از دست می باید در امر سهو و قدر تحریری با سلوب جدید بیشتر از این کرده ام
مرکوز است که بموقع از اجزای این رساله کرده ام و چون اشاعره بر مسئله وجوب
لطف و اصلح علی الله طعن بسیار بر اثنا عشریه میکنند و اشد منافی لطف
بسیار بسند می آرند بنده را در جواب بطور معارضه بالمثل امری بخاطر رسید که
شرح اطنابی میخواهد لکن در عرض جناب افادت مآب که گذارش کلمه
سفینه بحضور دفاتر مآرب عند الذهن الثاقب میکرد و لهذا اشاره اجمالی بکار
که ارحم الراحمین و رب العالمین ظلم جمیع ملیین حتی قتال انبیا من الاول
و الام پس هر اعتراضی که بر سند لطف ایراد میکنند بعینه بر این مسئله
مگر اینکه در جواب بگویند که ما قایل اینیم که افعال عباد مخلوق حق است
پس جمله مظالم عباد راجع بمن هو لیس بظلام للعبید میدانیم مگر اینکه
ظلم صغیر بمسازیم تا راه سخن تو را بست بهذا الانصاف اینکه آنچه بر آنها لازم
می آید بر ما هم لازم می آید مگر طریقه ما مطابق ظاهر عقل و مقرون با دست
علی خلاف ذلک سعای ناگشودنی بنده را پیش آمده باشد که ناخن را

عقده کشای بلا زمان وا شود و آن اینکه کتابیکه نزد بنده هست و از آن سندها
آورده ام و گاهی نامش میزان ذهبی و گاهی لسان المیزان بزبان می آرم کتابیست
کهنه بخط عرب و بر ظهر ورق اولین نام مولف شمس الدین ذهبی و نام مولف میزان
الاعتدال نوشته و در دیباچه مینویسد لما فرغت عن تصنیف کتابی الکبیر المنعوت
بالمغنی شرعت فی تالیف هذا الکتاب و در بعض رسائل سیوطی مصرح است که
مغنی کتاب ذهبی است و آنچه در بیاض براهیمی منقولا عن المیزان الذهبی نوشته
جمله درین کتاب موجود الا ما شذ و ندر و اینهمه دلیل قطعی است که این کتاب میزان
ذهبی است و معهذا در بعض محال مینویسد که کذا ذکره الذهبی و کذا قال الذهبی فی
کتاب العبر که کتاب عبر هم بنده دارم و این صحیح است که این کتاب تالیف ذهبی
نیست و همین است وجه اعتراض ناصب بنده در تسمیه این کتاب رسیده ام
بر عرض حال پر اختلال متعلق بامور دینیه دنیوی که بنده مظهر شعر طالبای آملی
شعر دوش از معجزه لعل تو گویا گشتم آنقدر گفتم از آن لب که مسیحا گشتم
و از وفور فکر مجسم شده ام هر گاه زری موسرانه میشود اعتیاد اقتار
زیاده خرابیها می آرد و بنده که گاهی در تجشم ظاهری نموده ام که بفقدان آن
متاثر باشم یا بتنقیص آن کفایت مصارف سازم خالق مکونات از فضل خود
اولاد و احفاد زیاد بخشیده و لحصه و نتیجه هم از اجزای لاینفک و قوانین انگریزی
مارا گشت جز پاره زمینی دیگر هیچ از غارت حکام اوده باقی نبود و آنچه از

ماند

ماندن مال بر دیعی خود فروختن و خود ابطال بیع نمودن و باز بر فاضل صول
سود دو هانیدن و ادرس حقیقی بداد اهل هند رسد و خشک سالی امسال که در اله
آباد و کاهنه پور زیاده از حد نوم وو و دیگی باقی نگذاشته شکر الله احمد که دل
از جا نرفته است و بارشاد حضرت سجاد علیه الصلوة والسلام که از بعض ثقات
شنیدم که مردم را رنج از نمرز زیاده میشود که بدنیای از اللحمن طلبکار رحمت است
فقدان آن زیاده اذی میرساند تسلی میبابم و به برتو این ارشاد که سرمشت انسان
مضمونی دلچسب بخاطر فاتر رسید و خدمت سرمعتی بالی که عرضه دادم استحسان
فرمود مکرر اکثر بذروه استحسان ملازمان بخدمت نشان میرساند بهیبا هاست
و آن اینکه شخصی فرض کنم که براءت نجاتش به حضرت روح الامین داده باشند
و اولاد کثیر سعید بخشیده باشند و اختیار حیات و ممات خودش و اهلش
بدستش باشد و از زوال دنیا اندکی که ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة لکن
اگر صاحبدل است رحمت از و براحل بعید چه غم و رنج نی نوح برای عالم
چه کم است و این حال و حدانیست که بنده در خود فی بعض الاحیان یافته ام
مثلا در رهگذر دیده شد که جابری بر غیری از قبیل گاو فروش و گشتن شمشیر
نمود و او داد و بیداد میکند تا دیر دل ملول مانده است و بطالی آن حال آن
حال شیخ محمد علی حزین سامحه الله علی تصوفه که در تذکره حال خود رساله
مسمی سوانح الاحوال نوشته که در اواخر عهد نادر شاه در ممالک ایران ظلم

غریب آزاری شیوع داشت که شیخ دیوانه وار از شهری بشهری میگریخت
بالاخر چون تاب شنیدن آن همه ظلم و ستم نیاورد وطن مالوف را خیرباد گفت
و بهند آمد جد مادری بنده که بیشتر مستفیض از خدمتش شده بودند نقل میکردند
که بسفرها دیدم که کسی ذکری از فلاسفه حق دیا حی الهی در حضور شیخ کرد و در داشت
از چشمهای شیخ جاری شد حرفی بی محل بود که بلذت اصغای خدام گرانی گذشت
مکالمه باشد از زبان خامه ریخت زیاده بهای بی وراز ادب باب تفحص کتب
عرض شد و تحصیل حاصل و اگر کتاب عقد ابن عبد ربه که ذکر مصنف لا التصنیف در
مرآة الجنان یافعی است بهم رسد خیلی مفید و آنچه از عرض دامن چیدن از اشتغال
دنیویه رفتی بود این نمی خواهم و خدا نکند بلکه جناب را کامروای ابنای
نوع دارد و آثاری مشغول از بارگاه کبریا که اسلوبی برانگیزد که بحصول مقاصد عمل
دارین بهره فایز باهم مقاصد یعنی ملازمت سراپا افادت شوم و هو علی
شیء قدیر و بالاجابة جدیر تحریر لیلة المنتصف من شهر شوال فی الکاتب بمسند
الوارد مخلصکم الذلیل سبحان علی عفی الله عنه از صدر این مکتوب
یعنی قریب یقین است که عبارتیکه اکبرآبادی فرستاده
عبارتیست که در بیاض ابراهیمی از تاریخ سیوطی که ابن حجر عسقلانی نموده
منقول است عیانا و صراحة هویداست که جامعین مجلدات بیاض که نزد
سفری الیه از افادات باهره و عقد العقلا از زبرهات قاصره خواهد بود

دعوی نسبت اختصار کتاب تاریخ الخلفا بسوی محدث متبحر اعنی شیخ ابن حجر
عسقلانی دروغ گفته‌اند و داد سفاهت داده‌اند زیرا که حافظ عسقلانی بر شیخ جلال
الدین سیوطی وطنا و لقبا مقدم است و این مقدمه نزد طلبه علوم دینی در اجلای
بدیهیات محسوب است ولیکن بنابر دفع اوهام مکابر رجوع بهمین کتاب که تاریخ
الخلفا است مینمائیم و عقده وهم مجادلین و مکابرین را بناخن این تحریر میگشائیم
که شیخ مذکور در دیباجه کتاب مزبور بعد حمد و صلوة در ذکر مصنفات خود
که تمهید تصنیف کتاب مسطور توان نسبت میفرماید فافردت کتابا فی الانبیاء
صلوات الله علیهم و سلامه و کتابا فی الصحابة رضی الله عنهم لخصته من الاصابة
لشیخ الاسلام ابی الفضل بن حجر و بعد فاصله دو سه ورق مینویسد قال
شیخ الاسلام ابن حجر فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی التحدید
انتهی مقام الضرورة من کلامه الی غیر ذلک پس نسبت اختصار تاریخ الخلفا
بسوی ابن حجر عسقلانی که جامعین بیاض باقرار این جامع العلوم نموده‌اند و ازین
سوادی هم بر داشتند که دلالت بر نسبت امامت و سیاست بحضرات اهل سنت
سنیه دارد و در غرائب و طرائف اکثر از ان حکایات نوشت که بر زبان جعفر فاروق
عاشورا از حضار پرسید که خبر و سید که ذوالقرنین با امام حسین علیه السلام جنگ
کرد که مردم گریه و زاری بسیار کردند و هم این نسبت و تشنیع بسید
بعضی از اعیان قتل و بلا نسبت است که رضی شارح کافیه برادر شریف سید مرتضی

است وحالانکه اینها در مائه رابع بودند کما مر وتازه اینکه صاحب طرائف
میگوید ان ولادة المرتضی علی بن الحسین الموسوی فی شهر رجب سنة خمس وخمسین و
ثلثمائة وهو اکبر فی السن بنحو اربع سنین من اخیه محمد بن الحسین الرضی الموسوی
مولف نهج البلاغة لان تاریخ مولد محمد بن الحسین الرضی الموسوی سنة تسع وخمسین
وثلثمائة وتاریخ وفاته سادس محرم سنة ست واربعمائة انتهی بلفظه بخلاف تاریخ
ابن خلکان تغمده الله بغفرانه که در آن وقت بوجود هم نیامده کما فی وفیات الاعیان
وغیره تا به تصنیف کتاب مذکور چه رسد پس حیثا بنجا این شیخ بر تقدم ومقدم افتاده
آن اختصار عسقلانی قبل از تالیف تاریخ الخلفا رو داده سبحان الله حافظ سعی
مجلدات ضخیم تالیف نمایند ومقلدین سوادش را زیب سیمای خود کنند وباز
ندارند که مقدم کیست ومتاخر کدام آری الکذوب لا حافظة له وبعد از تسلیم محال
عبارتیکه بطور بشارت برای ثبوت نسبت امامت وسیاست سوی ابن قتیبه
سنی نزد ملای اکبرآبادی فرستادند در مقصود نمیگشاید چه غایت الامر آنکه عسقلانی
در مختصر تاریخ سیوطی میگوید که ابن قتیبه خوب نکرد که مشاجرات اصحاب را
تطویل نمود وازین عبارت همین قدر ثابت میتواند شد که ابن قتیبه در بعضی از
مصنفات خود مشاجرات اصحاب را طول داده واین نوع امور درباره کتب
قدیم از علمای جدید منقول است که فلانی در فلان کتاب فلان امر را ذکر کرده و
ذکرش نمودن و فلان مقدمه را یاد نه فرموده نبایستی موقوف داشتن وهم الکلام

کتاب الاستیعاب لولا فیه مشاجرة الاصحاب و کتاب استیعاب نهایت
دلالتی بر جور و عدوان و عصبیت و طغیان خلفای راشدین ندارد بلکه دلیل حقیت
ایشانست فکذا هذا این از کجا که کتاب امامت و سیاست که دلیل بر غصب
خلافت از ابن قتیبه منسوبست فاین التی من اللتیا و این الثری من الثریا و
العجب روزگار را که خانصاحب پرده کشای رموز و اسرار تمامی رتق و
فتق تالیفات خود را و التقاط و انتخاب شان مفوض فرمودند و بر صوابدید آنها گذاشتند
پس بالیقین بنیاد رساله امامت را بیخ نهادند کما لا یخفی و ازینجاست که چون
طوق تقلید آنها که نه بضروریات آگاه بودند و نه بهره از فطانت داشتند
زیب گلوی حق جوی خود ساختند بیاد می آید که در مکتوبی ازین مکاتیب حسنت
افزا اصابت رای و عصمت از خطا بمنصب گرامی افتاده باشد بلکه در
هیچ مقامیکه سخن در مابه النزاع رفته با وصف تشبیه و تذکر اکبرآبادی که هر
وقت از راه دور رسید هیچ حرفی را بهیچ صواب ادا کرده باشند قطع نظر
ادب مانع است ورنه حکایت مشهور را درین مقام ذکر میکردم که ظریفان آورده
اند که شخصی بجهت آنکه قصابی از سکنه قصبه قاضی قهری و ظلمی نموده بود
پیش قاضی فریاد کرد و گفت ای قاضی حقصاب خصبه تو خبر کرد قاضی بر
آشفت و گفت که ای بی خبر در هیچ جا قاف نگفتی نادم شد و گفت که بسیار
خوب و از ایراد مثل عرب یعنی ضغث علی ابالة که بجای خود بادست صحیحست و

در رسیدن صدمه دیگر بر صدمه اول استعمال میکنند صریح توان یافت که
بشهادت مولوی نورالدین حسین که نظیرشان اکنون در زیر سقف گردون
اخضر همچو عنقا و مثل گوگرد احمر است مساعی جناب مستطاب در بهم رسانیدن
سند کتاب امامت و سیاست که از ابن قتیبه سنی دانستند نامشکور و
بی سود است و داهیه آخر که آنرا بمثل مذکور تعبیر کردند این است که کتابی
مثل هرة الغراب با این جد و جهد بجواب مولوی محمد واسطی نحوی که نام او را
مقارن سب و تبرا و لفظ اعور یاد کردند یافته بودند یعنی انوار بدریه نیز
هم علمای حق باقی نگذاشتند و برد و نقض آن کتابی ضخیم برداشتند و در آن
کتاب از نسبت کتاب امامت و سیاست بجانب ابن قتیبه سنی
انکار نمودند پس شکست برکشت افتاد مقام تشنه است که این نوحه بر سر منبر
و پیش اهل تشیع باهنگ آقا محمد کتابخوان ادا فرمایند و ماتم دیگر زیاده
برین نوحه و شیون این است که چنانچه در تالیف رساله حدیث الحوض
گمان تفرد و انکه مضامینش از نتائج افکار است خلاف نفس الامر برآمد
این گمان در تالیف رساله امامت و استدلال بایه کریمه انذر عشیرتک الاقربین
هم بر باد رفت و او بلا که قضیه تقدیر و مدبر و تقریر منعکس شد و ازین التعب
والالم مصیبت علاقه مانده هم از یاد رفته و از بیان بلاغت تبیانش مثل
الشمس فی وسط السماء روشن است که تحفه اثنا عشریه بعد الحاج و اصرار و لو

نور الدین حسین بدیدند و آنهم بنظر سرسری و ورق گردانی هرچند اهل نظر را منظور
تحقیق یقین و اثق و اعتقاد جازم است که جناب خان بخدمت نشان اینچه
بجواب علامه دهلوی هیچ در اوراق خویش نقوده نموده اند سخن از ریسمان
است مگر از تمهقامات بطور الزام انهم عیان شد که ابحاث و انظار ایشان بر این
کتاب مستطاب لا طائل و بارد و از آغاز تا انجامش غیر وارد خواهد بود و
دیگر که جگرهای مخلصان از آن کباب و قلوب ایشان خون ناب گشت که تشنیعات
ایشان که بر علمای اعلام نموده بودند همه آتش باعتراف ایشان باشند عنقا [illegible]
شد و اثری از آن باقی نماند و هنوز در پی باشند که سند بحدیث و ماله و ما
علیه آن در کتاب منتهی الکلام خود موجود است غرضکه اینهمه تغافل و تجاهل از
عجایب روزگار است که گاهی بذهن کسی بطور تصور هم خطور نکرده باشد که
بدولت جناب شان معاین و محسوس گشت و درین مکاتب هر که ادنی غور و تامل
بکار برد و بر وی عیانست که مذهب تشیع را فقط بهوای نفس و تحصیل زر اختیار کرده
بودند و محض بفریب ملبسین گرفتار شدند و طوق تقلید زیب گردن خود نموده
که معتقدات ایشان با وصف رسوخ و وثوق بعنایت ایزدی باطل [illegible]
پس چگونه حکم توان کرد که در عالم برزخ حقیت مذهب تشیع بر ایشان [illegible]
واضح خواهد شد و صحیحا تا مالا مریه فیه و از غرائب روزگار آنکه جناب [illegible]
دساور اقبکه بر اصباح نوشته بودند تقلید اکابر خود مثل سید مرتضی [illegible]

اند که هیچکس معتقد بحسن اخلاق و لیاقت یزید نبود بلکه همه او را فاسق و فاجر
میدانستند پس ابن عمر را که از بیعتش کناره بود و هرگز قبول نمیکرد و از شهری بشهری نرفتی
هجرت نمینمود معتقد خلافت یزید نداشتن ثابت دیگریست که برپا کرده اند
فرق این است که محمد بن حنفیه برای بیعت یزید و استیفا نشستند بخلاف
عبدالله بن عمر که خروج بر یزید بعد از استماع واقعه کربلا با وصف تنهایی
نموده و این امور را در کتاب ازالة الغین عن بصارة العین بسط تمام ادا
ساخته ام و انهم بمحاورات عرب عربا و احادیث حضرت شیر خدا که
در کتب سید مرتضی مرویست واضح کردانیده ام که هرگز لفظ بایعناکه از
عبدالله بن عمر نقل میکنند و از دلیل بیعت یزید قرار میدهند دلالت بر
مطلوب امیه خصوصا حضرت رئیس المتشیعین ندارد و این اوراق لایق
ذکر اینجا نیست و فرقیکه درمیان عبدالله بن عمر و محمد بن حنفیه برآورده اند
باعث مزید حیرت و فراوان تعجب است حتی که از مطالعه آن امان از فهمیدگی
های شریف مرتفع میشود و عجب از قلوب مخلصین خست می بندد چه بر کسی
مخفی نیست که در روایت حدیث حضرت امام حسین نسبت با امام جعفر بلکه امام
باقر نیز کمتر اند بلکه خود جامعین و شارحین صحاح امامیه تصریح بقلت روایت شهید
کربلا کرده اند و ابوهریره را در صحاح اهل سنت سابقه اولی در نیابات است
بخلاف دیگران از اصحاب که مرتبه شان بلاریب زیاده بر مرتبه ابوهریره بود

فلا تکن من الغافلین و از عجایب امور یکه باعث حیرت عقلا و ظهور قدرت عظیمه
حضرت کبریا باشد آنکه برین تقریر که حضرت خیر البریه ارشاد کرده‌اند تنزل فضیلت
عبد الله بن عمر حاصل است فکیف که او را بالفاظ درشت خلاف آداب علما یاد
نمایند بیانش بر سبیل اجمال آنکه صحابیت و جهاد و دیگر کمالات که برای
بجوی نمی ارزد دیگر روایات او در کتب معتبره امامیه و نیز آنچه که از ال
ابواب ... باشد موجود و در روایت محمد بن حنفیه در کتب شیعه خود با اعتراف
مفقود و فالترجیح حاصل و اگر وهم دیگر رو باید که بکتب اهل سنت ... رجوع
شما بهر کتب قوم است رجوع فرمایند و اگر سلسله ... محمد بن حنفیه بر سبیل
مجهول شود بعد از موازنه مرویات هر دو در زیادت احادیث عبد الله
کلامی نیست فحصل المطلوب ایضا والحمد لله که آقا و مولای ما حیرانست که شوخی
و رنگینی را که پیشه منشیان فارسی زبان باشد چه تر دیگر مخاطبان
اند و متوهم نشود که مجتهدین را درین لباس فرحی بر جناب ایشان می‌آید
زیرا که آنها رنگینی و شوخی هم ندارند که باتفاق مقلدین اصولیه دل از دست
باشند و چون پیشتر جمله قربان ایشان شوند و از اعتراف جناب که مسیح محمد
بکار سلیمی افادات قاضی نور الله شوشتری مشغول شد و جواب تحفه
اند و واضح گشت که رد احقاق که فضلای اهل حق تحریر نوشته اند و نام
و رد رد و نام جواب دیگر تصنیف اهل حق چنانچه از کلام مرا د مخاطب جناب که

جواب ایضاح است و از تحقیق صاحب فضایح الروافض که سید خواجه نصر الله
کابلیست و آن کتاب در بلاد مشرقیه از نظر فقیر گذشته معلوم توان کرد در رد
کتاب میر محمد قلیخان که نزد بنده هفوائی بیش نیست کافی است و هیچ موقوفی
برای نقض آن در کار نیست و انچه در ترجمه میرزا محمد صاحب نوشته‌اند صریح
حاکم است که جناب را فقط اینمعنی منظور است که با فواه خلایق افتد که علمای شیعه
جواب منتهی الکلام مینویسند و عاجز گشته‌اند و سوزش قلبی ناسور گردین است
که کتاب بی جواب میماند و الحمد لله که با وصف امتداد هفت سال جواب
جزوی از منتهی الکلام هم علمای اخباریه نه نوشتند و از اینجا عجز همه کس از اصولیه
و اخباریه به ثبوت رسید و انهم عیان شد که هیچکس از اهل استعداد خواه
صوفیه صافیه که در اصلاح رساله امامت و انچه نزد فقیر فرستادند شریک
گشته‌اند خواه اصولیه خواه اخباریه که لعن بر اصولیه مینمایند و انها را نابر
اعتقاد میکنند نامد اشتند که تکلیف جواب منتهی الکلام نداده باشند و انهم
بوضوح انجامید که مجتهدین لیاقت تصنیف و اصلاح ندارند تمامی لیاقت این
امور چنان که باید منحصر بنور الدین حسین اکبرآبادی است و او خود مواد جناب نیس
اهل استعداد را نظر بدقت و فطانت بر هم زده و جز انتساب صداقت شعریه
فاخر مملوک خود نه بخشیده کما عرفت اما انست انصاف دشمنی با اهل حق لیس
عین انصاف دشمنی است چنانچه از دیباچه منتهی بسط و تفصیل معلوم توانند شد

۱۰۴

سهیندا مقصود فقیر آن بود که بافواه افتاده که جناب صاحب از نوشتن تحفه [illegible]
فارغ میشوند پس هر چه نوشته اند اندک اندک باید فرستاد که مزید اشتیاق
بهم رسیده مقصود طالبین انجمنی نیست که جواب تمام از اغاز تا انجام دیکر یکجا
باید نوشت یا باید فرستاد فانتبه المقصود علیه و آنچه درباره توجیه آیت
کریمه هو الذی خلقکم من نفس واحدة در انفسی الحمل آمده دلالت بران میکند که
بیان مولوی نورالدین حسین که درین امور یکانه آفاق است موجب رفع اضطراب
و باعث دفع خلجان ایشان نکشته و در عصمت حضرات انبیا علیهم السلام بجهت
استیلای وساوس هوای نفس که با اینهمه اظهار استتار آن میفرمایند سوء اعتقاد
بهم رسیده و رهائی و خلاصی بتصحیف را هم نیز ممکن نیست که در خصوص
و عقائد و ارکان مذهب مصداق و هی خاویة علی عروشها میکردد و در خصوص است
اختلاجها لغات شرایف را دمیباید کاهی باخباریت مائل میشوند و زیاده
ازین هم ترقی فرموده در دین اسلام متردد میکردند و درینمقام عقیده این اقل
الانام آنست که مرتبه این یکانه الانفس و آفاق از درجه حضرت شیطان الطاق
کما بینها اعتراف علماء الطائفه بذلک فی الکتب در کذشته و قاعده
الفضل للمتقدم برهم کشته چه او در مبدای امامت کاظمی منطوق حدیث
کاهی بخوارج و نواصب و کاهی بمعتزله و قدریه و زمانی بزیدیه و حشویه
میشد ولیکن پا ازین دایره بیرون نمی کذاشت و ترک تجارت کرده بر

دیگران نشسته بهای های بیکر نیست و حال تمامی اصحاب کبار امام صادق
که مایه فخار قوم اند همین بود و ازینجا بعلو مدارج مخاطب فاقد النظیر می توان برد
تفصیل حدیث کشی و تذبذب و گمراهی همه اصحاب مذکور در رساله الانتباه الخاطر
علی من خرج من اهل البیت فاطمه علیها السلام کما ینبغی بعمل آمده و شاید که مراد از تسلی
خاطر همه اطفال باشد که دایگان برای اناث آنها از حسق و مسق بر
زبان می آرند فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا چون حال پیشوای شیعیان کج زبان مست
کلام و مناظره بذات عالی صفاتش منتهی میشود چنین است حال دیگران
ازینجا قیاس باید فرمود که چه خواهد بود مذهب و ملت خود را که مستحدث
عبدالله بن سبا است از دست تمید هند و مانند ابوالحسن هارونی چنانچه
دیباچه تهذیب امام اعظم طوسی بران شاهد است و قد عرفتها قبل ذلک رد انمی
آرند آمده هم برینکه غوث الاعظم امامیه یعنی شیخ ابوجعفر طوسی تقلید ابوالحسن
هارونی را مدعی گشته و او را فقط باختلاف مسایل و روایات فقهیه از
تشیع دانسته تا ابلهان را از رفض تشیع باز دارد و در قلوب شان از شرح انشا زد
که اصول عقاید قدما و احادیث ائمه در هر باب مختلف و متضاد نیست پس اولیا
او را باید گفت که دلیل این دعاوی اگر همین رجوع او بمباحث تقلید و ملاحظه
اختلاف احادیث در احکام فقهی است چنانچه از دیباچه تهذیب که قبل ازین
دانستی بعد عبور بسیر عیانست فکون ادعا را و مصادره علی المطلوب

بالیقین و الا با تواتر یا بکلیم گفتم چنانچه گفتی شد متحیرم که چون علامه ماروفی از
علمای شیعه بود بنیش تقلید در اصول عقاید چنانچه از تعلیل شیخ دریافت گشت و
یعنی چه زیرا که این تقلید هرگز درست نیست فیکون بصیر الا مستقلا و هیچ عاقلی
تجویز تواند کرد که عالمی اختلاف روایات فروعیه بیند و از اصول
مذهب و امن فراخیند و حالانکه خود شیخ تصریح فرمود که هیچ [illegible]
نیابد و نگرینما دآن موجود و سالم عن المعارض منقول در کافی کلینی و توحید
وکتب دیگر از اساتذه شیخ برهان قطعی است که با بنیان تشیع مدعوی تعلیم
ائمه هدی و دلالت اخبار ایشان بحکمت باری عزوجل یعنی ایجاد تکلیف بل
و علم او را قبل از وجود اشیا منکر بوده اند الی غیر ذلک من العقاید و در
کلینی و خود مرویات شیخ با وصف حق پوشیها صد بار روایت موجود
احدی در ائمه مثل انبیا مفترض الطاعة نبود و انکار امامت باعث
تخلیه بار شریعت و علم غیب خاصه خدا و بعضی از ائمه خواستند که کنیز را باز
نمایند و او متواری شد با وصف اعتنای کلی معلوم نگشت که کجا رفت و چون
این برگزیدگان کبریا بعد شیخ بر فرقه شیعه فرمودند که ما را شریک خدا اثبات
سید افند و انحصار امامت باثنا عشر باطل و مستنکر و قدمای شیعه مطرود
هم بعض علامه [illegible] هم بنا بر این اصول هم تخالف فروع هیچ از تقلید
دست بر ندارد و چگونه سبیل نجات را در تقلید بسته [illegible] پنداشته حال و حق

تقلید او مجملا معلوم نیست که شیخ درباره کافه علمای دیگر که باعتراف او بکثرت
بلکه اکثرت متصف بوده اند و توبه از مذهب تشیع نموده هم اعتقاد و تقلید مقلد او
نعوذ بالله من العصبیة والاضلال که حضرت شیخ دیده و دانسته از عیوب
خانگی چشم پوشند و با بطال حق و احقاق باطل کوشند و هر گاه بجای خود
ثابت شده که شیخ الطائفه بتأویلات رکیکه که احدی از علما بلکه عقلا زبان
خود بآن آلوده نکند در جمع و تطبیق احادیث مشغول گشته چنانچه در منتهی الکلام
از کتب معتبره امامیه منقول است ابس تبحر و بصیرت وجها واکثر مولانا ابو الحسن محمد و جمعی
کثیر از علما که حال ایشان در دیباچه تهذیب قبل از علامه یارنجی با الاستقلال مذکور
است که مذهب شیعه را از دست دادند و روبراه نهادند باید دید که از عار
ننگ نفس خود را باز کشیدند و بساحل نجات رسیدند حشرهم الله تعالی فی زمرة
الشیعة الاولی و عافاهم بلطفه مرة بعد اخری بلی از اصرار شیخ و تأویلات جاهلانه اش هویدا
شد که اضلال مردم و هواخواهان خویش که او را بکرسی مرجع نشاندند
و از صدر نشینان مجلس علم گردانیدند چنانچه از رجال و ضبط المتقین معلوم توانند شد
مقصود داشته طرفه آنکه بحوث الامامیه بعد از حکم بانعتی که اختلاف مسائل و روایات
موجب ترک اصول و باعث گمراهی نمیباشد چنانکه دانی بی به تهافت نبرد
و خارهای مغیلان در قلوب اهل بینش شکسته و نطاق همت بر رفع تناقض
اخبار غیر متناهی بر میان جان بسته زیرا که اول خود اعتراف کرده که پیشوایان شیعه

بجهت اختلاف مسائل فروعی بسبب عدم نص که بعد [illegible] حکم مسئله
باشد حکم بطلان مذهب اهل سنت میکردند و اختلاف مسائل در مذهب [illegible]
باعتراف مجتهدین زیاده بر نسبت حتی که از هزار هم متجاوز و حال اخبار ایشان
درجه رسید که حدیثی در اصول و فروع بدون معارض مروی نیست فیلزم
من صدق کل کذب الآخر والشیخ لا یشعر بذلک و لقصد جمع الاخبار المختلفة
هنالک بهذا حدیث استاد الاستاد و معلم ابن معلم معلوم [illegible]
بود و در کتاب علل جاکم هست باینکه اختلاف مسائل فروعی موجب [illegible]
الی غیر ذلک من الاحادیث المقطوعة المرفوعة پس معلوم شد که شیعه [illegible]
دانسته ضلال و اضلال را اختیار کرده و خود را از جهنم [illegible]
و تاویلات ظلمانی که هیچکس از عقلا گوش بآن نهد باز داشته [illegible]
قدرت کردگار آنکه تقریر که در باب الزام اهل حق بکار آید [illegible]
و بلفظ ارحم الراحمین تصدیرش کردند تحیر این مذهب [illegible]
جاهائیکه خود اقرار کردند که بر ما هم لازم می آید و آنکه [illegible]
مطابق باطن بعقل غالب مراد از عقل معاش باشد و از اینجا ظاهر [illegible]
نمودند همین قدر مقصود بود و الا بعید اند که غور و امعان [illegible]
براهین عقلیه بطرف اهل حق واقع است و مطالبت [illegible]
رسول ربانی خود و تعصب ایشان [illegible] ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

والله ذو الفضل العظیم و حاشا که نسبت ظلم بسوی باری تعالی جل شانه مذهب ما
باشد فانه لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون اگر تمامی علمای شرقا و غربا فراهم آیند
و در مسائل الهیات لب گشایند و خواهند که عقاید انبیاء را برکرسی نشانند
بدون اختیار مذهب سنت و جماعت نتوانند که خود را از گرداب مخالفت
قرآن و حدیث که ثقلین عبارت از آنست نجات دهند پس حکم باینمعنی که جمله
مظالم عباد راجع بسوی رب العباد است بوی از مطابقت واقع ندارد
شیطان و تمامی جنود او را از مفاسد و شرور مخلوقات ایزدی مبدا دانم
و آیت قرآنی قل کل من عند الله در کتاب مجید میخوانم و تعلیم ایزدی این حکم
میرانم که ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک
بیت گناه گرچه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب باش گو گناه من است
فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا و اشهد بالله که اعتقاد فقیر دربارهٔ
مفوضه خبیر که نامم کتاب در شأن فقیر هنوز هرجای تو دست و باشد
مولعه در انحلال این عقده با وصف آنکه منادی از جهان رو گردانیده
دست تشبث بدامن جلال مشکلات مرحومی اخی نور الدین حسن الهٰ آبادی
زده کمند اندیشه ایشان بکاخ مطلوب نمیرسد پس مقام ماتم و شیون است
باید که چاک گریبان او لباس این مدعی مزید و لا تاید من سد و اذر زدا
و واویلا و آهنگ هایا های ایشان گوش بند کردن ببید سبحان الله

بی بضاعتی و ضعف و ناتوانی با حضرت علامه دهلوی معاصر بوده
و بمناظره ایشان دامن چیده ن چه جای آنست که کسی در
درجهان پدید باشد و مخفی نماند که مقولات و روایات این عبد
فرنقش بخاطرم راسخ است و آنچه درین باب حضرات امامیه
همه اش در ذهن فقیر مرتکز است حاشا که از مخیلات و التزام
باشد و اگر در کشکول و ابنای عهد از دریوزه چیزی داشته باشند اظهار
تا جلایل قدرت ایزدی مجدداً سرایه ظهور در بر کشد و از عجایب
آنکه جناب ایشان بتقلید جامعین با فضل که سال شان باعتراف
کمالات و پیر دستگیر ایشان یعنی الدین حسین مایه فخار و مباهات
کتاب عقد السوی ابن عبد زبست سید بند و مجتهد الزمانی در رساله
تشیید المبانی لسوی ابن عبد البر فهم فی تیه الحیرة یتیهون و فی طغیانهم
مکتوب دیگر مولوی صاحب منبع المناقب حاوی الفضائل
عالی دودمان جامع الکمالات المکمله لنوع الانسان مجد و مکرم
دست رفعتهم بعد سلام تمنا انضمام و شرح آرزوهای اشتیاق
دست و گریبان است منطبع صفحه اظهار میسازد که صحیفه العنایت
نوزدهم محرم بسبیل ڈاک انگریزی سر از گریبان حصول برآورده
فاتر را که مدتی بانتظار ورود نامه نامی بس نگران داشتهای

و اطمینان نیافت عوض نیاز ضعف قبض و ضعف قلب اولا و بعده حادث شدن
رید که مرقوم بود نتوان شرح داد که چه قدر باعث اضطراب دل گردیده
حق تعالی ذات والا صفات را پیوسته از گزند و آسیب مکاره دوران
مصون و محفوظ دارد که جمله مومنان را دعای صحت و سلامت ذات
ملازمان که از ارکان دین اند ورد زبان می باید بلکه اگر در حیز امکان باشد
میباید که عوض ملازمان استدعای بلیات برای خود بصد آرزو کنند
بالجمله بنده هم درین روزها بجهت علالت بنده زاده مسمی به بنده حسن که بشدت
ضعف قلب بس سقیم و خفقانش باعث خفقان با مردم است سخت پریشان
خاطری و حیران مانده ام لهذا این عریضه از دست خودم نوشته ام ان شاء
الله تعالی مستوفی آنچه گزارش کردنی است تحریر آن از دست خودم ذخایر
افتخاری اند و زهم این دو کلمه محض برای استخبار خیریت مزاج مبارک دل
جویای آنست گزارش رفت لطف و عاطفت بر مزید باد بهانم سبحانه تعالی
عفی عنه مقصود از نقل این مکتوب همین است که اخلاص و جان نثاری
و رسوخ عقیدت حضرت خان عالی منزلت در باره نور الدین یاد و
عیان گردد که در وقت بیماری او بصد آرزو بلیات و امراض او را بر
خویش استدعا میکنند الغرض حسب و نظر عقلا از شیخ جست تا امید
بسوی او رجوع کردند و دانستند که شاید او در باره ما لا امامت

و تحریر او چنانکه داشتی و هم مکاتیب حضرت وال براین هست که عقلا و فضلا
اکبرابادی مذکور تقریرات فقیر را شنیدن به سمع رسیده اند و ایشان را در هر مقام
سخن تذبذب و تقیه می نماید و آنچه جناب ایشان برای رساله امامت از مجلدات
بیاض جمع فرموده اند نزد او قابل اعتماد و اعتبار نیست فاهندهم بنیان ما هو
فی نفسه و تکلف که عبارت سطر بشارت جناب نیز اول دلیل بر غیرت و رقت
و سخافت جامعین بیاض و دیگر علمای شیعه باشد که عاقبت اندیشی نکرده
و باعث مشاهده این به [illegible] کردیدند و از این قسم مکاتیب دیگر هنوز در اوراق
کتابخانه فقیر خواهد بود که نورالدین اکبرابادی را بر تمامی علما و مستعدان عالم
ترجیح داده او را با وستادی برگزیدند بلکه خود را لایق تلمذ او هم ندیدند

## مکتوب دیگر که هم املای آن از دست مبارک است

جناب مستطاب مخدوم و مطاع نیازکیشان [illegible] هستم بعد نیاز [illegible]
و آرزو عرضه می نماید [illegible] و وثیقه عاطفت انتمای [illegible] از وصل [illegible]
و افاقه از آن صحیفة العثمانی ورود فرموده [illegible] فی خاطره [illegible] و تمکین انتظار
کدامیک وقت صحیفه میرسد از ارسال عرضه قاصر ماندم و باتردد ذات هم
جار بوده که تعلقه اله آباد از دست رفت فقط زر شش از مالکان قدیم [illegible]
هر چند اینهم نظر بانصاف حکام [illegible] مستقیم مکر خسارت عظیم لاحق شده الحمدلله
علی السراء والضراء و چند روز است بسیار علیل شده بود که سخت مشوش بود

المنة لله که حالیا افاقه بین است بنده از تحریر مبحث سقیفه که در بیست جزو
ابعرض و طول کذائی گنجید فارغ شدم و این امیخواهم که در تنقیح کلام و اخلال
سازم و کاتبان هم میسر شده اند همینکه به تسوید و تصحیح میرسد ارسال
میدارم ناصب معلوم نیست که بکدام وجه دیگر تالیف خود به بنده الفقیر شتاباند
و نسخه سابق طبع میشود و بالاخوانی را بابانی نیست لشصت و دو جزو
مجموع تحریر کلیشره بنده هم رسیده است حالیا مرکوز که دو سه جزو دیگر
متعلق بآیت و انذر عشیرتک الاقربین بنقل عبارت انوار بدریه و ماله
و ما علیه نوشته بر این اخر النظر ثانی کرده فکر ارسالش نزد ناصب سازم
کتب سیر شاید خصوصا کتاب العقد لابن عبد ربه المغربی که روایات عجیبه
ازان در بیاض ابراهیمی مندرج است ملا ذا اگر ممکن باشد روایت ضعیف
رواة خطبه شقشقیه از کلام میرزا محمد استرآبادی لعینه دریافته اگاه فرمایند
که تحیف در صدد جوابش افتند و رجا که ایام خلافت خالیه از صحت و خرمی مزاج
و هاج مطلع و مطمئن فرموده باشند زیاده ایام دوست کامیها بکام
ملازمان نجدت نشان باد محرر و ضحه شب ۲۵ ربیع الاول یوم شنبه ساطر
القاصر هیند الوازر مخلصکم الذلیل سبحان علی از من مکتوب فانشنید
تا شنید صبح متجلی است که راویان خطبه شقشقیه را که خود شارحین
نهج البلاغه از احاد بود نشت حکم میکنند بعضی از سرامد متکلمین امامیه که

مناظرات و تکلم معاصرین بر افادات شانست در روایات نهج البلاغه
قیل و قال دارند تکلم میرزا محمد استرآبادی و نور الدین حسین مجلای حضرت
سند آرای مجالس کلامیه ضعیف بوده اند پس بنا و مطاعن خلفای راشدین
که باعتراف فاضل عبد نصفت بر آن خطبه بود از پا در آمد و اینهمه باقرار
ایشانست ورنه بنده دعوی اینمعنی میکنم که کلام قدمای ایشان اکثر بر ضعف روا
آن خطبه دلالت دارد و لیس الخبر کالمعاینه هر که خواهد بکتاب کمترین و فقیر
یعنی ازالة الغین عن بصارة العین رجوع نماید و دراست بلکه ادله عقلی و
دلائل نقلی را هم بر وضع و افترای آن بر جناب مرتضوی کرم الله وجهه
در آن کتاب خواهد یافت انشاء الله تعالی و جنابیکه در فهم عبارت سلیس مستحضر
میشوند چه مجال دارند که جوابش حرفی را سر انجام دهند مگر بعصبیت
و اعتساف را علاجی نیست پس امامیه را در اثبات صحت خطبه شقشقیه خطبه
خود دلیلی نماند چه جای آنکه در مقابله خصم خویش استدلال بآن نمایند و
انجام و نکبت شان مطمح نظر دارند کما لا یخفی غلط کفتم اکابر طایفه را دلیلی
بس متین بر صحت آن خطبه و استنادش بسوی حضرت امیر المؤمنین است
و آن اینکه عبارت معجز بلاغتش بهتر از نظم آیات قرآنیست زیرا که بلاغت
اختلافی و بلاغت جناب امیر اتفاقی است چنانچه از عبارت کتاب لطف
عبد المحمود اثنا عشریه که در کتاب کبیر آورده ام واضح میشود و هی هذا

ومن اعجب خصائصه ان القرآن یختلف الناس فی فصاحته وبلغت فصاحة
علی بن ابیطالب الی انها متفق علیها عند جاحدی فصاحة القرآن وغیرهم من
سایر الناس انتهی بمقام الضرورة بعینه فتذکر ولا تغفل یعنی از فضائل و
کمالات مرتضوی یکی اینست که فصاحت آنجناب بر فصاحت قرآن مجید هم
زیاده ترست زیرا که در فصاحت قرآن شریف قیل و قال ست منکرین
فصاحت آنرا قبول ندارند ولیکن این منکرین بلکه احدی از مخلوقین در بارهٔ
فصاحت امیر المومنین سر نمی‌پیچند و مجال جحد و انکار ندارند انتهی محصله و ازین
مکتوب این هم عیانست که اجزای رساله امامت با وصف امتداد چند
سال هنوز در کشاکش محو و اثبات گرفتار اند و با وصف اجتماع علما و اطبای
قوم چنانکه مشهور ست هنوز از اصلاح و ازاله اخلاط متعفنه آن فارغ نمیشوند
واگر اندک مایهٔ انصاف بدست آرند و بر نقشهای خود اطلاعی بهم رسانند
امید دارم که در وقت رجعت و خرابی البصره و آبادی کوفه که زیادت از آن
متصور نباشد چنانچه در حق الیقین و مانند آن ست نام اظهارش هم بزبان
نیارند و ازین مکتوب و مکاتیب دیگر که از منشآتش یکی اینست که صوفی
صافی جواب میرباقر را قریب ختم رسانده اند هم ظاهر و باهر است که
میانه خانصاحب جلیل الشان و نورالدین قاضی شان تا امتداد زمان
که پنج سال باشد این مراسلات دایر بود و هر چند جناب تقدس قباب

مطالب علمیه در هر خزان و بهار لباسهای رنگارنگ پوشیدند و در بسیار
از معتقدات خود بوقلمون گردیدند ولیکن عقیده جازم ایشان یار [illegible]
المتصوفین یک منوال بی تغیر و تبدل واقع است کما لا یخفی علی الناظرین
آخر ما اوردته فی هذه الرسالة التی سمیتها رسالة المکاتیب فی رد [illegible]
والغرائب و از حضرت مخاطب الامرات که دلیل فقیر را [illegible]
از اوراق تعبیر کردند چند چیز را امیدوارم آنکه ازین نام [illegible]
و غضب در نیابند دوم آنکه سبب تصمیم همت ملازمان عالی [illegible]
که جگرهای مخلصان از تصورش خون میشود درین چند چیز و برخلاف [illegible]
ملزم نمودم ورنه بخیال داشتم که در هر مبحث رساله جداگانه بسلک تحریر کشم [illegible]
نام حدیث موالاة و طعن فدک و تقریر قرطاس را بارها بر زبان آورده اند
به بسط تمام ثابت کنم و بوجوه جواب و انقلاب واضح کرده ام که [illegible]
اصول اهل حق درین حادثه اشکالی نیست چنانچه بخاطر شریف خطور کرده
بلی امامیه را باید که بعد از تقریر این مطاعن سبب دامان [illegible] خود را از [illegible]
و از اتهامات اهل سنت بسلامت برند و تحفظ و صیانتش کوشند چنانچه از کتاب
کبیر معلوم توان کرد بالجمله و بکمال عجلت تحریر این اوراق [illegible]
و چون ازین مکاتیب بعد اندک تصور و امعان معلوم میگردد که اغلاط [illegible]
وقوع یافته و مغالطه ها ظاهر دران متطرق گشته و خود این مفتی بلا [illegible]

لفظ سیر فرخنده و تخصیص تحریر خود فرموده در تزیین عبارت و اصلاح آن بکوشیدم سوم هم
آنکه خلاف عقل و نقل است که فقیر را بلفظ ناصبی در مکاتیب المخلصین یاد فرموده باشند که تا صاحب مهر نام
معنی که باشند بر اهل الحق الصادق نمی آید و این بحث را هم چنانکه باید در کتاب منتهی الکلام بیان نموده ام
و در کتاب کبیر بعنوان جلی بدیهی با دلهٔ قویه ثابت نموده ام که امامیه این تلقیب از تصنیف کتب و عدم
دست بر داشته اند بدون جواب امری که در کتاب منتهی الکلام بقلم سیر در استعمال الفاظ نا صحب
برکمال جسارت مجبول است کما لا یخفی والمنة لله تعالی که لفظ رافضی و روافض در باره علمای
خویش در این مکاتیب نیز بی ضرورت نوشته اند و برفض خود و عقد المحبین اقرار نمودند حق تعالی
بهمین نهج زبان صدق ترجمان ایشان را بر بطلان مذهب تشیع و حقیت اهل سنت علی رؤس الاشهاد
هم گویا کرداند و هرگاه نکوهش مذهب رفض در کتب فریقین آمده چنانچه در منتهی
الکلام مخفی نیست و از غیظ و غضب شیعه وقت شنیدن این لفظ هم بجای خود ثابت
است پس اقرار برفض خود اقرار به بطلان تشیع خواهد بود و درین اقرار شهید را مع محبان
شریک گشته چنانکه بدفع طعن صاحب نواقض که رفضه بسجود سلاطین
حکم کرده اند گفته مع انا قد رأینا صاحب النواقض حین کان فی دیار الرفض
لا یمکن قزلباش ساجدا ولا ذی تحمل عابدا و پسر شوشتری در ترجمه مصائب
نواقض بعبارت فارسی این عبارت نوشته با آنکه دیده ام صاحب نواقض را در دیار روافض
که خواتین قزلباش را ساجد بوده و ذی تحمل را عابد انتهی بلفظه و اگر او لیکن
خصم نفس را در اینجا دخل دهند قدرت ندارند که خود را از صحبت با مر حسنات

در رساله اولی و حدیث تفسیر امام حسن عسکری وارد شده زیرا که لمعان آتش
بارش تر و خشک این قسم تاویلات را همی سوزد و سکان آن بدارش لهیب
مسولین را همی سوزد کما لا یخفی علی المتتبعین والحمد لله رب العالمین

## تمت بالخیر

بدانکه اصل این رساله مطبوعه از نظر مصنف مد ظله العالی گذشته و بر تحریر
نورالدین نسبت منقول دیگر زیاده تر شامل گشته اگرچه بعضی از مکاتیب
هر دو کس تلف شده تفصیل این اجمال آنکه هرگاه مجتهد شیعه اثنا عشریه
کتاب منتهی الکلام پیش حاکم کوفه یعنی لکهنو بمقتضای مثل مشهور که عادت
جهلاست که چون بدلیل از خصم فرو مانند سلسله خصومت بجنبانند برو
پس ناگزیر جناب مصنف بطرف کانپور هجرت فرمودند و اول چیزی که
همراه برداشته بودند و همچو این مکاتیب بود و باز مسودات خویش را در آنجا
نهادند و شماشب سفر کردند هرگاه در شهر مذکور رونق افزودند سبحانه تعالی
خان صاحب بهادر تذکره مذهب با وجودیکه از ذاتیات شان بود آن گفت
درمیان آورد و هرچند حضرت مصنف در صحبت مشغول هستند لیکن درین وادی
قدم نمی نهادند بار دیگر مشار الیه را التجوا مضطر کردانیدند که ذکر مباحثت
فریقین ناگزیر شد پس از آن زمان خان صاحب مذکور بهر مجلس که سخن درین امور
میرفت اقتدار دلیل و ثبوت میشدند تو گوئی اجل رسیده در مقتل نشسته

و هوش و حواس یکسر باخته و تحقیق فهرست را بر طاق گذاشته تا نوبت
تحریر فارسی خطی رسید لیکن جناب ممدوح گاهی تذکرهٔ مکاتیب بر زبان بیاوردند
که مبادا اخوان مزبور مهر سکوت بر لب گذارند بالاخر جماعتی از احباب دست
بدامن او آویختند و اصرار را درباره تالیف این رساله بالحاح آمیختند جناب
بدیباچه داشتی این ناگزیر آنجناب روزی بخلوت نشستند و دهند و فهرست
مکاتیب گشادند اثری از آن پدید نیامد آن وقت در گرداب تحیر و فکر غموم
و شدت هموم افتادند که تصریحش در دفتر نخجید و همزبان بیان نفسید و از بدا
تا نمبرو زمین تجسس و تلاش و رنج و تعب بیش بود و چون سراغی بهم نرسید و
نشانی پدید نشد بحضرت مجیب المضطرین رجوع کردند و زار زار گریستند که خدا
وندا این مکاتیب را انجمان عزیز میداشتم و درین وقت که اظهارش ناگزیر شد
و مردم بدیدنش مشتاق گردیده اند همه گم گشته پس بکمال خلوص نذر بضیافت
مساکین منعقد کردند و در تضرع و زاری بودند که ناگاه بدل آمد که اهل و عیال
را باید طلبید پس دروازه بام گشادند و حقیقت حال پرسیدند بعضی گفتند
که فلان پسر طفلی را دیدیم که دفتری بدست داشت و بازی میکرد و دیگران
اطفال دیگر را نشان دادند و از هر گوشه آنچه بدست می آمدی آوردند اتفاقا
آنمقدار جمع شد پس حضرت مولف بزودی برخاستند و نذر را وفا نمود
بشکر عنایت ایزدی پرد ... در این رساله را ...

و وجه سنوح این سیاحه با وصف آنهمه احتیاط در باره مکاتیب این بود که روزی
قفل صندوقچهٔ مسطور خراب شد پس همه خطوط بیرون آورده بجائی نهادند و صندوقچه
را باهنگر دادند و بعد از مدت کثیر وقتی این صندوقچه آورد که بتصنیف داخل حاشیه
مشغول بودند پس باهل و عیال فرمودند که همه دفاتر و مکاتیب را که فلان جاست
در این صندوقچه باید نهاد و قفل باید زد از بی مردم ذهولی بوقوع آمد تا که ورقی چند بدست
طفلان افتاد و تلف شد الغرض حق تعالی دستگیری فرمود که این رساله مرتب کردید
و چون خیال بود که شاید قطعه دیگری بدست آید انتظار در این رساله نمودند و روزی از سبحان علی خان
کتابی مستعار گرفتند و مطلوب را ورق گردانی میجستند تا گاه خطی از خطوط نور الدین
اکبرآبادی پیدا شد چنانچه در این رساله داخل است بعضی از مشتاقین و مستفیدین که این رساله را
میخواندند بکمال مبالغه عرض کردند تا از ضمیمه گردانیدند و تاریخ اسم مرتبهٔ الکرم آمد
شرح مشکلی از الفاظ زبانی حضرت مصنف می‌شنیدند بر حاشیه می‌نوشتند و بعضی از آن
ناقلین در متن رساله داخل کردند وقت طبع هرچه اصل بود در مطبع نظر شد و اوراق
اکثر از نظر عالی گذشته است حال مکاتیب تصنیف این رساله که تحقیق قبل از این جا
و در آخر ماه ذی الحجه سال یکهزار و دوصد و شصت و هشت هجری مقدس طبع آن بانجام
رسید

سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی
المرسلین والحمد لله رب العالمین

في نهج البلاغة انما الشورى للمهاجرين والانصار فان اجتمعوا على رجل وسموه

اماما كان لله رضا فان خرج منهم خارج بطعن او بدعة ردوه الى

ما خرج عنه فان ابى قاتلوه لاتباعه غير سبيل المؤمنين وولاه

الله ما تولى و اصلاه جهنم وساءت مصيرا انصافيه علامة

الايمان ايثارك الصدق حيث يضرك على الكذب

[illegible]

حيث ينفعك بر او چو ه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]